ربنا يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الوقف مسئله الله

حامدا لمن ظهر سره بحقيقة الانسان فجعل فى الارض

خليفه وجعل قلبه بوسعة لظهور الاذعان امانته بعدد

كلماته التامات تقدس شانه حضرت الوجود الكامل

العظيم الاعظم العلى الاعلى جل سلطانه ومصليا على من

خلق من نور الله فظهر بذلك السر وخلق الاكوان من

نوره جاء توسط الفيضان لجود الكامل الرحمن فجعله الله

مظهر

مظهر ربوبیة انوار آنه طه یس صاحب خلق عظیم شافع اشد المذنبین ۲

وسیلة اشد المتحیرین بفضل السبحان اذا استغفر آدم بجه فغفر فبعثه الله

الرحمن الرحیم بشان المخصّ بوجه الاخص محض رسالته بعد وکل معلوم الله

تعالی افوق مکانه حضرة الشهود الشامل خلیل المجبوبی احمد مجتبی ولیل المجتبی

حبیب الالهی حمید محمود صاحب قاب قوسین او ادنی عالم اسرار الاخفی

تم برهانه بالتحیات الطیبات بالصلوة والسلام الله التامة تام البرکات عم

فیضانه وعلی آله واصحابه الطاهرین الطیبین المجبوبین اعلین الاعلین المجتبین

اکمل الایقان اشرف الایمان افضل النسب اشرف الحسب بفضل الرحمن وعلی اتباعه

المجاهدین المجد وبین اشرف الکسب بکرم الایقان اعجب الایمان بکرم المنان

بعد وکل معلوم له سبحانه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وملائکة المقربین وعباد الله

الصالحین قاریا للفاتحة الجامعة بکمال الثناء والدعاء میکوید فقیر حقیر بندهٔ آل محمد

اضعف بني آدم بن اسمعيل بن بهو وابن حاجي يوسف بن يعقوب بن لبث
بن اقبل بن سعدي بن قلندر که از نسل شیخ المشایخ سید محمد که از اولاد
سید علی ولد سید اسمعیل صاحب الاخبار ولد سید ابراهیم برادر خورد امام
علی رضا ولد [illegible] موسی کاظم است اللهم صل علی محمد و علی آله وصحبه وتبعه بکمال
حبک ورضایک موصله بکمال انعامک و فضلک لجمیع امته بقدر کل معلوم لک
وسلم وبارک کذلک وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وملائکة المقربین وعباد الله
الصالحین علی ذلک برحمتک یا ارحم الراحمین این رساله است مسمی بنکات الاسرار
برای فرزندان و برادران و طالبان صادق اهل فطرت سلیمه منصف الفطانت
که مبرا از هوای نفسانی باشد به نکات لائقه باشارات رائقه در معانی فائقه
بتحقیقات حقایق ضروریه بتکمیل ایمان حقیقی چنانچه برای حصول حقیقت بعضی
مسائل اجمالیه عقاید اسلامیه متفق علیه برفع خدشات متفرقات مختلفه خلافیه

واختلاف

واختلافیه فقهاء کرام و عرفاء عظام تحقیق حقیق منسحق باشند مثلا در بیان

نسبت ذات و صفات باری تعالی عقیده لازمی هر مومن چیست یعنی لاهو

ولاغیره که متفق علیه امت قوله علیه السلام والصلوة لاتجمع امتی علی الضلالة

وازنا وانی کنه حقیقة این کلمه اجمالیه که بتفصیل فقها و عرفاء متاخرین تحقیقات

اختلافیه واقع شده اند اگرچه چندان محذور صوری نیست زیرا که بر تحقیق

طرفی از طرفین حکم اجماع امت نیست و اگر متاخرین مابین خود بر یک طرفی

اجماع خواهند حکم اجماع بران محال بود چرا که تا چند کس هم از علماء بدان

سوالی متعرضانه باقی داشته باشند حکم آن متفق علیه نباشد نکته در

این چنین مسایل تحقیق اختلاف نما از متفق علیه سلف اگرچه اختلاف خفی تر باشد

چون بر قابلیت قبول تحقیق مختلفه خود بوده باشد اگر اختلاف وی ناپدید بود

بمحل استقرار خلائق محل خطر باشد زیرا که بکشف سری جنانی و بایمان و علم

نور ایقان حقیقی متحقق گشته است که حضرت حق تعالی بر محض اطلاق اصرف و بر عین

بحت اقدس بکمال عظمت وجلت مقدسه است از ینجاست که اختلاف امت رحمت آمد

پس بران طلاب اهل همم عالیه وصاحب فهم متعالیه در تکمیل مراتب وایمان ایقانی

بتحصیل درجات رسم ومعانی تحقیق حقیقی چه نعمتی خوشتر ازین وباین بنده ضعیف احقرا

درماند بی حیله از خادمی خلق الله سبحانه چه خدمتی بهتر ازین که همان کلمات اجماعیه

متفق علیه در عقاید اسلامیه من حیث تفضیل بمناسبت وموافقت نقلی وعقلی اصلی

بتحقیق صحیحه متحقق صریحه کردند بتوفیق الله سبحانه وبفضله تعالی منه الرشاد علی صراط

السداد و نکته واجب براز کیا انکه هرچه موافق تحقیق اصلی تحقیق حقیقی نتوانند دریافت

بخلاف مقرره عقاید متفق علیه نگرایند وظاهر وجود این متصدی امی عامی را درمیان

نبینند وبحدثات محمولات متعرضانه بهوای نفسانی غم وغصه نخورند وبفریب وسوسه

شیطانی درین تحقیقات ملقیات رحمانی که مثبت بتجربه قبول محمدی علیه وعلی آله الصلوات

والسلام

والسلام تم برهانه و اجابت حضرت هادی حق العلام عم احسانه بتکرار کثیره الهام

حقانی بعلم لدنی موهبی اصلی نصیب شده اند از تحصیل محض در تحقیق حقه باز نمانند

و از بند نادانی رهائی جویند تا باشد که از پایهٔ تقلید صرف بمرتبهٔ تحقیق اشرف برسند

که قیمت هر شئی بقدر اوست و قدر هر کس بر همت علم او و فهم او بنا که کلام حجت و مستمع گیست ساخ

نکته بعضی جا که الفاظ متشابهه بر امثال ظل و اصل بنسبت حضرت حق و ظهور او اقدس

وارد کرده اند در خاطر عزیزی خدشه نکند چرا که مثل ازین هم در کلام اولیای او تعالی

اینچنین عبارات متطلق گشته اند و امثال این اطلاقات اگرچه در ارباب ظواهر اهل

شرع واقع نیستند اما در احادیث قدسی و نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام

نظر باید کرد که بسیار واقع شده اند چنانچه محدثین کرام پوشیده نیست و آن از جمله

متشابهات باشند اما اختیار این فقیر چنین الفاظ بنا بر ضرورت از تنگی میدان عبارتست

و مراد ازان بمناسبت اصل و فرع و چشمه و آب و صورة و عکس و امثال آن نسبت

بلکه در چنین الفاظ مراد بنسبت مجهول الکیف است بمناسبت نور و پرتو علی ہذا

القیاس که دلالت کند ... بر نسبت معدوم الکیفیة و سوائی این معنی مسطوره

حقیقت تحقیق از اطلاقات کلمات ظلی و اصلی من حیث تفصیل بحسب مراد و مدعا ما بینی

بفهم خویش منجر در بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی تتمه لازم بر اتقیا آنکه بنظر

صاحب افاده و استفاده منصف الفطانه باب این تحقیقات را بقیل و قال نکشایند

و ازین نقل عبرت گیرند تعلم الکلام والنظر والمناظرة فیه و رای قدر الحاجت مکروه

لما روی ان ابا حنیفة رحمة الله تعالی نهی ابنه حمادا عنه فقال یا ابت رایتک فی تتکلم فیه فما نهانی

فقال یا بنی کنا نتکلم فیه وکل واحد منا کان علی راسه الطیر مخافة ان یزل صاحبه وانتم

الیوم تتکلمون وکل واحد منکم یرید ان یزل صاحبه و هذا کان اراد ان یکفر صاحبه و من

اراد هذا فقد کفر قبل ان یکفر صاحبه المختار من الجواب فی هذه المسئلة ان المکروه کثرت

المناظرة فیه والمبالغة فی المجادلة لان ذلک یودی الی اثارة البدع والفتن و

وتشویش العقاید وہذا مکروہ تعلم علم الشریعت لیعلم الناس افضل من تعلمہ
للعمل لان نفعہ اکثر و ذلک التعلیم عمل منہ و دخل تحت قولہ علیہ الصلوة والسلام
تعلموا ما شئتم فلن توجروا حتی تعملوا وایجا نکتہ ایست باید دریافت افضلیت علم
شریعت درین قول بحکم جامع واقع است نہ سوای علم عقاید ایمانیہ بدیگر علوم شریعت
واگر ہمچنین دانسته پس این فضلیت بعتبر کثرت عمل است واین افضلیت کثرتی باشد
نہ قولی ومعلوم است کہ بمناسبت اعتبار درجہ قوت اعتبار درجہ کثرة چہ تفاوت
مفضولیت دارد چنانچہ تفاوتہا افضلیت درجہ نفس ایمان ویقین حقیقی اگرچہ
تقلیدی باشد بہ نسبت درجاتی فضایل نفس وردو وظایف از عبادات دیگر
واز نفس این عبادة کہ بدرس وتدریس واقع است واللہ تعالی اعلم بحق الحق
سبحانہ واین رسالہ مبنی بر چہار فصل است فصل اول در بیان حسن عزم
وحسن سلوک وعرفان مقاصد اصلی فصل ثانی فی نکات الوجدانی باسرار

الثاني اما این فصل بر دو نوع است نوع الاول در بیان تحقیق تحقق اصلی صفات
و اسماء واجبی حضرت اله حقیقی اقدس تعالی نوع الثانی در بیان تحقیق حقیقت نسبت
حقیقی صفات و ذات حضرت جل وعلا فصل الثالث در بیان تحقیق حقایق اشیا
و این فصل نیز بر دو نوع است فصل الرابع در بیان توحید بحقایق کلمه شهادت و
در بیان بعضی اسرار غریبه فی الآیات والاحادیث والاقوال بنکات متنوعات
اسال الله ان یجعل نیاتنا خالصا لوجهه و مقرونا لاجابته بان یغفر الذنوبی بان
یتوصل لفضله بمحض فضله بکمال فضله وان یغفر لنا و الوالدی و لمن توالد او
لجمیع المومنین و المومنات بحرمت محمد و اولاده و اصحابه و اتباعه و احبابه
اجمعین علیه علیهم الصلوات و التسلیمات برحمتک یا ارحم الراحمین هذا فصل الاول
فی نکات حسن العزم و حسن السلوک و عرفان و مقاصد الاصلیه و ترغیب علو الهمة
باشارات المخفیه متضمن حکایات اجمالی در احوال فقیری که درین زمانه محمدی المشرب

بدان معامله اوست والله يقول الحق وهو يهدي السبيل نحمده ونستعينه
ونومن به ونتوكل عليه ونصلي علي خير خلقه مقتدا السالكين المحبين المحبوبين
ماموراً الامر قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم
والله غفور الرحيم وقل هذه سبيلي ادعوا الي الله علي بصيرة انا ومن
اتبعني وسبحان الله وما انا من المشركين محمد مصطفي صلي الله عليه وسلم وعلي
اولاده وصحبه وتبعه واحبابه وسلم وبارك غزل هان هلا اي عاشق
فطانه سر عشقي بشنو از افسانه ميرود همچون حكايت عامه در حكايت
نكته فرزانه عرض احوال يگانه خوش بود مختفي اندر صورت بيگانه
متقي خوش بي تكلف ميرزيد فارغ از تكليف مرسومانه اين وان ديدن
مرائي بود وبس خاص آمد وجه صديقانه هرچه ميگوئي بگو از راز يار
خوش بود در مجلس يارانه كار با كج بيني اغيار نيست احول انديشم اغيارانه

عشق کار بالغ الابلغ بود ٭ عاشقی کار نیست فی طفلانه ٭ نی می عشق است
نصیب ناقصان ٭ میرسد پر کامل البیانه ٭ عالم و جاهل ضعیف و ظالمی ٭
آمد انسان اقبل و فنانه ٭ قصه از عشق عاشق پیش کن ٭ خواه تذکیر است و
خواه فنانه ٭ حسن القصص آمده اندر کتاب ٭ قصه احوال عشاقانه ٭

حکایت فقیری کار افتاده معاملات حب میگوید که روزی پدر من
غفر الله تعالی ذنوبه گفت وقتی آن سرور عالم را علیه و علی آله الصلوات
والسلام خواب دیدم در میان سرا پرده های نورانی بر کرسی نورانی نشسته
ما را پیش خود طلبید و بدست خود دست کریم بر سینه خود عظیم مالیدند
غلوله واری چیزی از سینه مبارک برآورده ما را داد و باذن آنحضرت فرو
بردم بعد ازان از صلب پدر در شکم مادر ظهور خلقتم شد و معلوم کرده اند
که خلقت من ازان غلوله است و از ایام طفلی بشارت عجیبه و اشارات غریبه

در خواب و بیداری از روحانیان مبشر بوده‌ام از آفت اوباشی طفلانه

و جوانانه مصون و با ادب و صلاح مقرون ماندم و بوجه اویسی به تربیت

جذبه بکیفیتی غریبه مربّی بودم لیکن چون مزلّی خاص بودم قیام نداشت و موصل

بکمال نشد و چون جاذبهٔ خاص عنایت خداوندی دررسید جد و جهد را پیش کردم

و در خدمت اکابر طُرق شطاریه و چشتیه و قادریه و نقشبندیه سلوکها کردم

و خدمتها بدنی و مالی و جانی بهتک جاه و عزت باختیار خرابی و بی‌ننگی خود

عجایب غرایب بودم و ترک دنیا کرده مرگ را نصب عین نموده بنفی مراد جان

پرداختم که از اطوار دنیاداران و فقیرانه و صالحانه و صوفیانه هیچ ناموسی و

پنداری جلی یا خفی قولاً و فعلاً و حالاً در خلا و ملا از من کمتر ظاهر می‌شد قصیده

چیست دنیا احمق‌آباد و حماقت‌خانهٔ * کهنه دیر اهل هوا آتش زده ویرانهٔ * کس ندیده

اهل فطرت را در و آسودهٔ * بهر مستی اهل غفلت سرت آ خوش منخانهٔ * لهو و لعب طفلکان

کار دسمر ور پر غرور ✤ سازش تدبیر او بازیچهٔ طفلانه ✤ قطع او وصلت
وصالش قطع پیش عاقلان ✤ عاقل اندر اہل او چون ابلہی دیوانہ ✤ ز ابتلا
رنج تعلق آن مخنث کی رہد ✤ وارہد مرد سلیم الفطرت مردانہ ✤ دور شو از اہل
ہوا ورنہ بباد ت میدہی ✤ جمع دین و دل چو ذرات ہوا پرانہ ✤ در برابر ہوا بفضل
افضل سکوت ہست گرچہ سگ ✤ نی سکوت زعم چون اہل ہوا احمقانہ ✤ کوہ سنگین بنی
صفائی رہت سد اسکندری ✤ حفظ دل را از فنا و حمق یاجوجانہ ✤ تودۂ
رعنا غبار آخرت معراج آنکہ ✤ گرد باد اندر تماشا خود بخود بیجانہ ✤ عمر دنیا
چون حباب آب جاری میرود ✤ کی دل آساید بدان اہل خرد فرزانہ ✤
ترکہا راس العبادۃ حبہا راس الخطا ✤ اندکش ہم بس بلا در فہم ہشیارانہ ✤
احسن الاعمال ترک ما سوا فی حب حق ✤ ایکم احسن عمل اینجا بود رمزانہ ✤
خلق را کا ریست ہر آنی بجا لتی نی بغیر ✤ مرد دانا را بس این یک نکتۂ دانایانہ ✤

لیکن

۸ لیکت چون گویم چه گویم فطرت بشریتی ٭ مقتضی هر لمحه بر حال مختلفانه ٭

چون بود پاک از تعلق غیر در دنیا کسی ٭ چون بود پاک از سیاهی در کاشانه ٭

ظالم و جاهل چه گوید هر چه گوید خویش را ٭ اضعف احقر بنی آدم همه دونانه ٭

فضل تو درگیرد این درمانده بیچاره را ٭ یا مجیب البدایع بر احوال مضطرانه ٭

و گوید اگرچه زمانی چند از غایت قبض مضطرب میماندم اما آخر که نتایج

کثیره فرا گرفتم در نظاره و سماع بمشهودات عالیه و بخودیها متعالیه و بکشوفات

تلوینات عجیبه و احوال کیفیات بتجلیات غریبه رسیدم که شرح آن طولانی

دارد و اوراق بزرگان خلافت ارشاد یافتم و بحسب قبول ایشان دانستم

که بمقصد اصلی بکمال تکمیل رسیدم و ظهور تاویل و توجه خیالی بجدی غالب آید

دانستم که علم لدنی است بر کلام بیشینیان شرحها نوشتم و برجوع عامی و عالم

مجالس گرم شد ناگاه وقتی صدق ذاتی ظنی پیدا شد که الله اعلم این مراتب

علوم و معارف من بر طبق علم جنابی مصطفوی باشد یا نه پس دعا کردم
خداوندا هر انچه که بر تبع حقه محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام نباشد
از من دور کن زیرا که حق ناحق را تو بهتر میدانی و شاید آن وقت اجابت بود
که از همه آن معانی و مواجید مسلوب گشتم پس مضطرب شدم و سبب سلب در خاطر
ملهم فرمودند که بسبب آن دعاست پس هرگاه که تاب نماند میل به احوال و مواجید
مسلوبه واقع گشت همه عود کردند بجمعیت ساکن شدم اما در خاطر حادثه پیدا شد
روزی بمثل دعای اول دعا کردم باز مسلوب گشتم باز بهمان کردم باز همان
معانی و مراتب مسلوبه ظهور کردند آن رد و بدل تبکرار کشید حیران شدم و
اندوهگین و متفکر گشتم که مرگ در پیش است افسوس اگر بهمین حالت بمیرم پس
بفضل خداوندی همتی پیدا شد میگفتم خداوندا اگر چه غم ناشکیبا شدم اکنون در طلب
استقامت میخواهم که هر چه بمرضی و تبع آن هادی حقه تو باشد صلی الله تعالی علیه واله وسلم

چنان از من دور شود که هرگز باز نیاید بعد روزی چند باز مسکوب گشتیم ۹
حتی که از ان مراتب هیچ نماند هرچند که قلق هوائی پیدا شد برگشتم قبول کردم
که اگر یکی از اعم عوام صرف مقلدان این امت باشم بهتر ازان که در محال غلط
مانم او میداند تعالی و شاید رسول او را هم اگاهی باشد که از برائی چه این
خراب حالی اختیار کرده ام عامیانه حال ساکن مستقر بدین خلو چند ماه گذشت
پس هم بدین ماندم همت نصیب شد که یا باقبال قبول آن حضرت صلی الله علیه وسلم
کارها براید یا در طلب آن جان بسر آید پس دایا بدعا و تضرع خواهان به مسعودم
اگرچه خود را قابل آن قبول عظمی نمی یافتم لیکن چشم میداشتم پس گفت ناگاه و تمنی
پس متعجب شدم عجب دیدم و بهمرا آن واقعه ازان سرور کاینات صلی الله علیه وسلم
در حضور خدمت برائی خود شنیدم که این را این منصب من داده ام بعد از ان افاقت
از غلبهٔ تعجب گفتم خدا وندا سبحانک این مسکین بکدام لیاقت شایان این مرتبه باشد

اگر همچنین هست برهانی صریح صحیح بدین واقعه بما لوح محفوظ بر من مکشوف شوند

والهام کرد غد به بین تا نصیب تو آن چیست همچنان دیدم بعد از آن من حیث

مناسبت تقاضای قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وقال هَذِهِ سَبِيلِي

أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ بمقتضیات ظهور نتایج محبت وجب اصلی احوالی دیگر بطور

عجز وانکسار وافتقار نفسی مبرا از سرپستی هوای بر محمول بر مطابقت سلف متابعت

دعوت مصطفوی صلی الله علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات بر مسلوک نسبت توجه

وآگاهی احدیه شیخنا ومولانا قدس سره بر طریقه علیا علائیه نقشبندیه بر من پیدا شد

شیخ سعدی گوید رحمة الله تعالی علیه بیت بهنگام سختی مشو ناامید

کز ابر سیه بارد آب سفید بو علی دقاق گوید علیه الرحمة بر کرار دکنند اگر باز

نیاید میدان خالی ماند شیخ الاسلام گفت قدس سره نه روست که نماز است

بازای که قصه دراز است قال الله تبارک وتعالی مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ

آنا ومن اتبعني

بخير منها او مثلها الم تعلم ان الله على كل شىء قدير الم تعلم ان الله له ملك

السموات والارض وما لكم من دون الله و در خدمت این شیخ آخر بینه خود که کمال

بخشید یک توجه او بهتر از سلوک هزار ساله با بود و قدس الله تعالی سره بسرعت

سیری بعروج درعروج بسیر مراتب عظمی عروجی و نزولی انبیا و بقا، مسنوعه چنانچه

قبل ازین از احوال مراتب عدم و وجود مختلفه گذشته بودم گذشتم و بعد از مدتی مرتبه

دیگر غریبه بغیب ظاهر واقع شد همه مراتب مکشوفات و مشهودات از درجات

غیبی و علمی هم رفتند حتی که علم هم رفت چون ازین مرتبه ترقیات کثیره گرفت کمال

بعد از مدتی توجه هم مفقود شد تا بیخ روز همینه متواتر بر من این مصرعه از غیب

ندامی شد چون توجه نماند حق ماند و حضرت شیخ ما قدس سره هرگاه

در خلوة مجلس میکردم میفرمودند که حمد خدای جل و علا بر تو بسیار واجب است

اینمعامله که نصیب تست کار زمانه نیست بلکه درین زمانه کسی پیدا نیست که ازینمعارف

وعلوم تو فهم هم تواند کرد واین فقیر در مقابل این کلمات کریمه عجز وتحقیر نفس
امری نفسی خود مینمود وعرض میکرد که هرچه از خیر واثر کمال این ناکس باشد
محض از اثر توجه عالی ایشانست بحسن تواضع میفرمودند که از قابلیت استعداد اوست
ازلی شمامت عرض مینمودم که اگرچه همچنین هم باشد اما چون ظهور آن موقوف
بتاثیر نور توجه وتاثیر نظر عالی شما بوده است چنانچه صریح ظاهر مینماید پس
هرچه باشد محض از پرتو لطف این حضرت باشد وپیش از ایام این معامله عزیزے
مارا بارشاد وعلوم طریقت اوّل در اجمیر بعده باز در بلده سرهند او عالم
نموده باز هم در سرهند بودیم که بتاکید مکرّر نام خدمت محمدی صلی الله
علیه وسلم درمیان آورده ماذون ومجاز فرموده بودند وهیچکس بدین
معاملات احوال ما از یگانه وبیگانه واقف نبود الا آنحضرت قدس سرهٗ
وهمدران ایام بعلم وعرفان حقیقت قرانی وشهود ظاهر صورت آنحضرت

وکشف ملایکه که بر اهتمام امور دنیا و دین موکل اند در حالهٔ افاقت مشرف شده
بودم بعد از آن آنحضرت ازین دار فنا بدار بقا رحلت فرمودند و داغ
آتش سوز الم فراق بر سینهٔ ما مهجوران کردند قدس سره نور مرقده و در
وقت غسل خارقی از ایشان صریح ظاهر شد و بعد از ایام چند مرتبه یاران در
جماعت نماز حاضر دیدند و از مجلس مجاورت قبر ایشان مر مخلصان نزدیکان را
و بعید از مجرد توجه بروح ایشان تا حال نفعهای صوری و معنوی مرتبانه
میرسند الغرض بعد از دو سال وغدغه پیدا شد که شاید اتمام کار هنوز میسر نیست
در بعضی تحقیقات معارف سابقه از هر عزیز زمانه که استفسار میرفت به هیچ
وجهی از ایشان تحقیق مطلوبه حاصل نمی‌گشت و خود را نیز علم فوقی آن نبوده
ولوله قلق غلبه کرد و بس قطع صحبت خلایق کرده و ترک تمامی از سر نو خواسته
سر بکوهستان زدم که یا درین راه بهلاکت فرو شوم یا مراد برآید نا رضا

ظاهر کردند گریان و حیران بازگشته بخانه رسیدم و گفت همدران ایام

روزی در سیر صحرا برلب دریا ایستاده بودم که دست نورانی از طرف

بالا پدیدار آمد با حلقه در از شصت واری برابر سینه ام رسید و بدان حلقه

از زیر قلب از بالا به پنج رگی که در هندوی اورا انگلا و در فارسی شهرگ

و در عربی ورید گویند و قلب بر بالای آن رگ است و آن رگ باصل خود

که آن رگ را بهندوی پسکهنا گویند در محل ناف می پیوندد و مثل شاخ رگی دیگر

که از وی می برآید بمثل شاخ دومی در هندوی اورا پنگلا نامند و آن شهرگ

دومی است لیکن از طرف ته این رگ نفس مرا بدان حلقه مذکوره برآورد و بصورت

هزار پایه لیکن مجسم تر در پهن و خورد تر در طول از هزار پایه و پایش بهر چهار

طرف دیدم که بدان حلقه اویزان ولرزان همه پایها می جنبانید و رنگش زرد و

چرب تر بغایت مکروه نما بود فی الحال حالم متغیر گشت و بکلیه خود از هر دو عالم

مرد گشتم

۱۲ سیر و گشتم اما آرامی با امن خفی در باطن پیدا شد همدران وقتم مذاکره کردند

که از قدرت خالق تعالی این چنین صد نفس که پیدا شوند و انکشاف کیفیت حقیقی

صورت و باطن اصلی نفس و حقیقت این نمودارهای وی بصور مختلفه چنانچه

که باولیاء متقدمین هم واقع شده است قدس اسرارهم با حقایق دقایق

عجیبه همدران وقت متحقق شد و راه امن مسدود گشت و معلوم گردید که امن از مکر

او تعالی هم از مکر اوست سبحانه أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

و گفت دنیا بکرات مرات در خواب مینمود و قبولش نمیکردم روزی در باغ

نشسته بودم که دنیا ظاهر شد آن نقل واقعه مجلس آنسرور عالم یاد آمد به

متابعت آن صلی الله علیه و سلم و بارک بهر دو دست ردش کردم دفع نگشت

دریافتم که آن دست پاک مصطفوی بودند که فی الحال بُردن آن دفع شده بود

بسیار غصه خوردم و گفتش راندم بعد از وقتی دور شد و نکته درین ا

باید دریافت که آن اندک رو آن هر دو دست پاک مبرا مطلق از مکر جلی

وخفی نفس بود واین همه رو منتوجه خود از تدویر جلی یا خفی نفسانی مطلقاً

پاک نمیدانم و گفت بعد از آن شبی در حجرهٔ خود بر چبوتره نشسته بودم که

دنیا قریب چبوترهٔ ظاهر آمد قبول نکردم چون مکر وی دیدم بسویش تف کردم

دیدم که قطرهٔ محقری ازین تف بر رویش رسید و رویش فی الحال روشن گشت

وجمیله نمود در خاطر گذشت که مارا مضر نخواهد بود ندا کردند که این نور شیطانیست

که برای مکر بر رویش ظاهر گشته است فی الحال متنفر شدم و دنیا مخفی شد

حمد حفظ حق سبحانه بجا آوردم ولیکن حیران و نگران چشم همت بر منتهای مقصد

بمحض هدایت فضل اتم حق سبحانه میداشتم عم احسانه و گفت بعد از آن روزی

دیدم که در مجمع روحانیان از اکابر اولیاء عجم و عرب عبارتی عجیبه از کاغذ

طوری بعبارت معنی هر دو مرتبهٔ اصلی وظلی چیزی باسم من خواندند وان امنت

۱۳ شعر قَطعُ القُطّاعِ فِي هِمَم ❊ قُطبُ الاقطابِ فِي الدهرِ ❊ حیران شدم که
من قابل این مراتب چه نوع باشم همانگاه که بیدار شدم در هوشیاری
بیداری بدستی نورانی همان چیزی کاغذطوری روبروی من از غیب پیدا شد
همان عبارت که در خواب دیده بودم بدان کاغذ دیدم و یادگرفتم همان
وقت معلوم شد که این دست مبارک امیرالمومنین علی است رضی الله تعالی
عنه وگفت بدانند آخر بتحقیق معلوم کرده اند که آنکه بعضی مشایخ بر سر همه اقطاب
قطب الاقطابی گفته اند که آن زیر قدم حضرت ابابکر صدیق است رضی الله تعالی
عنه یا مراد از قطب الاقطاب اهل قطبیت فرویت باشد و یا از همین عزیز
نادر العصر یگانه زمانه که باصالة اهل معنی آن مصراع اول مذکور است و بظلیت
اهل معنی آن مصراع ثانی مذبوره است مراد بود والا فی الحقیقة آن عزیز الوجود
سلطان خلیفه است فوق مرتبه تمام قطبیت و غوثیت اگر صاحب منصب امامت

و خلافت باشد والا با بلیت کمالات امامت و خلافت صاحب کمالات
آن سلطان خلیفه باشد و گفت مهتر خضر علی نبینا و علیه الصلوة اگرچه از غوث
و قطب در علم و کشف اسرار زمانه قوت بیشتر دارد اما با قطب مدار بنا بر تعلق
امور زمانه اکثر هم صحبت می باشد من حیث الجلا والخفا و گاهی همچنان با غوث
زمانه هم و اگرچه غوث افضل از قطب است اما قطب مدار را از غوث علم اسرار زمانه
بیشتر می باشد و در بعضی مهمات ضروریه که آن خلیفه را علم بدقایق آن مهمات اگر
مفقود است آن هر سه عزیز یا یک دو از اینها البته ظاهر میشوند و بی تکلف عرض
اسرار مینمایند و اینها را همچنین عظیم دست رسی است که بمجرد گفتن و اشارت اینها
دل این خلیفه بر رائی اینها میگردد حتی که در بعضی امور که دل آن خلیفه در آن باب
تمام نیاید آن امر صعب را از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم استدعا نماید
اگر بقدرت الله سبحانه آن کار خواه ناخواه هرگز بتقاضائی قضائی مبرم یا در آن توقف

صورت پذیرنیست فی الحال آن عزیزان ظاهر میشوند و بآن خلیفه از نافات بابت

و قوع آن کار رمزی ظاهر میکنند و فی الحال دل آن خلیفه بر میگردد و حضرت

پیغمبر هم صلی الله علیه وسلم رای اینها را قبول میفرمایند لیکن اینقدر هست که اول

دران باب عدم ظهور رای این خلیفه باشد بعد ازان عدم ظهور رای حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم دران باب بظاهر آید یعنی که رای اینها را آنسرور عالم

بموافقت رای این خلیفه قبول میفرمایند و نیز حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم

درجواب باصواب بنظر کمال مهربانی و قبولیت خود بوجه استصلاح مخاطب

این خلیفه را میسازند نه ایشانرا و نیز هرگز بعدم توسط خفی یا جلی این خلیفه

ازان هر سه در هیچ امری سعی وجرات نمیتوانند کرد و تواند بود که در اکثر امور

از خلیفهٔ زمانه اینها را علم بیشتر باشد الا در علم بالله سبحانه زیرا که این درجهٔ علی

از علم خاص محمدی بوجه خاص نصیب این خلیفه هست صلی الله علیه وآله وسلم وبارک

و دیگر مراتب حقایق قطبیت و غوثیت و امامت و خلافت در قسم ثانی باب

ثانی فصل ثالث در خلاصة المعارف مفصلا مرقوم شده است ذکرکفت القصه بعد

بروز آینده بعد از نماز فجر با یاران از صحبت اهل طریقت در مسجد نشسته بودم که

یکبیک بصیرة سری بعلم لدنی اصلی نصیب من عطا فرمودند چنانچه علم و عین یکی شد

و کار به بداهت رسید چنان شد که به نسبت همه معارف سابقه گویا از شب روز

برآمد و علم دیگر ما ورای آن همه علوم ماضیه غیر مکرر بنصیبم ظاهر شد پس بدان علم

تحقیق ماهیت خلقت و بود و نمود خلایق بظهور مراتب و جزئی تم کماله و شهود

مراتب کونی مقدوریه بتقدیری ازلی حق سبحانه بموافق عقاید شرع شریف بر حسب فضل

و حدیث تحقیق حقیق عقایده مقرره اجماع سلف بلی احتیاج تاویل موضوعه بهدایت

پیدا شد و دیگر معارف و عجایبات صحیحه صریح که نصیب شدند نمیتوان گفتن و این همه

از محض فضل اوست تعالی آنکه حقیقت صحیح معلوم فرمودند آن علوم و معارف با احوال

اولینه لطایف تلوینات عجائبات که بدعا تبع مصطفوی سلب شده بود نداز ۱۵

ظل ولایت اولیا بتصفیه خیالی بعلم وجه مصدریه خیالی بودند که من حیث آن عجائبات

فی درجات مراتب عروجی ونزولی خیالیه بکمال ولایت بزعم خود وتجویز بزرگان

اہل آن مراتب صاحبان یقین ظنی بکمال ولایت بزعم خود محمول بودند وخیال

امریست که درحقیقت شان خیال سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس سره

میفرماید جائی که سالک بسالها نرسد سلطان خیال بیک لمحه میرساند وآن دیگر مرتبه

وعلوم ومعارف باحوال ثانیه که در خدمت شیخ آخرینه خود قدس سره باہمه لطائف

تجلیات غرایب بمراتب عروج ونزول میسر شده بود ازنفس ولایة اولیا بعلم لدنی

ظلی بوده وآن دیگر مرتبه علوم ومعارف ثالثه ہم در خدمت حضرت شیخ خود قدس سره

که درانمرتبه ثانیه سهت ترقیات درجات عالیه فقدان وخفای وصول وظهور

آنمراتب علیا آنمرتبه ثانیه روز بروز می شد از کمالات ولایة ملاء اعلی بوده اگرچه

قبل ازین بعضی مراتب را ازان همه مراتب ماضیه از ولایت اولیاء وبعضی را از
ولایة انبیاء وبعضی را از ولایة ملاء اعلی وبعضی را از نبوت انبیا گمان متعززی کرده
بودم واز رسایل بعضی مشایخ قدس سرهم مدلل کرده بودم این زمان بدلایل
بالغه بعلم لدنی اصلی بنمایند که در مراتب نفس ولایة اولیاء عرفان حصولی و
حضوری موجود است وظهور علم اصلی مفقود وبظهور عرفانی وخفای علمی چنانچه
در مراتب ظلالیه این ولایت مذکور ظهور مکشوفات تلوینات وموهومات خیالیه است
ودر نصیبی که از کمالات ولایة ملاء اعلی باشد عرفان معدوم است وعلم حضوری
هم مفقود چنانچه که علم حصولی مفقود است الا بتوسط یافت ایمانی ویقینی ودر ظهور
نصیبی که از کمالات ولایة انبیا باشد عرفانی مفقود است ومرتبه نفس علم اصلی
موجود بظهور علمی وخفائی عرفانی سوای مرتبه مصدریة اگرچه بمرات مرتبه مصدریة
وقوع الظهور باشد واین مرتبه علم حضوری وحضور علمی باشد ودر ظهور کمالات

بنوة

نبوة انبیا حضور در حضور است با جمیع مراتب حضوری و حضور ظهوری ۱۶

واین فضل بحسب حقیقت است نه صورة علیهم الصلواة والتسلیمات وگفت در معرفت

درجات ولایة ونبوة واطلاقات علم حصولی وعلم حضوری وعلم الیقین وعین

الیقین وحق الیقین وبیان حقیقت ظاهر وباطن ولایة وبیان صورت وحقیقت

تجرید وتفرید وطریق جمالی وجلالی وما یناسب ذلک باید دانست که ولایت و

نبوة هشت قسم است وعلم لدنی بر دو قسم است وکیفیت آن اقسام اینست که درجات

نبوت چهارگانه اند ودرجات ولایة نیز چهارگانه اما درجات نبوة مطلق

اول مرتبه عام نبوة مطلق است که بدان نبی باشد دوم مرتبه خاص رسالت است

که بدان مرسل باشد سیوم مرتبه اخص عزم که بدان اولو العزم بود واین عزم

بمثل عزیمت غیر اولو العزم نیست که هرچند غیر وی در امور دینی ودنیوی اهل عزیمت

خواهد بود اما قصد وی از رخصت بطرف عزیمت خواهد بود بعزم مقید یعنی غیر مطلق

عزم مقبول زیراکه مادهٔ مظهریه وی که مقتضی ظهور صفت فعل است بهچنین ۱۷

یاکی ظهور نموده است که از مقتضیات خصوصیات تمامی عناصر اربعه در عظمت

بکمال اکمل ظهور نموده است پس نفس عزم او با فعال متنوعه در همه اوقات

به بی تکلفی بلکه به بی تاملی چه در امر ماموره و عزیمت بلکه در جمیع امور رخصتی

هم بعین عزیمت بمقصد واقع میشود و اینجا مستحق خالص تخصیص تخلقا با خلاق الدمی باشد

سبحان الله سبحان الله زهی فضل عظیم حق تعالی اولیا الله را نفس الهام

وکشف ظنی است که رحمانی باشد یا غیر رحمانی و دیگر انبیا را غیر آن اکمل الانبیا

اگرچه نفس الهام وکشف شان ظنی نیست اما نفس عزم شان یعنی نفس قصد شان

ظنی است بعد از وقوع فعل در قوام صوری فعل شان ظنی نخواهد بود که مبرّا از

حرام و نامرضی حق سبحانه خواهد بود زیراکه معصوم الخلف اند اما این نفی

ظن بر حرام از حلال خواهد بود نه بر رخص از عزیمت و آن فرد اکمل را فعل چه که

نفس عزم هم رحمانی است و بر مرضی حق سبحانه است پس تَخَلَّقُوا بِاَخلاقِ الله

در حق چنان عزیزی کما لا راست آید و آنکه گفته شد که رحمانی غیر رحمانی رحمانی

خود رحمانی است که بحق و صواب از حق است تعالی اما غیر رحمانی چه یعنی نفسانی

باشد یا شیطانی نفسانی چه یعنی که در مرتبهٔ شهادت بشهود اول جامع اجمع

یعنی بظهور اول که آنرا نور اول در مخلوقات خوانند چنانچه هر چه بتقاضاء ماده

مظهریت نفس وی ظهور صفت کلام و بصورت مکلمات و مبصرات شئی از خلا مرتبه

درین مرتبه ملاذ هنی و خارجی بدان تقاضا بظهور می آیند و با الهام و کشف ظهور

مینماید چه با لهام هاتفی و کشف خارجی و چه با لهام قلبی و کشف ذهنی لیکن الهام

و کشف نفسی که از برون چنان ظاهر گردد که آنرا کشف بصری و الهام هاتفی

رحمانی گمان برده شود سخت تر است از آن کشف و الهام نفسی که از باطن چنان

ظهور نماید که آنرا الهام و کشف قلبی رحمانی گمان کرده شود اما تخصیص نفسانی

بدان سبب باشد که مراد نفسی باشد اگرچه در امور مباحه باشد و تخصیص ۱۸

شیطانی بدان سبب بود که بخلاف امور ماموره شرعی باغوای شیطانی

بود و اگر از اطوار این چنین هردو پس نباشد آن کلام نفسی مکالمات نفسی و نظر نفسی و

مبصرات نفسی خوانند فافهم پس آن فرد اکمل است که بجا ملان عزیمت اقتدار شایند

در امور غیر ماموره و از اولیاء اهل کمالات نبوة و ولایت انبیا علیهم الصلوة

والسلام در اولیا است این مرتبه اخص غالبا به نصیب حضرت خواجه نقشبند و بعضی دیگر

از متقدمین آمده و اولیاء صحبت کریم این مرتبه اخص غالبا نصیب حضرت فاروق

آمده که در باب او وارد شده کَانَ رَأیُهُ مُوَافِقًا بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ

رضی الله تعالی عنه وعن الصحابه اجمعین و وجه تسمیه فاروق بدین معنی باشد

یعنی نفس عزمش فرق کننده است از بطلان و خطا بحق و صواب در امور حضه

و مناجات مطلق اگرچه بمعنی دیگر هم واقعه شده است اما بحقیقة الحقایق معلوم این

مسکین چنین واقع شد که مذکور شد چهارم مرتبه اجمع اکمل مرتبه اصل خلافت است

کما فی قوله تعالی فی اظهار شرف حقیقت شان الانسان اِنّی جاعلٌ فی الارضِ خلیفة

ما قال انی جاعل فی الارض عالما او ولیا او نبیا او رسلا او اولی العزم و این مرتبه

اخص الخواص است بشهد صادین در مراتب نبوة مطلق و آن هر سه مرتبه اصلی

ضمنی خود را که نبوت عام مخصوصه و رسالت خاص و عزم اخص باشد جامع

اجمع است و این مرتبه باول اصل منصب سرور جمیع عالم است که اخص الخواص

ممکنات است بشهد واو و صادین و آن محمد رسول الله است علیه الصلوٰة والسلام

ای برابر تمام مومنین و ملائکه مطلق انبیا اخص الخواص اند بشهد صادین و واو

در جمیع انبیا که صاحب مرتبه نبوت عام و رسالت خاص و عزم اخص اند اهل

مرتبه اخص الخواص خلافت بشهد واو و صادین که اصل الاصول تمامی مراتب ولایة

نبوت مطلق است محمد رسول الله خاتم النبیین است علیه الصلوٰة والسلام والله

خاتم

۱۹ خاتم الخلفا نکفت از یجاست که مرتبه خلافت در جمیع انبیا و اولیا و خاص وعام

و در ملوک و حکام و علما و فضلا نکث در هر متبوعی علی حسب استعداد هم سار یست

مکر در آنحضرت علیه الصلوة والسلام که بوجه کامل است و چون خلیفه اصل اکمل است او

بهیچ خطابی دیکر مخاطب نشد چنانچه انبیا دیکر بخطاب خلیل و کلیم و روح و صفی

و غیر آن بعضی کمل ملقب شدند الا برسول که جمیع مراتب الهیه را او مظهر کامل است بحکم

لولاک لما اظهرت الربوبیه پس اوست که شایان خلافت کامل اوست پس این

خلیفه اکمل را بهیچ مرتبه مقید مخصوصه کردن شایان نبود الا برسول که آن فرستاده

بحکم خلافت کامل فی الحقیقه بهیچ مرتبه مقید از کلان عالمیان مخصوص نیست که بدان

خطاب ملقب باشد الا بخطاب رسول مطلق که بظهور آن جمیع مراتب ولایة و نبوة

بحقیقه نفسی و توابع نفسی خود توسط همه مقبولانست از اولیا و انبیا علیه و علیهم الصلوة

والتسلیمات وحقیقت آن خلافت بحقیقت محبوبی است که خاصه حبیب آمده صلی الله تعالی

علیه وسلم نه خلت محبی زیرا که خلت محبوبی دیگر ست و خلت محبی دیگر چنانچه

در قدسیه حضرة محمد پارسا هم واقعست قدس سره و در تمام اولیا این مرتبه

با ولیت از اولیا صحبت غالبا نصیب حضرت صدیق اکبر ست و لهذا در شان او

وارد ست إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا أَحَدًا خَلِيلًا

وایضا وارد ست مَا صَبَّ اللهُ فِي صَدْرِي إِلَّا وَقَدْ صَبَبْتُهُ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ و از اولیا امت هر که

از مرتبه قطبیت و غوثیت بلکه از مرتبه امامت هم گذشته تا مرتبه خلافت برسد

اگرچه این مرتبه بعد از خلفا اربعه تا محمد موعود بطریق جلی میسر شدنی نیست اما

بطریق خفی هم اگر فردی را نصیب شود نادر نادر ست و این مرتبه من حیث عام

خلافت بعامه باد شاهان دنیا شامل ست و حقیقت آن مرتبه خاص خلافت و در آن

هر سه مراتب عام و خاص و اخص شامل ست از ینجا تواند بود که آن مرتبه مسمی

غیر خلافت نگشت و از ینجا توان دریافت که با وجود حضرت فاروق صاحب

آن

لو کنت متخذا احدا خلیلا

آن خصوصیت و قابلیت که در حدیث [illegible] واقع شده است

لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ و با وجود حضرت ذي النورین و حضرت امیر که صاحب

مراتب اهل بیت اند حضرت صدیق اکبر مستحق امامت و خلافت اول آمد و هم ازین

قابلیت استعداد وی بدان مرتبه رسید و که در شان او پروردگار عالم مخصوص و مؤید

لَوْ وُزِنَ إِيمَانُ أُمَّتِي بِإِيمَانِ أَبِي بَكْرٍ لَرَجَحَ رضی الله تعالی عنه و عن الصحابه اجمعین

و نیک واضح است که از جمیع مراتب دیگر چنانچه سخاوت و شجاعت و زهد و عبادة

و علم مرتبه ایمان مر عباد را افضل است اما درجات چهارگانه از ولایت

مطلق برین قسم اند اول مرتبه عام مطلق که ولایت عامه گویند و آن بنصیب عامه

مومنین است و بدان ولی عام باشند علیهم الرحمة بحصول متابعت علم تقلیدی

و علم کسبی با اول ظهور نور موهبی ایمانی یقینی دوم مرتبه خاص که ولایت خاص می گویند

صحیح البیاض

وآن نصیب مومنین خاص است که اولیاء امت اند قدس الله تعالی اسرارهم
بعد حصول علم قلبی مطلق در معرفت خاص ذات وصفات عبد و رب تعالی وتقدس
و فی الحقیقه این اول مرتبه ایست از علم لدنی مطلق و این مرتبه ظلی است که باین علم
حصول وصول مراتب ظلال است یعنی ظهورات مراتب اصلی واجبی در مرتبه ثانی
یا ثالث الی غیر ذلک وحقیقه تعرفه اطلاق اصلی و اطلاق ظلی و ظلال بمرتبه ثانی
و ثالث وغیرها بشتر در فصل چهارم ملهمات واضح خواهد شد انشاالله تعالی
واگرچه کم کسی این فرق کرده اما حضرت علام الاسرار مطلق عزوجل معلوم این
حقیر نمی هیچ شبه و شایبه چنین میفرماید سیوم مرتبه اخص که آن ولایت هر چهار ملک
مقرب است نصیب ازان مرتبه خاصه مر اهل کمالات ملاء اعلی است چهارم مرتبه خاص
الخواص است صاحب آخر که ولایة انبیا گویند و نصیبی ازان مرتبه خاصه مر اهل کمالات
ولایت انبیا است بوصول علم جانی و آن مرتبه اخیره اصلی است از علم لدنی مطلق

٢١ که باین مرتبه وصول بلا اصول است بامتیاز ظلال از اصول باید دنست که در مرتبه علم

و معرفت که بوصول کمالات نبوت انبیا تعلق دارد حضور در حضور است پس علم

حضور را اینقدر است که اهل کمالات نبوة من حیث نصیبی که از کمالات نبوت دارد

از کلام و معرفت حضرت حق علیم مطلق عز و جل بحضور علم از مرتبه حضور صرف بالاصالت

بتبعیه نبی خود اخذ میکند اما مورد آن علم حضوری است و دیگران بعلم حصولیا

و علم حضوری هر چند از احضور علم دانند و مجهول الکیفیه یابند در حضوری علم

و علم حضوری تفاوتی بعید است شتان ما بین هما و تفاوت در دیگران این نسبت

که اهل ولایت اخص یعنی ولایت ملاء اعلی که ظل مرتبه نبوت نبی است در اخذ

کلام و معرفت غیب الغیب مناسبت تبعا با اهل نبوت دارد هر چند مناسبت

قلیل بل اقل است و اهل ولایة خاص الخواص یعنی ولایت انبیا بعلم حضوری

از مرتبه حضور علم بالاصالت می یابد و اهل ولایت خاصه که ولایت اولیاست

که ظل ولایت انبیاست بعلم حصولی از مرتبه علم حضوری تبعا اخذ مینمایند و اهل
ظل ولایت اولیا بکشف و الهام حصولی از مرتبه علم حصولی بهره میگردد متلذذ می شود
بدانید که ولایت عام ظل ولایت اخص است و ولایت اخص ظل نبوة انبیاست
و ولایت خاص ظل ولایت خاص الخواص است که ولایت انبیاست و این هردو
مرتبه هریک بالاصالة خوانده که ولایت انبیا ظل ولایت ملأ اعلی بود و یا ظل
نبوت شان باشد علیهم الصلوة والسلام و حقیقت عقیدة تفاوت افضلیت ولایت
و نبوة انبیا بنیتر واضح خواهد شد انشاء الله تعالی علیهم الصلوة والسلام و دیگر
حقیقت احوال و علوم و معارف این هرچهار مراتب در قسم ثانی خلاصه المعارف
مفصلا تسوید یافته است اما فهم حقیقت علم لدنی چنانست که حضرة مولانای عبد الرحمن
جامی قدس سره فرموده که باصطلاح متفقه اکابر مشایخ گفته است علیهم الرحمة
علم لدنی علمیست که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم میشود نه بدلایل

یعنی

عقلی و شواهد نقلی چنانچه در کلام قدیم در حق حضرت علی نبینا و علیه الصلوة

والسلام فرموده که عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا و فرق میان علم یقین و علم لدنی

آنست که علم یقین عبارة از ادراک نور ذات و صفات الهی است و علم لدنی

کنایت از ادراک معانی و فهم کلمات است از حق سبحانه بطریق الهام و فهم

حقیقت و دقایق موجهات اطلاقات که بعلم مطلق از حصول و حضور منطلق می گردند

چنانست که هر گاه از استعداد طالب مطلوب حقیقی و قابلیه قاصد مقصود اصلی

حجاب ظلمت و جهالت که وجود و توابع وجود را چنانچه ذات و صفات اصلی

بغیر شهود اول حق سبحانه که آن شهود بنور اول مسمی است در تمامی ممکنات

منتسب میگردد و برخاست بر قدر آن رفع ظلمت و زنگ از آن مرات استعدادش

ظهور کمالات نور علم لدنی بر حسب تقاضای آن قابلیت هر مرتبه ظهور خواهند فرمود

و بر حسب معلومات و دریافت یافت این شخص صفت العلم که نقطه واحد و مبرا است

از جمیع اطلاقات منطلق خواهد گشت چنانچه اگر چیزی از علم معلوم نسبت علم
حصولی است معلوم الکیفیه باشد یا مجهول الکیفیه و اگر آن دیگران معلوم مجهول الکیفیه
را منتسب بعلم حضوری میفرمایند اما نزد این فقیر بتعلیم ملک العلام تعالی و
تقدس بتحقیق من حیث الحقیقة آن معلوم منتسب بعلم حصولی است زیرا که در
معلوم مجهول الکیفیة آن معلوم غیر معلوم نیست الا که این معلوم است پس از هر قدر
آنچه معلوم باشد از ادنی یا اعلی از مراتب ممکن یا واجب از تشبیه یا تنزیه
هر چند تنزیهی که در زعم این شخص مقدس اقدس بود فی الحقیقة منتسب بعلم حصولی
بود و پس واضح شد که موجبات اطلاق مرتبه حصول بر صفت العلم معلومات
محصولی باشند فلا جرم بدین حیثیت آن صفت واحد که نقطه ایست حرف و
قابلیتی است محض موصوف و مسمی بمرتبه علم حصولی بود که همان صفت مطلق را
برحسب افهام خلائق علم حصولی گویند که ادنی و اکثف مرتبه از مراتب متعدده است

کیفیة
یعنی فی نفس معلوم مجهول غیر معلوم است

امام جی

اما موجب اطلاق مرتبهٔ علم حضوری و حضور علم بدان صفت العلم المطلق

الواحد آن حقیقت است که بهره از دریافت این هر دو مرتبهٔ خاصه اهل ولایت

انبیاست علیه و علیهم و علی آله و صحابه و تبعه الصلوة والسلام چنانچه بهره مندی

آنمرتبهٔ حصول نصیب شخص صاحب مرتبهٔ ولایهٔ اولیا بوده است علیهم الرحمة

والحقیقة چنانست که چون وجود و توابع وجود از ذات و صفات از غیر حق از خود

و غیر خود برخاسته محض بحضرت واجب تعالی بالتحقیق یقین صادق بی تردد

قرار گرفت اما یقینی که محض کشفی باطنی نباشد بلکه در آن یقین خواه ظاهری

و باطنی بیافت عقلی و قلبی و علمی همه یک حکم گرفته باشند چنانچه در یقین

و ایمان سماعی تقلیدی همه برابر بی شک بودند اکنون درین یقین و ایمانی

وجدانی موهبی بی سببی همه برابر بی شک و بی شبهه بی تردد باشند و هیچ

معلوم نبود که چه معلوم است پس این معلوم است که ایمان و یقین نور موهبی ایمانی

ایمانی راسرًا حاضر میدانند پس همان حضوریکه دهنا حاصل مینماید ومومن

بنفسه مع توابع نفسی ای ذاتا صفاتاً چون اقدس پس محض است معدوم الکیفیة

پس نفس ایمان نسبت بمومن بحضور محض است و نسبت باین مومن که مخلوق او

تعالی است بحضور علم و علم حضوریست معدوم الکیفیه است و واضح است که

درامر اطلاق معدوم الکیفیه ومجهول الکیفیه تغاوتی صریح است شتان ما بینهما

وچون یقین بی معلوم محال است باید دانست که این یقین مومن معنوی یا اصلی لفضل

رب او مومن المهیمن جل جلاله من حیث حقیقت انسانیت خود است بحضور علم

اصلی که فقط واحد است واز تعلق معلومات محصولی منزه است یعنی که نه ذات

آن معلوم معدوم الکیفیه محصول دارد ونه از صفات او تعالی وتقدس پس که

اطلاق مراتب تنزلات نماید سوائی خبر قطعی بلکه ازاین چنین اطلاقات

زوائد محذور است واین حذر لازم میدانند بحکم کریمه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یَصِفُوْنَ یعنی هر وصف که سوای امر مامور ه حکم کنند ۳۴

وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ وَاللّٰهُ رَءُوْفٌۢ بِالْعِبَادِ هرچند در موقف بجز و غور رسیی میکنند

که ایا هیچ معلوم شود غیر از وصول الیقینی بآن معانی عالیه هیچ بهره حصولی

ازان نصیب ایمانی خود در نمی یابد و چون میداند که یقین بعلم محال است دریافت

که آن علم علم یقین است ای برادر علم الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا

علیهم الصلوة والسلام نیست که اینجا کشف محصولی و معلومی را گنجایشی نیست که بهزاران

هزار مرتبه از ادراک وکشف و حصول و حضور و معلوم عین الیقین و حق الیقین

مصطلح مشهور و اعلی و مبراست وآن علم الیقین اهل مرتبه ولایت اولیا بوده است

علیهم الرحمة که بپایان تر ازان کشف عین الیقین وحق الیقین بوده است پس این علم

حضوری باشد و چون تحقیق کرده دریافت که مارا هیچ از ادراک ذات وصفات

تعالی وتقدس معلوم نیست پس دانست که فی الحقیقة این حضور با مرتبه منزه مرتبه نفس

علم است که از صفات واجبی از ذات است سبحانه و این ظهور و ثبوت بعلم حضوری

باین دریافت حضور علم حقیقی اصلی در من بنا بر انست که مظهر استعداد من بعد ظهور

صفائی قابلیت خود از کدورات ظلمانی کثافت و جهالت که حجب حقیقی اند بمحض

فضل حق سبحانه قبول ظهور این قدر کمالات صفت العلم واجبی نموده است و بسبب این

مظهریه استعداد یه که بظهور حقیقة انسانی منوط است این بهره و یقینی پیدا یافته ام

پس بالتحقیق دریافت که این حضور علم اوست با وذاتا وصفاتا سبحانه بس نیک

دریافت که همین صفت العلم واحد صرف من حیث ظهور در مظهر استعداد من بواسطه

آن یقین که بدان سبب را بنصب کشت بی نظر دریافت این حقیقة مسمی و منطلق است

بعلم حضوری و من حیث دریافت این حقیقت موصوف و منطلق است بحضور العلم

ای عزیز من این باشد عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایة انبیا علیهم الصلوة والسلام

که بحضور نفس صفت العلم مطلق تعلق دارد چنانچه آن عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایة اولیا

علیهم الرحمة که بکشوف و حصول باطني سالک تعلق داشت و دریافت دقایق
حقیقت حضور در حضور چنانست که هرکه تحقیق نموده که علم غیر ذات نیست که
حضوري بذات داشته باشد که ذات بذاته علیم است نه بوصف زاید غیر ذات
و حقیقه اطلاق و اثبات صفت العلم بدان ذات بحث بآن قابلیت نور ذاتیست
که از نفس ذات وجود اقدس پس عبارت باسم صفاتي باشد چنانچه قوله تعالی
الی آخره که آن قابلیت مدرک جمیع مراتب غیب الغیب و غیب السموات والارض
و شهادة است و آن قابلیت همه قابلیات آن نور که غیر نفس وجود مقدس نیست
قابل الظهور بمظهریه و مظهریه و مظهریت اند پس ذات با کمالات خود خود بخود
حاضر است نه صفتي غیر ذات باشد که بذات حاضر دانند اینست سر حضور در حضور
که بوجه اختصار در بیان آمده و اینست حق الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا
علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات حضور صرف است بیعلم حضور و حضور علم

چنانچه آن حق الیقین اہل کمالات مرتبۂ ولایۂ اولیا بوده است که بحصول مجهول
الکیفیه تعلق داشت هرچند که آنرا بنا بر جهالت بر کیفیتش غیر معلوم میدانست اما
معلوم است که معلوم بود اکنون باید فهمید که تا هرجا که سالکانرا وصول بمجهول
و علم حصول است بهره مندی ازان مرتبۂ علم لدنی است که آن مرتبه مسمّی و منطق است
بعلم لدنی ظلی بنا بر انظلال معلومی و محصولی سالکان و چون ازان درجات فوق گذشت
و بعلم حضوری و علم حضوری رسیده بمرتبه علم مشرف شد که آنجا وصول بغیر معلوم و غیر
محصول است آن مرتبه منطلق و موصوف است بعلم لدنی اصلی بنا بر حقایق مصدوره
یقینی حضور غیر معلومی و غیر محصولی چنانچه که پارهٔ ازان تحریر یافته است دیگر واضح
باشد که این وصول آن هرسه مرتبه شخصی کامل اکمل را در آن واحد میسر است نه بآنات
متغایره تعلق دارد دانند یا ندانند اگرچه دریافت این حقایق در عروج من حیث
ترتیب بآنات و ازمان متقدم و متاخر تعلق داشته باشد اما ظهور این همه معانی

مذکور

مذکوره و آن واحد نصیب قطب فرد و احد کامل زمانه است که فی الحقیقة نادر العصر است ۲۹

والله تعالی اعلم بماهیت الامور من حیث کما هی حقایقها و ... چون مکرر

چون مکرر استفسار مینماید ما فقیر مسکین را چه مناسبت که محض منظر هیچ کاری خود

بهیچ امری غیر از آنکه بهگی همت و بتمامی نهمت منظور کلیه این فقیر احقر حضرت حق سبحانه

و تعالی باشند نمیخواهم که بهیچ وجهی بپردازم لیکن بنابر درخواست برادران

سخنی گفته میشود باید دانست که غوثیت بر سر قطبیت ارشاد و قطب مدار است

و فوق قطبیت افراد است و افوق است بر قطبیت اوتاد و بایان امامیت است

و بایان تر است از خلافة اما انسب بخلافت است هرچند مناسب است با امامت

و در امامت ظهور کمالات احمدیه است و در خلافت ظهور کمالات محمدیه صلی الله علیه وسلم است بمقدار

زیاده و امینماید که در غوثیت دوام بخداوند سبحانه بودن است بحل بار

شفاعت احوال دینی و دنیاوی خلق و در قطبیت نیز دوام با خدا تعالی بودن نیست

اما بحمل بار وساطت مهام دینی و دنیاوی خلق و اینها که اهل امامت و قطبیت اند
گویا برای خلق اند و آنها که اهل خلافت اند و غوثیت اند با خلق و بعبادت که
عارف کمالات اینمراتب خود را صاحب این مراتب دانند و ندانند که هنوز بکمالات
آنمراتب مشرف نشده ایم و بمنصب آنمراتب ممتاز گشته ایم پس بدانند که اهل
معرفت کمالات اینمراتب ناظر و عارف اینمراتب است و اهل معرفت اینمراتب که
صاحب منصب اینمراتب هم باشند که از کاملیت به اکملیت و مکملیت رسیده است
بعضی غوث زمان یا قطب الاقطاب دورانست و هم ناظر و عارف کمالات اینمراتب
و معلوم میشود که چنانچه وجود قطب ارشاد جمیع الازمان واقع نیست همچنین از وجود
غوث هم بعض زمانه خالی باشند و بقطب اوتاد هم هیچ زمانه تعلق ندارد اما در هر
زمانه که باشد که از برکات او افاضه خفیه بر عالمیان واقع است و واقع است
که هیچ عصری از وجود قطب اوتاد و قطب مدار خالی نباشد دیگر روشن باد

صاحب [illegible] مراتب است

که در

که در علم بالله تعالی در اہل کمالات غوثیت و سلطان خلافت اینقدر تفاوت

که درین مرتبه توجه و متوجه بعلم معرفت حضرت اقدس جل و علا در رنگ متوجه

الیه بیچون مینماید و در مرتبهٔ خلافت نفس توجه معد و ممد بعلم بالله و بجای توجه

بعلم ازلی حاضر ہست پس عالم حق است خود بخود سبحانه و معلوم هیچ نیست نه محصول و

مجهول مثل غیره تعالی مگر حضور ہست صرف و بهره ازان بجب وصول اتفاقیست تا بحضور

و هر چه معلوم ہست همه از وست سبحانه که از ظهور کمالات وجوبیهٔ او در مرتبهٔ شهادت

امکانیه ظاهر ہست معلوم ذہنی باشند یا محسوس خارجی و بدانند که حضرت سبحانه خود بخود

عالم ہست امّا ازین علم و بیش ازصفت حضور صرف بیان نتوانیم کرد که آنحضرت مطلق

بی کیف ہست ذاتاً و صفةً بیش ازین ندانم که بعین کمال بیکیفی او تعالی با جمیع کمالات خود

خود بخود حاضر ہست تعالی ذاتهٔ و صفةً پس نسبت معلوم مجهول الکیفیه را گنجایش نبود

و آنکه حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی در جواب سائلی فرموده که الغوث

و نیز مجهول الکیفیه [illegible]

هو القطب و القطب هو الغوث چونکه ما القطب و الغوث فرمودند عبارت واحده

ان یکون موضع نظره ذات الله سبحانه فی کل زمان من العلم در نظر این فقیر این — العالم

جواب مشتمل بر دو کیفیت است یکی آنکه جواب بر حسب حال خود بوجه اختصار فرمودند

رمزا بنفس خود و دیگر آنکه بر حسب فهم پرسنده حقیقة تفاوت درجات غوثیت و قطبیت

بفرمودند شاید که او قابلیت فهم الحقایق نداشته باشند لاچار اشاره بیک صفت

در معرفت علم بالله تعالی که اهل هر دو مرتبه را آن صفت بر سبیل دوام واقع است — مطلق

بحسب اختصار جواب فرمودند و الله تعالی اعلم بکماهی حقیقت کلام اولیائه و هو سبحانه

ملهم للصواب فافهو ارموزنا یا اخوانی و بدانند که ظهور ولایت انبیا در حضرت امیر

کرم الله وجهه علی وجه الاتم الاکمل معلوم میشود بعد ازان بحضرت فاطمة الزهرا و حضرات

حسنین و در اصحاب دیگرهم قلیلا و کثیرا علی حسب اختلاف مراتبهم رضی الله تعالی عنهم

ازینجا توان فهمید انا مدینة العلم و علی بابها و دیگر تصریح حقیقت این حدیث و حصر مرتبه

خلفاء راشدین در کتاب خلاصة المعارف [در قول] رابع و در فصل ثانی [از قسم] در فصل ثانی ازین ٢٨

کتاب واضح شده است بعد ازان در هر هشت امام دیگر بعد ازان نوبت بحضرت

غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی علی حسب استعداد و رسید و باز بدیگر تا مدة

ندیده کمتر رسیده و اگر آخر نصیب نادری باشد اما وی با وجود آن مرتبه در کمال

غوثیت نماند بلکه بامامت برسد یا بخلافت یا بکمالات [این] هر دو مرتبه و ایشان با وجود

آن مرتبه ولایة انبیا علیهم السلام غوثیت بر ثقلین دارند و این معامله باین حیثیت

در دیگری کمتر مینمایند و بدانند که در حضرت غوث الثقلین ظاهر ولایة خاص الخواص

که ولایت انبیا باشد نسبت بباطن این ولایة بغایت ظهور اظهر کرده و غالب ظهور

آمده حتی که ببعضی خصایص ظاهر این ولایت بر ایشان [بر ایشان نسبت] باهل بیت هم رضی الله تعالی

عنهم ظهور غالب نموده و ظهور باطن این ولایت در آنحضرت علیه الرحمة والرضوان

نسبت بآن ظاهر که در آنحضرت واقع شده است و نیز نسبت بانکه چنانکه در ایمه اثنی عشر

من حيث كمال كامله باطن اين ولاية بظهور غالب اغلب واقع گشته قليل اند فافهم

مضمون قوله رضي الله تعالى عنه شعر افلت شموس الاولين وشمسنا ابدا على افق

العلى لا تغرب و قطب الاقطاب مدار كه كار و بار زمانه با و تعلق دارد و در هر عصر يكى

بمطلق ولاية خاصه و بظاهر ولاية خاص الخواص نايب مناب آنحضرت غوث الثقلين است

بلكه هر دو قطب الاقطاب ديگر هم كه قطب الاقطاب ديگر هم كه قطب الاقطاب اوتاد

و قطب افراد باشند نايب مناب اويند و ديگر هر همه اقطاب ارشاد و مدار و اوتاد

و افراد كه هزاران توانند بود در هر زمانه نايب مناب آن هر چهار قطب الاقطاب اند

على حسب اختلاف درجاتهم و غوث ازين هر چهار فايق است و او گويا وزير است

و در مدار مهام و انجاح مرام گويا مطلق التوسط است و آن هر چهار گويا اركان دولت اند

و گويا ايشان نيز در ملك مطلق العنان هستند و كار ديني و دنياوي براد لقرب

و بركت شان اكثر روانست اما همه اقطاب را خصوصا قطب اقطاب اوتاد را خاص تر

قطب اقطاب افراد را مناسبت صفات بکمالات امام بیشتر معلوم میشود چنانچه
مناسبت قطب الاقطاب ارشاد و مدار بکمالات خلیفه و مخفی نماند که قطب اقطاب
ارشاد و مدار زیر قدم حضرت امیر اند و هم زیر قدم حضرت فاروق و بهره از
علم قلب نبی علیه الصلوة و السلام در قطب اقطاب ارشاد بیشتر است چنانچه بهره
از حکمت او صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در قطب اقطاب مدار زیاده تر است و
قطب اقطاب اوتاد زیر قدم حضرت عثمان است و قطب اقطاب افراد زیر قدم
حضرت صدیق اکبر است و آن شش دیگر از اقطاب اوتاد ستة که بالاتر از آن هر
چهار اند و فایق تر از همه اقطاب دیگر اند زیر قدم آن ستة از عشره مبشره اند و امام
در اولیاء است نایب مناب حضرت امیر و خلیفه نایب مناب و هم زیر قدم حضرت
فاروق است و قطبیت ظل امامت است و غوثیت ظل خلافت و امامت ظل ولایت
احمدی است و خلافت ظل نبوت محمدی علیه الصلوة و السلام و صاحب منصب امامت

براي استغاثه خلق امام خلق است بسوئي خالق عز و جل بفضل تمام او سبحانه
و صاحب منصب خلافة خليفه خالق است تعالى بسوئي خلق براي افاده خلق او عز و جل
بفضل تمام او تم احسانه و اکثر اقطاب را تعلق بحضرت امير مي باشد بتعلق زير قدمي
و همچنين غوث را بحضرت فاروق و بحضرت امير نيز باشد که وي بي کمالات قطبيت
هم نمي باشد اما در شخص واحد اگر هر دو جانب غوثيت و قطبيت در وي برابر باشند
زير قدم حضرت امير مشير است و اگر جانب غوثيت غالب بود زير قدمي حضرت
فاروق زياده تر دان عزيز اکمل نادر العصر سلطان خليفه که قطب اقطاب افراد است
مناب اوست و او لهذا از کمالات قطبيت و غوثيت گذشته بنوبيت و قطعه
اصلي رسيده است از کمالات حضرت خواجه اويس قرني مستفيد است و فوق جميع
اقطاب اوتاد و مدار ارشاد و افراد که قطب الاقطاب گفته اند همين سلطان خليفه
را توان گفت اما من حيث ظاهر ولايت او در دهر بحسب الصورة و من ظاهر کمالاکه

بحسب معنی من حقیقت کماله چون شخص واحد سلطان خلیفه است بکسب همت اکمله

خود در همه تمام خلائق آنوقت و مرتبهٔ غوثیت را که بزرگان قدس اسرارهم

کرده اند و بر نفس قطبیت مطلقاً موقوف کرده شده سر شان این چنین باشد که قطب الاقطاب

هر مرتبه را از مراتب اقطاب اوتاد و مدار و ارشاد و افراد مشمول بکمالات

غوثیت هم واقعه است در امور تحصیلی آنمرتبه بنا بر حصول کمالات آنمرتبه که

هیچ قطبی بی کمالات این غوثیه قطبیت اقطاب آنمرتبه نمیتوانند شد پس چون

تمامی کمالات غوثیت مطلق کامله ازین کمالات غوثیت این چهار مراتب

قطبیت که مذکور گشته شد برو زائد زائده در نفس خود زائد نیست پس بلاغه از اظهار

نسبت غوثیت توقف کرده منحصر بر عبارت مخصوصه مسمیت بقطب الاقطاب

اطلاق کرده باشند و بر قطبیه و غوثیت وی فرد یت اصلی و قطبیت و خلت

حقیقی غالب آمده باشد و در مرتبه تربیت و ارشاد و در واقعه و معامله در عالم انسان

از حضرة رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و در عالم ملایکه در خواب از روح
الامین تربیت یافته باشد و یا بعد ازان از روح خلفاء راشدین خصوصاً
از روح حضرت صدیق اکبر و حضرة امیر و امّا از ارواح اولیاست محتاج تربیت
کمتر بود و در باب وی بساست که بجمع روحانیان کبار از اولیا و ملایکه بجلا
یا خفا و بلا یا خلا بعد از ظهور آن مرتبه و آن نسبت مناصب یا پیش از ظهور آن
این خطبه خوانده باشد. شعر قطع القطاع فی عصره قطب الاقطاب فی
الدهر. مصراع اوّل مشعر بر حقیقت باطنی اوست و این حالت او را محض لله باشد
و مصراع ثانی مبنی بر معنی ظاهری اوست و این حالت او را محض للخلق بود و
قطب الاقطابی کو باطن حقیقت المصراع اول است و قطب الاقطاب فی دهر
آن بود که بقطبیت کامل وغوثیت شامل فرد کامل زمانه بود و قطع القطاع
فی همه آن حزب از اکمل بود که منتها همتش و مقصد نهمتش بقطع نظر از کمالات قطبیت

وخوثيّت مرتبهٔ خاص فرديّت وقطبيت وخلّت اصلي حقيقي بود باصالت
تبعي نه بظليت ظلي وچون لعد نصيب امامت وخلافت بآنمرتبه اصلي خلت بر
اگرچه طفيلي بود واين زمان اين عزيز اكمل نادر الد هر در مرتبه كمال سلوك بسير
وخاص حضرت خواجه اويس قرني بود و من حيث قطع همت از تمامي علايق جسمانيه
وروحاني بتخليص خالص سرّي و در مرتبه كمال منصب نايب مناب حضرت صديق اكبر بود
وزير قدمي حضرت حبيب حق احمد مجتبي محمد مصطفي باشد كه بوجه تفضيل مراتب نبي
الرحيم الرحمن حقيقي هست عليه الصلوة والسلام اگرچه بوجه مطلق نبي الله و رسول الله
وحبيب الله مطلق اكمل است عليه الصلوة والسلام از ينجا سرّ اين مرتبه را نيز
توان جست كه پيش ازين حضرت حبيب را صلي الله تعالي عليه وعلي آله وصحبه وسلم
وبارك از اولوالعزم هم با وجود اثبات هر سه مرتبه نبوة و رسالت وعزم
ممتاز گفته ام و در اوليا بهرهٔ خاص آن مراتب اخص الخواص بالاصالت بحضرة

صدیق اکبر گفته ام واین مرتبه را مسمی بهیچ اسمی علاحده بجز اسم خاص سالة
وخلافت ننیانمه ام که بهمه کمال مشتمل مساویست در هر سه نبوة ورسالت وعزم
خاص بطریق خلت درنهایت هر کمال مراتب نبوة ورسالت وعزم وبهره از مرتبه
اولوالعزم بحضرت فاروق بالاصالة نوشته ام الغرض مذکور ما قبل را تمام بیان کنم
واضح باد که آن هر چهار قطب اقطاب متنوعه رابعه یعنی مراتب اوتاد ومدار
ارشاد وافراد را واسطه نیابت حضرت شیخ محی الدین جیلی ثابت است قلة او
کثرة بعد از انتساب زیر قدمی آن اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنانچه
بالا گذشت وحقیقة کیفیت این همه اقطاب چنانست که مثلا قطبیت مدار است بعضی را
این قطبیت بر دو دیه ویا دو شهر است وبعضی را بر چند دیه ویا چند شهر است و
بعضی را بر یک دو ویا بر چند سرکار ودیار وبعضی را بر یک دو اقلیم ویا چند
اقلیم باشد وقطبیت قطب اقطاب اینمرتبه بر هر هفت اقلیم است وعلی هذا القیاس

کیفیت آن هر سه قطب الاقطاب و دیگر هم توان دریافت و باید فهمید

تو اندبود که بعضی کسانرا از کمالات این مراتب بهره ور شده باشد و بمناصب

آن مراتب مخصوص نشده باشد و بمناسب آن مراتب و کمان برده باشند که بدان

مخصوص شده ایم و جایز است که ازان همه اقطاب دیگر متنوعه بعضی را علم

بر کمالات و منصب خود باشد و بعضی را نه اما آن چهار قطب الاقطاب را البته باشد

و حقیقت قطب اقطاب را البته باشند و حقیقه قطب اقطاب ارشاد بر این مسکین

چنان ظاهر ساخته اند که ارشاد بر دو مرتبه است یکی عام دیگر خاص اما ارشاد عام

گوئیا دریائیست منجمد که زیر قدم این قطب الاقطاب ارشاد است که هر منکر

و مخلص این صاحب آن مرتبه ازانجا بهره می یابد بر حسب استعداد خویش و آن

ارشاد عام بر ظل ولایت اولیاست و بر اکثر کمالات نفس این ولایت اولیا

نیز واقعه است و دیگر مرتبه ارشاد خاص که بر بعضی کمالات کامله ولایة اولیاست

انا خاصه بکمالات ولایة انبیاست حواله این اقطب الاقطاب ارشاد حاجی
آنمرتبه هست فی الحقیقه وآن بحکم نبی هست علیه الصلوة والسلام وبطفیل زیرقدمی
حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه یعنی بدانند که قطب اقطاب ارشاد از نبی
علیه الصلوة والسلام محکوم ومامور هست باین امر که هرکرا مستقیم بمتابعت آنسرور
یابد بار دهد بین مجلس بوساطت وسیله این کامل نصیبی نوانند یافت وجاجابی
اقطاب دیگر که تابع این قطب الاقطاب اند برحسب قطبیت خود برسایکان
هر دیه یا هر شهر یا هر اقلیم علی هذا القیاس حکم این دربانی دارند وآن سر حلقه
شان داخل مجلس اندرونی آنند رجه آید بفرق اصالت وتبعیت وآن
مجلس اندرونی اشاره از مرتبه ولا ابنیاست علیهم الصلوة والسلام واین
خدمت که آن قطب الاقطاب بدان مخصوص از صاحب آن مجلس ست بالاصالة
علیه الصلوة والسلام از تا بعان او بسیار جاریست بتبعیت التبعیت واین کار

از روح این اشخاص می برآید و رمغی و سیاست بارواح اهل اسرنشا و علما و
جهلا که بعضی را علم درین حقیقه خود باشد و بعضی را نباشد وکشف اینمعامله
برین مسکین پیش ازین بده و سال گذشته است که حالا در تحریر آمده و دیگر پیدا شده
که کمال ولایة اولیاء امت یعنی ولایة خاصه تا غوثیت است و کمال ولایت اهل
ولایة انبیاء در اولیاء امت هست و کمال در کمال نبوة و بغیر نبی را تا خلافت اهل بیت

تا امامت است

ونزد این فقیر ظهور سراسمعی بوده است فی الحقیقه که خلافت حضرات شیخین رضی الله
تعالی عنهما بی تردد برپا مانده و قبول همه امد و بغایت عدل و قوة داشت زیرا که
جانب کمالات نبوة نبی که در ایشان است اکمل و اغلب است از جانب ولایة ایشان
در ایشان و در خلافت حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنه که برزخ است بین
الولایة والنبوة نبی علیه الصلوة والسلام شور و شر شروع شد و در خلافت حضرت امیر
کرم الله تعالی وجهه که در ایشان جانب ولایة نبی غالب است خلل کمال شد اما چون

صاحب یکمرتبه که امامت حقیقی باشد مستغنی بوده اند مقبول در باب خلافت

نشدند و حضرت ذی النورین بقبل رسیدند در باب خلافه که برزخ بوده است

بین حقیقة الامامت والخلافه و بهیچ یکی ازین هر دو مرتبه مخصوص و در نظر اهل

مسکین از حضرت امیر امامت فی الحقیقه شروع افتاد و در ظاهر ختم خلافت شد

که صاحب کمالات نبوة هم بر کمال بوده است و در دیگران که والی ظاهر در ملک و ملت

باشند سایه خلافه می آید من وجه که فی الحقیقه صاحب کمالات نبوة و ولایت

در اینان که بعد حضرت امیر باشند کمتر کسی مینماید فلا جرم این دیگران مسمی به باد و با شاه شدند

اما امامان عشره و از اهل بیت چون در کمالات خلافه که اشارت از کمالات

نبوة است بهرهٔ قلیله داشتند نه کثیره مخصوص و ممتاز بخلافه نشدند و منتهی و سرفراز

با مامت آمدند و چون در هر چهار خلفاء راشدین و حضرة مهدی از کمالات نبوة

هم بهرهٔ بکثرة است اگرچه طفیلی است بخلافه برسند که فی الحقیقه سخن خلافت باشند

اگرچه خلافت آن دو خلیفه بشور و شر باشد بنابر اسرار مسطوره و حضرات حسنین

رضي الله تعالی عنهما من حیث استعداد اکمل خویش که جزء نبی بوده‌اند علیه الصلوة والسلام

گوئیا في الحقیقة در راه اکمال و تکمیل این مرتبه حقیقی شهید شده‌اند و بعد شهادة

در کمال مرتبه ولایة نبی علیه الصلوة والسلام قریب اقرب بوده باشند نسبت بحالة

حیاة خویش بحقیقة معارف بعلم الله تعالی و چون در حالة حیات نبی نابالغ بوده‌اند

و استعداد انسانی تا چون بلوغت در دنیا کامل نمیشود فلاجرم از بهره که در صحبت

نبی در ظاهر بستمند مانده بوده‌اند بعد شهادة یافتند و داخل اصحاب عظام شدند

پس این سخنها گوئیا ریاضت بود برایشان في الحقیقة برای ظهور آن نعمت حقیقی

اگرچه بطفیل جد و پدر ما در حین طفلی و نبلی و عطائی صرف بوده است اما بعد آن

ریاضات شهادة تبعا با صالة و کسب نیز بوده است و مزیتی دیگر پیدا گردید فنور علی نور

حاصل شد رضی الله تعالی عنهم و حضرت امام محمد موعود من حیث معنی الحقیقة فی الباطن

امام باشند و فی الظاهر خلیفه و مرتبه خلافت شان کوته بود بمرتبه امامت شان لما
چون مرتبه امامت عظیم است و مرتبه خلاصه اعظم ایشان شهود بخلیفه باشند بشرف استعداد
خویش ویرا ندید دولت مدعی بدبخت بمعنی نالایق دعوی خلافت کرد و قاتل آن قائلان
اهل معنی حقیقی آمد محروم سعادت گشت والله سبحانه اعلم بحقایق حکمت او والامر و فی
وقوع الامور بقضائه تعالی کما هی که حقائقها الغرض برسر اصل سخن مذکور باید دریافت
و باید دانست که مرتبه کمال ولایة اولیاء است که ولایة خاصه است بکمالات غوثیت
و اکملیت و در همین مرتبه غوثیت جن و انس است و این نصیب خاصه حضرت شیخ عبد القادر
جیلی است که غوث الثقلین است و لهذا غوث الاعظم اکمل حقیقی است و خود اهل ولایة
انبیا است که فوق آن مرتبه باشد و این مرتبه را که اهلیت ولایة انبیا است مرتبه امام باشد
اگرچه خفی باشند و داخل دوازده امام نباشند. اما همه اولیاء امت باین این دوازده امام
این امام باشند در هر عصری که باشند سر قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله را بجا توان

جُست بهره و معنی یکی معین کمال غوثیت دیگر بنظر ظاهر و لایة خاص الخواص
که در ایشان نسبت بهمه اولیاء اولین و آخرین غالب ظهور آمده بود و لفظ کل
ولی الله بدین معنی فرموده باشند پس در اولیاء اهل ولایت خاصه بنظر آمده است که
بوصول ولایة انبیا منوط است اگرچه مخفی باشند قدم آنحضرت بر رقبهٔ هر اهل مرتبه
عامه و خاصه لایق مطلق باشند یعنی تفوق ایشان بر آن همه دیگران واقعه باشد
و اولیاء اهل کمال باطن مرتبهٔ اخص و خاص الخواص و ولایة مطلق ازین زیر قدم
بیرون باشند و چون نادر است که در اولیاء امت فردی بولایة انبیاء برسد
که اینمرتبه خاص الخواص از ولایة مطلق است بلکه بولایة ملاء اعلی هم که این مرتبهٔ
اخص از ولایت مطلق است پس حکم مر اکثر راست لاجار کل اولیا هم توان گفت و
رسیدن بعلم و کمالات ولایة انبیا آسان ندانند که بر ایشان آنچه پیش ازین نوشته شده است
در کتب و رسایل اکثر اولیاء امت نایاب است و دیگر اکابر قدس اسرارهم بنظر کل

مطلق مخصوص بزمانهٔ ایشان گفته اند رضی الله تعالی عنه و معلوم این مسکین بمعاینه

گشته اند که مذکور شد و یک روز مبشر از روز تسوید این حقیقة قبل ازین بچند سال

همین هر دو وجه که بالا مسطور شده اند بخاطر میگذشتند که بمدد آنوقت روح آنحضرت

غوث الثقلین حاضر شد و باین فقیر این عبارت فرمود که فرزندا هر دو وجه خود صحیح

غلطی نیست بعد ازان معلوم شد که این کلمه ازان حضرت بی نظر و تفکر بطریق بمقتضی

بالقای ربانی از غیب ظاهر شده است و حضرة شیخ الشیوخ هم در عوارف فرموده است

قدس سره که این کلمه از حضرت شیخ عبد القادر در سکر بر آمده ای برادر نزد این فقیر

بر تقدیر سکر هم باشد و این سکر ممدوح است نه مذموم از جهت که هیچ ترقی خالی

از حالت مستی مطلق نمیشود مستی جلی باشد یا خفی و چون آنحضرت بدان مرتبه خاصه مخصوصه

خود مشرف شده اند بقدرت الله سبحانه بی تکلف و بی قصد بالقای ربانی فرموده اند

نصیب خود

قدمی هذا علی رقبة کل ولی الله من حیث آن تفوق ظاهر ولایت که بر وجه تامه

یافته

یافتند و روشن است که در کلام صوفیه طور شکر عبارت از آن حالت است که
صاحب آن حالت نتواند پوشیدن چیزی را که پوشیدن آن چیز مثل آن حالت لایق و لازم
بوده است پس واضح شد که حضرات اصحاب کرام و حضرت مهدی و بعضی افراد دیگر هم
من حیث کمال باطن مرتبهٔ اخص و خاص الخواص ولایة ازین زیر قدمی بیرون باشند
و فوق بلکه افوق بوند اگرچه بر همه اولیاء اولین و آخرین غیر اصحاب کرام من حیث
جمع آن هر دو وجه مذکوره که کمال ظاهر و لایة خاص الخواص و کمال غوثیت باشد که منصب
اکمل متوجب بکمال مرتبه خاصه ولایة است تفوق آنحضرت غوث الثقلین واقعه باشد
اما کسانی را که من حیث کمال باطن ولایة خاص الخواص برابر ایشان باشند یا برایشان
هم تفوق داشته باشند اهانت پیدا نمیکنند و آن تفوق مستلزم افضلیت غوث
الثقلین براوشان نمی باشد فافهموا اسرار کلام الاولیاء یا اخوانی واکراین وجوه مخصوصه را
بگذاریم و بر حکم علی العموم ائمه عامه اولیا آنوقت باشند از مبتدی تا منتهی ولایة

مطلق چنانچہ حضرت حماد دباس ہم کہ پیر صحبت ایشان بوده اند فرموده است کہ این عجمی را

قدمی است کہ در وقت وی بر گردن ہمہ اولیا خواہد بود ہر آئینہ مامور شود باآنکہ بگوید

قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و ہمہ اولیا گردن نہند و بدانند کہ لفظ مامور بنظر اثبات سکر کہ

حضرت شیخ شیوخ علیہ الرحمۃ فرموده است مراد با مر خفی باشد تقدیر و ارادت یا امر

جلی الہاماً و آنکہ حضرت حماد دباس گفت کہ این عجمی را قدمی است الی آخر دلیل بر مرتبۂ مخصوص

ظاہر میکند از مراتب ولایۃ مطلق قدمی گفت کہ بقید حرف یا بکلمۂ قدم لکم کرده معبر

ساخت یعنی چنانچہ اثبات مرتبۂ غوثیت تامہ کہ اکملیت مرتبۂ خاصہ است با وجود مرتبۂ

خاص الخواص از ولایت مطلق و نیز از عبارت شیخ حماد دباس مذکور زمانہ آن قید ایشان

بعبارت وقت ایشان ہویدا است و نیز نقل است کہ از حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر پرسیده

شخصی پرسید کہ شیخ عبد القادر فرموده است قدمی ہذہ الی آخر شما چہ میفرمایند فرمودند

کہ اگر من در آن وقت می بودم بر چشم میکردم و تبرکاً بعدہا ن شیخ فرید قدس اللہ سرہ العزیز گفتہ اند

این اشارت به تخصیص زمانهٔ ایشانست بنظر کل مطلق به اولیا، آنزمانه وزمانه عبارت

از مدت صد سال است و نیز چون محمد وآن مایهٔ خود ایشان بودند و در آنوقت دیگری

همقرین ایشان واقع نباشد لاجار قدم ایشان برگردن همه اولیا آنوقت بود

یعنی در آن زمانه تفوق ایشان برهمهٔ آن اولیا واقع باشد. واین تفوق ممثل تفوق

دیگر است بلکه سخت فوقی است دیگر باید دانست لازم نیست که در هر زمانه دیگر همچنین

افضل ازمجد دآنمایه بنود چنانچه حضرت شیخ ما قدس سره که مجدد این الف ثانیست و بعد ازین

الف حضرت مهدي افضل واکمل از ایشان واز همه اولیاء امت مبعوث شدني است انشاء الله تعالی

ونیز باید دانست که هر مرتبه ولایة مطلق را ظاهر است وباطن ثمرهٔ ظاهر تصرف در خلق است

ولفظ ولایت برحسب نظر این حیثیت واو باشد وظهور صفت جلالي در آن بیشتر است وثمرهٔ

باطن قربت وعلم بحق است ولفظ ولایت بحسب نظر این حیثیت بکسر واو باشد وظهور

صفت جمالي دران زیاده تر پس واضح گشیم که تحصیل ظاهر ولایت عامه منوط بعبادت ظاهر است

بشرط جمعیت قلبی و وصول باطن و ولایت عامه منوط بعلم کسبی است بشرط و وصول بهره
از علم لدنی و حصول ظاهر و ولایت خاصه منوط بعبادة و ریاضت ظاهر است بصورت تجرید
اگرچه آن تجرید در باطن هم بود اما بشرط جمعیت قلبی و وصول باطن و ولایة خاصه
منوط بعلم لدنی است اگرچه این علم لدنی ظلی بود بعبادت و ریاضت باطن است که
خلوص اخلاص و ترک هوس است بصورة تفرید اگرچه تفرید باطن از جمیع خواهشها متفرد
باشد خواه خواهشات دنیوی خواه اخروی و وصول ظاهر و ولایت خاص الخواص منوط
بعبادة و ریاضت و جهد و مجاهده با شرائط کامله است بحقیقة تجرید و وصول باطن این
ولایت منوط است بکمال علو همت که موصل فقر حقیقی اصلی است بقطع نظر از جمیع تعلقات
و جمیع تعلقات معلومی بکشف باطنی مطلوب حقیقی و حاضر بودن بحضرت غیر معلوم یعنی علم
معدوم الکیفیه که فوق علم معلوم الکیفیت و مجهول الکیفیه است بعلم لدنی اصلی بحقیقة تفرید
بقرب ابدیه بخلو متخیله خالص و آن طرفه کلمه کامله است رمزاً تماماً و در نظر این فقیر از کلمات

قدسیه حضرة خواجه نقشبند که فرموده است قدس سره بی فقر ظاهر و باطن کار

تمام میشود و پر روشن است که افضل منتهی حقیقی همانست که بعلم بالله اکمل باشد اگرچه

در مراتب دیگر چنانچه قطبیت کامل و غوثیت اکمل غیر وی بر وی مزیتی داشته باشد

زیرا که در جمیع علوم و مراتب مرتبه علم بالله و مرتبهٔ کمال خلت اصلی باو تعالی افضل

و اقرب است چراکه اسم حبیب بر غیر اهل خلت منتهای محبوبی که بدین اعتبار محمد رسول الله

حبیب الله است منطلق نشده علیه الصلوة والسلام و اینمرتبه مراهل کمال در کمالات

باطن و ولایه حبیب الله را علیه و علی آله الصلوة والسلام بکمال نهایت علم بالله

بکماهی کما هو سبحانه ذاته وصفاته بر تقدس بمدی جل و علی با وجود ظهور کمالات

خویش بمراتب الخلق تبقاضاء مراد کُنتُ کَنزاً مَخفِیاً الی آخره و بکمال علم حقایق

نیستی اشیا ورا اولیاء امت میسر باشد بس فضل حقیقی مراهل باطن آنولایت راست

و شرف صوری مراهل ظاهر آن ولایت را من حیث حقایق المذکوره اینجا بود که فقیر

حقیقی تبعاً و طفیلاً میسر گردد و اینجا بود که سرّ الفقر فخری دریافته شود که فرمود

علیه الصلوة والسلام الفقر فخری واصلاً بمراتب دیگر اشارهٔ هم بتخصیص

فرنفرمود والله سبحانه اعلم بکما هی حقایق الامور کلها وهو غافر الخطیات

والملهم للصواب واهب العطیات تم افضاله ثم اعلم هذه الاسرار الغامضه

من کلام حضرت قطب الولایة شیخ شیخنا و مولانا خواجه محمد باقی قدس سرهما

دایرهٔ تکمیل کمال مطلق ابی الکرامت هند الله

سید الطائفه جنید بغدادی

غوث الثقلین وختم الولایة داخلان تماماً وکمالاً مشایخ اربعه نقشبندیه تمام

داخل اند و المتاخرون من مشایخهم تحت هذا المقام متصلین بمحیط الدایرة بل مقدم

روسهم واخلافه مولانا محمد قاضی ملا خواجگی خواجه کلان شیخ تاج مرزا حسام الدین

وجمع من اصحابنا یدخلون تحت المقام بتوفیق الله تعالی الا الشیخ احمد فانه

ای

الی الصدر واخل فی المقام وبالمآل الی مقدم الفخذ وکذا الکاتب بادی زیادة

حالاً ومالاً شیخین سهروردیة الاول الی الصدر والثانی القریب من الثدی المشایخ

خمسه چشتیة تا مقدم فخذ والمتاخرون من اهل التوحید الصوری منهم لیسوا تحت هذا المقام

کما کانوا خارجین من کماله ومن تحت مقام الکامل دایرهٔ معرفة وولایت بعضی

الواو مراتب اللاهویت والیسر فی الصدر

غیر من مراتب القرب

خواجه احرار در معرفة وجه الافتراق من النقشبندیه فان لهم فیهما اقداماً

راسخةً وحظوظهم منهما وافرة وجه الافتراق من چشتیة فی الولایة بکسر الواو

ومقامات السلوک وکلهم من الفریقین من خلص عباد الله تعالی واخص اولیائه

دایرهٔ تکمیل با کمال

المقید بالفناء والبقا

مشایخ اربعه نقشبندیه داخلون تماماً والغوث والختم ایضاً والمشایخ الخمسه
الی ما بین الصدر والسرّة شیخین سهروردیه الاول الی مقدم الصدر والثانی
الی موخره الشیخ الاحد والکاتب داخلان تماماً فی التکمیل قد بقی من القدمین
خارجین عن الدائره دائره کمال مطلق

خواجه بزرگ تمام داخل قریب خواجه محمد پارسا نیز داخل لیکن رفیق خواجه احرار
تا ساق سلطان المشایخ تا نصف فخذ شیخ فخرالدین تا ساق لیکن باریک شیخ
الشیوخ تا کتف شیخ بهاءالدین تا قریب ناف لیکن این هردو به نزدیک شیخ
فخرالدین حضرت غوث الثقلین تمام داخل شیخ محی الدین ابن عربی تمام داخل
بلند شیخ نجم الدین کبرا تا کتف شیخ علاء الدوله تمام داخل میر سید علی همدانی
تا ناف شیخ احمد بالفعل سر داخل بالمآل تمام کاتب بالفعل نزدیک بکتف تا

اربعین تا ناف بالمال تمام و اصل شیخ تاج و مرزا حسام الدین تا اربعین کاتب قدری از سر بالمال تمام سر لیکن سهروردیک گز فوق شیخ الهداد نزدیک بابین دو بالفعل و بالمال آن دو خیلی فایق دایرهٔ کمال باطنی

در ینمقام خواجه علی الدین بالند تر از خواجه احرار مشایخ چشتیه همه محاذی خواجه علاء والدین سلطان المشایخ قدری فرود تر شیخین سهروردیه از مقام اول اندکی فرود تر بلکه متصل بدایره لیکن سرهای محاذی مشایخ چشتیه شیخ ابن نور تا اکثر فخذ و شیخ احمد زیر مقام متصل بدایره قدری فرو و تا اربعین کاتب تا کتف تا آخر تا باره از فخذ شیخ احمد تا آخر مثل همین انتهی کلام قدس سره بدانکه بدانش قاصر این فقیر این کشوف معارف و کشف ظهور انوار آن مراتب اندکه بتمثیل دوایر از آن مراتب و به بیان ادخال اعضای داخلین آن مراتب آنحضرت قطب الزمان

کامل العرفان قدس الله تعالی سره مرقوم فرموده اند و در کتب حقیقة کشوف

این چنین معامله بظهور انوار بعضی مراتب ازین اقسام بدین فقیر در مجالس روحانی

اولیاء الله چنانچه حضرة سلطان ابراهیم و رابعه بصری وغیره بمذکوره معرفت

حقیقت نفس و معامله انوار و مرتبه بعضی خصائص که بعد فنا نفس نصیب شود و بظهور

آن انوار رحمت الهی که بعد آن فنای متحقق اند پیش ازین بمدت سه سال گذاشته است

وانکه آن حضرت خواجه قدس سره در آن مراتب جز معامله حال و مآل آن بزرگان

فرموده اند حالا بکشف نفس آن انوار و بکشف مثالی هم میتواند بود اما مالا به الهام

ویا من حیث کشف قابلیت استعدادی شان باشد بحسب ادراک نوشته والله اعلی

اعلم بحق الصواب و بکماهی حقایق الامور کلها و هو غافر الخطیات و ملهم للصواب

گفت اکثر مشایخ مجتهد و بعضی از صوفیه بر انند که نبوت افضل از ولایت است هر چند

ولایة همان نبی باشد و بعضی از اهل اجتهاد و اکثری از اهل تصوف با فضیلت ولایت

٢١

هر ولایة هر نبی بر نبوة او قایلند و در آخر کار این مسکین چنان فرموده اند

که نبوت هر نبی افضل بر ولایة اوست و لا هر همان نبی اشرف بر نبوة اوست بیس

اگرچه بمرتبهٔ ولایة هم ترقی پیدا شد اما دلیل افضلیت نبوت اقوی گشت زیرا که

با وجود آن مرتبش نیز فضل نبوة ثابت شد باید دانست ماهیت کما هی حقیقهٔ نبوة

و ولایت نبی همان نبی داند صلی الله تعالی علیه وسلم یا مراز لی او رب العالمین

سبحانه اما آنچه با فراد نادر از اولیاست بعد از طی مراتب ابتداء و وسط ولایت

ظلی و اصلی در انتها برسیدن کمال بر اندازهٔ او بدرجات ولایة نبوة انبیا نصیب

میشود پارهٔ از علم آن در حیز تحریر می آید که بوجه کامل اکمل من حیث مرتبه اکملیة

مرتبه ولایة اشرف است از مرتبهٔ نبوة و بوجه اکمل تکمیل من حیث مرتبه تکمیلیه مرتبه

نبوت افضل است از مرتبهٔ ولایة اگرچه ولایت همان نبی باشد هرچند بعضی از

اکابر دانسته اند و فرموده اند که ولایت همان نبی افضل است از نبوة او زیرا که

در ولایة رو بحق است و پشت بخلق و در نبوة رو بخلق است و پشت بخالق چونکه
در مرتبه نبوة رجوع بخلق است از خالق برای دعوت اگرچه مرتبه تکمیل است گویم از آنست
در مرتبه ولایة پشت بخلق است و رو بخالق تعالی بخلاف مرتبه نبوت و درست است
که در مرتبه نبوة رو بحق سبحانه معلوم نمیشود اما چه منکر ما نیند مگر ندانسته اند که در مرتبه
نبوت رو بخلائق آن از آن جهت نیست که به خالق است سبحانه و برای دعوت بعد حصول تکمیل
رو بخلق دارد بنظر انصاف باید دریافت چه قدر تفاوت است در حال شخصی که رو
بمحبوب دارد و نسبت بحال مردی که با محبوب باشد اگر نیک فهم کنی هنوز طالب است آنکه
رو بمحبوب دارد و بالحقیقة واصل همانست که با محبوب است فلاجرم نبی من حیث
مرتبه نبوت خود مامورنیست نه مرتبه ولایت دیگر دلیل افضلیت نبوت بر ولایت
همان نبی هست که نفس وجود و ثبوت همان ولایة نبی بثبوت نبوة آن نبی است
که اگر همان نبی را نبوت نباشد ولایة وی از ولایت انبیا نباشد بلکه از ولایة

اولیا بود و نیز لازم اید که بعد مبعوث شدن آن نبي را به نبوة در مرتبهٔ ولایة

ترقی نشود بلکه ولایتش همان حالت اولی باشد وآن خبر واقعه است هرگاه

بعد بعثت بنبوة ولایتش مزیتی یافت البته افضلیه نبوتش بر ولایة اوثابت

گشت که بطفیل وجود نبوة وقوع ثمرات ولایة است و دلیل اشرفیت ولایة

آن نبي آینست که نبي بیولایة نبود واگر گویند بتقدیر لو فرضا باشد پس گویم

که ناقص باشد بلکه هرگز نباشد وآن ناقص هم هرگز نبي نباشد پس نبي هرگز

بیولایة نباشد علیهم الصلوة والتسلیمات وباید دانست که نبوة را صورتست

وحقیقه زیراکه این امر حقیقی است و ولایة را صورت است ومعنی چراکه این امر

معقولیت وحقیقهٔ نبوة آنکه حق تعالی بر مظهر نبي خود خبر دهنده است بلی توسط

بمحض خفا یا بجلا هم واستعداد اهل این مظهریه را شرط عصمت است وصورتش

انکه حق سبحانه بمظهر نبي بتوسط خبر میدهد اما صورت ولایة بمطلق ایمان باللهٔ است

مبدي ومنتهى را الله ولي الذين امنوا ومعني اش انكه از علم حقيقت ايمان

بمطلق بالله بغيب باشد وآن بر درجاتست اوتوا العلم درجات وانبياء

اهل اين را محفوظيه شرط است پس هركه علم وي در ايمان بالله از عقايد حقه

قطعيه شرعيه برخلاف بود از محفوظان نيست اگرچه در دقايق معارف ومواجيد

وبمكشوفات عجيبه وتصرفات غريبه معتقد جهانيان باشد اما اگر كسي ازان

عرفا با وجود آن نقص صحيحه معارف خود را بدليل وتاويل موافق عقايد مقرر

اسلاميه ميسازد ونه آن عقايد موافق معارف خويش پس او از محفوظان معذور نيست

ونيز بايد دانست كه از مراتب مطلق ولايت مرتبه اولي كه مسمي بولاية عامه

مومنين است ظل ولاية ملاء اعلي است ومرتبه ثانيه كه مسمي بولاية اوليا است

ظل ولاية انبيا است كه اين مرتبه چهارم اصلي واعلي واعظم است از مطلق ولاية

ومرتبه ثالثه كه مسمي بولاية ملاء اعلي است ظل نبوة انبيا است واين هردو مرتبه ولايت ونبوة

نبي مربي را بوجه اصالت وبحيث تخصيص اند نه بوجهي من الوجوه ظليت
ونعم وبايئه دريافت كه اگر ولايت نبي به تبعيت يا بظليت ملك مقرب باشد
پس بعلم حضور وقرب باطني بحق سبحانه مر نبي را توسط ملك لازمي ذاتي باشد
واين محال است زيراكه انبيا افضل جميع خلائق اند واين افضل بحسب حقيقت است
نصورت عليهم الصلوة والتسليمات نكته غامضه درباب هر گرا ولايت بظل
نبوتي باشد علم ومعرفت او اضطراري خواهد بود نه اختياري هر چند برسوخ
استقلال باشد زيراكه سير كمالات نكات نقطه نسبت اشرف كه مسمى بولايت
مطلق است وصول بحضور حق است باجتباء سبحاني اگرچه بلاهم باشد فهمنا من
علم ومنا من جهل وسر كمالات نكات نقطه نسبت افضل مسمى بالنبوت مظهرت
نور وخبر بدايت خلق است از خلائق باصطفائي رحماني پس اگر اهل كمالات اين
نسبت افضل صاحب كمالات اصالت است اگرچه تبعيت است ليكن بي كمالات نور

در هر وقتی اثری بظهور خواهد آمد اما ظهور کمال این معنی فی الواقع بحسب

ظهور کمال فقرای تمامی فقر واقع خواهد بود هم بدان تمامی فقر کمال مراتب

ولایة مطلق است و روشن است که نفس ولایة مطلق را چهار مرتبه است

کمالات
چنانچه بالاتحقیق یافته است عامه و خاصه واخص خاص الخواص اما شروع در

مرتبه عام از اول ظهور حق بوصف کرویه کی بحق است سبحانه و اول تقوی این بود

لیست
که از نفس کفر مطلق ربانی یافته با یمان مشرف شده و این مهم محض موهبی از

که بوقت معززه ازلی مقتضی الظهور است زیرا که تا زمانی که نور ایمان برباطن

بنده ظهور میکند هرگز از ظلمت مستوجبات اماره من حیث مقتضیات طبیعی خلاص

نمیشود فلا جرم از کفر نمی براید اینجا باید دانست لقد خلقنا الانسان فی

احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا پس از ینجاست که با وجود جهل

وتقابله
علم قلبی بحقیقة غیب ایمان بالغیب بحضور سری واقعه میشود و بنا براین منفرما یدسبحانه

آن وظایف تحقیق کشفی سیری نخواهد داشت اگرچه تقلیداً بر حسب استعداد خویش
رسوخ راسخ ایمانی میداشته باشد و شروع در کمالات مرتبهٔ خاصه از ظهور محبت
ذاتی است واگر این کس را محبت صفاتی هم باشد در پردهٔ محبت ذاتی خواهد بود
و در شروع ظهور این مرتبه ظلالی آن مراتبه است پس باکثر الوقوع قبل ازین شروع
شروع ظهور ظل مرتبهٔ خاصه مذکوره است و تجلیات صوری و معنوی و آثار که
بانواع لطائف سته بوجه نورانی و ظلمانی متنوعه ذوقی خاصه اینانست حتی که از
تجلیات صوری از مراتب متنوعه موالید سه گانه گذشته قلیلا و کثرت از تجلیات
برقی و نجمی وارسته در آن شهودات و حسنی مثالی نورانی و ظلمانی تا کمالات جبروت
و لاهوت و هاهوت و یاهوت یقین بسته اند و بعضی از اینها که به بارهٔ تزکیه و تصفیه
هم با نجلای قوای عنصری صاحب خارق شده اند ظن او شان موجب کمال استحکام
رائی هوائی برای خود و برای دیگران آمده است چنانچه بعضی ارباب توحید محض برای



تکمیل عوام منحصر میدارند اگرچه فی الظاهر خود هم بتقید تکالیف شرعیه میگذرانند

اما بعضی از آنها این تقید را محض صلاح ظاهری خلق میدانند و بعضی برائی خالق هم

و ارباب مرتبهٔ عامه و ارباب ظل مرتبه خاصه تفریق قلبی را از نفس در باطن خود

هنوز انکشافاً و حالاً نه دریافته اند و اینها اند که تصفیه قلبی ایشان متعلق

بمکشوفات تصفیه خیالی اینهاست و بعد ازین ظهور نفس مرتبهٔ خاصه است و در مرتبه

انکشاف معارف مراتب احدیه و واحدیه علی هذه القیاس به تنزلات خمسه و مراتب

ستّه واقعه است کمالاً و نقصاناً و اکمل اهالی این مرتبه شیخ ابن عربی مینماید قدس سره

و کمال علوم و معارف شیخ ما در علم بالله بسیار بسیار ازان بالاتر است چنانچه

اهل ردّ کلام شیخ گمان برده اند و زبان تشنیع دراز کرده اند و بعضی از صوفیه هم

که بردّ آن کلام شیخ آمده اند نیک واضح شده است که در طی مراتب مرتبهٔ عامه و ولایة

مراتب ظلالی مرتبه خاصه و ولایة منکشف ایشان شده است چنانچه از کشف توحید خویش بخود

خبر داده اند که من عالم را در دریائی وحدت مثل خس و خاشاکه و برگ اشجار
یافته ام ویا بغلبهٔ فرط محبت مَا رَأَیْتُ شَیْئًا اِلَّا وَ رَأَیْتُ اللّٰهَ بعده و قبله
و فیه وَمَا رَأَیْتُ شَیْئًا اِلَّا اَللّٰهُ منکشف ایشان شده باشد دریافت مراتب وحدة
بتصفیه خیالیهٔ در وجدان قلبی ایشان حصول پذیر باشد نه که بنفس مرآت سرکه
یا قلبی بحضور حقیقی واقع بود و همین حقیقت عرفانی را کمال عرفان کمان برده
وصل عریان و وصل یاس در همین مراتب عرفانی مخصی کرده باشند چنانچه
از کلام ایشان استفاده میشود و بعد ازانکه بکمال ظهور آن انوار صفات وجوبیه
بتقاضای کمالات مرتبهٔ اخفی ولایت رسیده اند مطلق از مکشوفات مرتبهٔ خاصه
که رئیس اهل این مکشوفات شیخ ابن عربی مینماید و خدمت مولانای عبدالرحمن جامی
در تفصیل تحقیقات وحدت وجودی که خاصهٔ اهل کمال این مرتبه است صاحب کشف غامضه
مینماید قدس سرهم انکار کرده اند والله تعالی اعلم اگر بکمال اینمرتبهٔ خاصه چنانچه

شیخ در کمال این مرتبه است میرسیانند چطور از کردیدکی باین کمال وار الخضار

الکملیه درین کمال میکشند و باید دانست که مرتبهٔ علم ظلی از علم لدنی مطلق

طی کمالات مرتبهٔ خاصه ولایه است اگرچه آنرا اصلی دانند و با نجذاب جذبات

جذبه بکار و بار حصول و حضور و صول شان تا طی انکمالات است و بعضی کداین

معارف گویند که وجود مطلق بلا موجودیه بقیدی من حیث الخارج موجود نباشد

حاشا وکلا بلکه این اطلاق بر وجود خالق که موجود امکانی است میزبید چراکه در

موجود امکانی با وجود نفس کمال اکمل لطافهٔ نورانی هر چند هر چند که مجهول الکیفیه باشد

چنانچه در خلقت اول باشد که آنرا نور اویس نور محمدی گویند علیه الصلوة والسلام

نفس بقید نفی واقعه است زیرا که بنفسه معدوم الکیف نیست و حقیقة حیثیت موجودیة

موجود امکانی همچنان واقعه است چنانچه او شان برحضرت موجود واجبی مطلق سبحانه

گمان برده اند ای برادر نکتهٔ سری اینجا باید دریافت که اطلاق نفس اسم وجود بر موجود

امکانی از حیثیت معنوی مفهوم تراد فی بمعنی ثبوت است چنانچه اطلاق لفظ

اسم موجود بر وجود واجبی عز شانه از حیثیت معنوی بمفهوم ترادفی بمعنی

ثابت باید دانست که قایلان آنجنان معارف شطحیه در آنوقت از همان

اعالی مرتبهٔ ظل ظلالی آنمرتبهٔ خاصه اند که انها اهل عرفان در مراتب شهود جامعه

اول آنمراتب اند ماجی الوجود از نور مطلق اند پس اند که آنمرتبه مقتضی الظهور بوجه

شهود شهادة بسیط مطلق عرفانیست خواه این ظهور شهادی آنمرتبه را بعضی

نور جامعه اول خواه بعضی نور محمدی یا روح محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام

انتها خواه بعضی عقل گویند اما معلوم شده است که روح محمدی یقین اول

قابل الظهور بوصف تفصیلی مراتب اجمالی را از ان نور جامعه اول است

قابل الظهور بوصف اجمالی مرجع مراتب را بوصف تفصیلی مراتب اجمالیا را

ازان نور جامعه اول است که معبر بنور محمدی باشد علیه الصلوة والسلام

اگرچه بعضی مراتب ازان مراتب اجمالی در پردهٔ موجودیه ظهور کمالات قابلیات
جلالی مقتضی الموجودیة والمشهودیة باشند بمشهودیت اولی او ثانی او ثالث
او غیرها و ور کشوف همین مرتبهٔ شهادی اول که کیفیت وقوع وجود موجود
بالکنه مبرا از ادراک باشد نفس آنرا محض بحث سازج انکار رند و من حیث این
عرفان بر حضرت اقدس مطلق سبحانه چنانچه بمعنی ظهور صفاتی اطلاق اسم الباسط
همچنان بمعنی ظهور فانی لطلاق اسم البسیط بی تحاشی بنمایند و نظر بمعنی لغوی نکنند
ظهور اصطلاحا مفهوم اسم البسط را مقابل مرکب فهمند بر آنحضرت سبحانه اطلاق مینمایند
عجب است نمیدانند که مقابله حیثیات مرکب مفهوم حیثیت مفردات نمفهوم حیثیت نفس
تعین فردیت مطلق اسم الفرد از ینجاست که این فقیر برادر آنرا از اطلاق مشتی غیر
از اطلاق قرآن و حدیث و اجماع سلف احتراز مینماید لله الاسماء الحسنى
فادعوه بها این آیهٔ کریمه باحتباب ازان جراتها هدایة کافی است والله ولی التوفیق

١٤٨

الغرض از همان نور جامعه اوّل دیگر مراتب مدرکه مجهول الکیف عقلی علمی را
بوحدت و واحدیت جویند و مراتب مجهول الکیف عقلی را بعضی باعیان ثابته
و بعضی بصور علمیه خوانند و این ظهورات خارجی همان مراتب اند ماحبه آن نور
اوّل شهادی را که عالم امر و عالم مثال و عالم خلق است جدا از ارواح و ملایکه
وجه از مثل عکوسی وجه از مثل نفوسی وجه از اجرام و اجسام بوصف جامعیه عالم
شهادة گویند و در مرتبه کثیفه و لطیفه بین عالمیان نورانی و ظلمانی اطلاق
حقیت خلا و ملا متعین نمایند و ازین معرفت غافل باشند که این همه بظهور ثانی
که مرتبهٔ ملاست ظهور ثانی قابلیات همان مرتبه خلا از مطلق عالم و بعضی ظهورات
لطیفه لطیفه الطف را در ظهورات عالم از نفس عقل و بظهورات عقل باسامی مخصوصه
مستقر کردند و بعضی ازین عرفا و عقلا کاهی این عالم را آثار و احکام آنصور
مصطلحه خود دانند و نفوس آن صور علمیه را محض موجود علمی و با نفسها معدومه

خوانند وگاهی نفوس آن صور علمیه را محض موجود علمی بنور وجود مطلق نامند
چنانچه مشهور است و بر ارباب فطرت سلیمه نیک روشن است که در تحقیقات خود
آمده‌ام بر تعریف حقایق اشیا چه تدقیقات خیالیه متفرعه مینمایند گاهی که حقیقتش
معلومیت معدوم وگاهی گویند که حقیقت عالمیان وجود واجب است تعالی و بر
مظاهر لطیفه و کثیفه بوجوه کثیفه خیالیه مثالیه خود مراتب بعیده منزوله میسازند
و حیثیات و اعتبارات را بتقیدی نظر خود میکنند و همان اصل شهادة که
نور جامعه مخلوقه لطیفه را که در رای ایشان مستغرق استیفاق نطق غالب خیال وهمی
بذات بحت میگردد و مجهول بحال متنوعة الظهور میدانند و کمال غلطی اهل تحقیق
مکشوفات آنکه بعدم عقل و نفوس اصول عالمیان عالم نطق وهمی قایل گشته
بنا و بلات وهمیه قیاسیه کمر بسته اند و حضرت حق قدیم مطلق را سبحانه غیر از ذاتی
بقدم زمانی معدوم گفته حیف است هر چیزی را که مخلوق گویند محدث ندانند

۳۹ واگر بوجه نسبت اثر و عین آن منتسب نمانند پس عقل را از جملهٔ صفات قدسیه
کمان خواهند برد و حق تعالی را سبحانه از عاقل گفتن هیچ محذوری لازم نخواهند
دانست و آن غلطی از آنست که این غلطی آن است که این کشف فوقانی کملان
ایشان همه در مرتبه مثال پس قیاسات ایشان همه درین مرتبه دایر باشند
هرگاه که در مکشفات قلبی و ذهنی خود که از مکشوفات مثالیه مراتب لطیفه و غیره
بر سه مرتبه بلا قلة و کثرة گذشته در مکشوفات مراتبه لطیفه الطف مرتبه خلا
در افتند آنجا این غلط پذیری واقعه شود نمیدانند که این همه مدرکات مثالیه
عکسی از مرتبه مثل و عکوسی عالم مثال که اعلی و مخفی تر از مرتبه مثل نفوسیه
آنعالم هست بر مدرکه مثالیه مرآت خیالی و وهمی ایشان واقعه شده اند و
قوت عقلی و علمی بدان تعلقات پراگنده گشته هست ای برادر عالم مثال
عالمیست که از محققین بعضی صوفیه آنجا این غلطی واقعه آمد که گویند در عالم نفس

مراتب وجوبی قدسی را بر مثالی واقعه است و نداننند که این ظهور لطف
مراتب اند تا چه مرتبه خلاراز مطلق عالم در مرتبه مثال واقعه است و این
غلطها ایشان با نظر اعتماد به هوائی خود من حیث بجلائی مراتب لطیفه
مثالی خود که مسمی بخیال است و دیده گشائی نور بصرت قلبی را بر مرتبه مثل
عکوسی عالم مثال که مقتضی الظهور جمیع مراتب جلی وخفی اول از مراتب مرتبه
مثل نفوسی که در عالم مثال واقعه است بعد ازان از مراتب جلی و خفی عالمیان
متنوعه عالم خلق بعده بجبب کمال انجلا مرآت مثالیه خیالی وتصفیه قلبی عارف
از مراتب جلی وخفی عالمیان عالم امر همچو کلید آمده پس هرچه بصرت قلبی ازان
منکشفات بعلم حضوری بهره گیرد آن همه را بر وقت و حالت مقتضی الحصول
همین مرتبه مثالیه خیالی آلعارف و عاقل خود منظر آمده باعث گرفتاری و پابستگی
از علم غیب نفسی ذات صفات باریتعالی که مقتبس از انوار مشکوة مرتبه اخص

و مرتبهٔ خاص الخواص از ولایة مطلق کامل است بلکه بعضی را باعث ضلالة

از صدق و با فضلیت نبی و لزوم متابعت آن معنوی و حقیقی بر خود گشته است

قوله علیه الصلوة والسلام وعلی آله بئس العبد عبداً هو الفضله و کمال این ضلالة

بعضی را بانکار صانع عالم میکشد. ای عزیز من زمانی که این فقیر را تقاضای ظهورات

مندمجه مرتبه خلا از عالم مطلق بظهورات و کمالات این مراتب متنوعه مرتبه بلا مکشوف گشتند

او را که تا بجائی درین تحقیقات گذشت که بهمه اطوار متنوعه که نفی و اثبات کمالات

صانع و حالات مصنوعیت مصنوع کرده شود از فردی که نقلا و عقلا از هر وقتی

از هر جانبی که ظاهر شود و همه تقاضای ظهورات دهر است خواه آنرا النفس کره مجمل مطلق

خواه نفس اصل الاصول عالم خواه و هر گونه بنده بزودی زود و بمحض فضل موهبی غیبی

بوسیلهٔ وجود صدق اتباع آنسرور عالم وسیلة المتحیرین صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وسلم هدایتی واقعه شد که در ما صفت فعل باختیار صریح ظاهر واقع است پس از هر مرتبه

که از من واقع میشود و اگر انجا باختیار ثابت بنفسه نسبت از وی در مایان چطور

باین حیثیت بنوه مخصوصه ظهور نماید بلکه هرگز فی الواقع واقع نشود و اگر درو

ثبوت قدره نفس امری خود واقع هست و بمراد و بفعل و بایجاد و غیر اوست پس همان

هرچه بنفسه فی الواقع موجود هست خالق مایان و خالق مایان و خالق همه عالم است

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِکَ سُبْحَانَهٗ تَعَالٰی الغرض بعده شروع در مرتبه اخص ولایه

واهل آن بایمان بالغیب بانکشاف سری اجمالا مشرف میشود و استعداد نفس بکمال

ظهور میکند که بمعارف اهل ظلال کمالات مرتبه خاصه چه که بمعارف اهل کمالات نفس

مرتبه خاصه هم هرگز نخواهد گردید و بکمال تنزیه ازین نهج مومن حقیقی خواهد بود

که چنانچه امور متقابله اسما و صفات وجوبیه را از حضرت تعالی و تقدس مستبعد میدانست

همچنین نفس تعینات و اسما و صفات را از انحضرت اقدس متقابل حیثیات ان امور

متقابله موجود انتزاعی از منتزعات خواهد دانست و برحسب حال خود همچنین اعتقاد خواهد گرفت

نظم چگویم با تو از مرغی نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه * ز عنقا هست
نامی پیش مردم * ز مرغ من بود آنهم نام هم گم * و درین مرتبه توجه و متوجه
و رنگ متوجه الیه بچون میدانند اما چنان مینماید که نهایة اهل ایمان کامل از اهل مرتبه
خاصه که مومن و مشغول ذکر الله بحضور نقطه قلبی بنفس بحت مطلق است بلی اهلیت
بهره از خصوصیتی خاصه از مرتبه اخص ثبت حرفی بس است بعده شروع در کمالات
مرتبه خاص الخواص ولایت هست و درین اهلیت حضور علم بنور ستری در تحقیقات
حقیقه و حقایق بمان نفس بحت مطلق است که نفس غیب است و مراتب نفسی آن نفس
غیب الغیب که ملزومات صفاة ذاتیه حضرت حق الله تعالی و تقدس و حضرت الیه
حقیقی را بکمال بحت قدس موصوف و مسمی بصفاة و اسما، قدس با بیان محققانه
حقیقی مومن است و درین مرتبه نفس توجه بحضرت اقدس مفقود است ای برادر تفاوت
کثیره صریح ظاهر است سبحان الله سنگ باید دریافت اهل مرتبه خاصه غیب الغیب نفس ذات

رامیدانند زیراکه صفاة ای تعینات ای کمالات ای قابلیات ذاة را

وتعینات صفاة را از مراتب قابل الادراک میشمارند جراکه میدانند که این

ظهور مراتب نفسی حضرت حق مطلق اقدس برمرات مراتب بمنزله نفس ذات : مینست

واهل مرتبهٔ اخص از کمال تجرد در تقدیس مطلق باین وآن هیچ اطلاق کردن نمیتوانند

واهل مرتبهٔ خاص الخواص ذاة وصفاة را غیب مطلق وقابلیات صفاتیه ذاتیه

راغیب الغیب برحق میدانند وتفاوت درین هردو وعزیز که اهل مرتبهٔ اخص واهل

مرتبهٔ خاص اند هست که آن نادر العصر صاحب علم حقایق وحقیقة الحضرت اقدس بحت

مطلق مینست که بحقایق اشیا هم کما حقه آگاه بدیهی بوجهی که عین حق بداند وباین نفسها

همه ظهور شهود وی بنفس همان قابلیات صفات واته که غیب الغیب اند بداند مینست

بخلاف العزیز نادر العصر فردکامل زمانه که اهل کمالات حقه عالیه مرتبه خاص الخواص

ولایة هست که این مرتبهٔ اعظم انها معروف ومسمی بولایة انبیات علیهم وعلی مقربهم الصلوة

والتسلیمات مثنی نمونه خرواری بود و مثل مشهور است و برهان اهمیت این
مرتبه اعلی وافوق این علم حضوری حقیقی است بحضور سری ای سر الانسان ای
حقیقة انسانی که حقایق عقاید ایمان بوجهی که بی احتیاج تاویل قیاسیه و خیالیه بحجب حقیقه
حقه صادقه ثابته علما بشند باشد منکشف باشند و اهل کمالات این مرتبه را علم لدنی
اصلی خواهد بود و کار و بار و حصول حضورش با حتبا خواهد بود و اگر این فرد کامل
عزیز الوجود در زمانه را شتغل بذکر الله سبحانه بحسب کمال اکمل خود از علم کلی و کاهجالی
بیقین صادق شامل بحضور حضرت واجب الوجود اقدس کامل بایمان مطلق مبرا از حیثیات
اجمال و کل منزه از علم و آن یقین که شامل علم بحضور یقین صفات یا ذات انسانی باشند
خواهد بود و در آن وقت بهره مندی از کمالات مرتبه اخص الخواص که بنده صادقین است
و آن مرتبه مسمی به نبوة انبیاست خواهد بود علیهم الصلوة والتسلیمات این اجر عظیم است
در دار دنیا که گفت فلهم اجر غیر ممنون . سر آیه کریمه که در اول کلام مجید واقعست

ازینجا باید دریافت قوله تعالی یُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ مَا قَالَ يَعْلَمُونَ بِالْغَيْبِ اَوْ

يَعْرِفُونَ بِالْغَيْبِ که بکدام متنوعه احاطه حقایق احوال علوم و خواص دارد زیرا که انکسانی

که مبتدی و متوسط اند ایمان بالغیب جمالة وتقلیدًا دارند و بعضی را که در تجلیات متنوعه

وقوع کمان وصول بالغیب بحق سبحانه واقع است ازان راه است که بتوسط مظهریه

بر آن ظهور کمالی از کمالات خود که مقتضی الظهور بحثیت آن تعین که در آنوقت بدان

ظهور وصولی آن امر خلاصه انسانی که مظهر سر ربانیت بوصول حق سبحانه واقع شده است

و یک ظهور مختص بوجه خاصه ازان محبوب حقیقی بجاذبه این ظهور فرط محبت از ظهور آن

حب حقیقة قدسی مخفی کقوله تعالی یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ تجلی بسری بر حقیقة انسانی شان

کرده است وازینجا که آن مرتبه اصل این شخص است بر فروع این مرتبه که علم و عین و

عقل و خیال و وهم و فهم این شخص باشند ظهور نموده است و تمثیل این معنی جناب

که گفته است شیخ سعدی علیه الرحمة بیت تن تنها نمانا یاد اندر خواب ٭ همه عالم بجسم خسته است

زیرا که نفس صفت آبی که با قوای احاطه دارد و تبقا ضاد او تشنگی که از مستوجب ظهور

غلبه صفت آتشی و بادی است بر مرات کمانی ازان کمالات وی که در جواب

مقتضی الظهور بدان حقیقت نمودن صفت آبیست که بنفس وی سریان یعنی احاطه

مخفی دارد و موجب وی ظهور خفی نموده است و غلطی دران یافت یعنی که عبارت

نور سرّی وی واقع شده است نیست زیرا که این مرتبه از مراتب وی هم نور

مطلق آن ظهور قدسی بدین قابلیت از سراین شخص ظاهر شده است که مظهریه

آن ظهور مخفی را سراً قابل آمده بلکه غلطی از نقص ظهور علمی و عقلی است معلومت:

آن فرط محبت که استعداد این کس در فرط جذبه استقلال تاب ماده ندارد پس لاجار:

مظهر را مظهر میداند نیت وصول حضوری ایمان عرفانی ظلی ظنی اضطراری بحق سبحانه

که هرچند ظهور آن مظهریه بدان مظهریت الطف و مجهول الکیف ظاهر شود و ما ورای این وصول

ایمانی علمی تقلیدی است وآن وصول حضوری علی اصلی ایمانی یقینی حقیقی اختیاریست

/

بحق سبحانه که خاصه مرتبهٔ اخص بالغیب بعدم علم حقیقهٔ این حضور معدوم الکیف
بالغیب وخاصه اهل کمالات مرتبهٔ اخص الخواص بوجهی که بالا مذکور شده واقعست
ای برادر هرچه ازین ابواب گفته و نوشته میشود گویا یک حرفی است از دفاتر
این علوم که ظاهر میکردد و چه گویم و چه نویسم که آن هم برحسب مرات مظرت
مستعدان ظاهر خواهد گشت من حیث الحقیقه اللهم نور مرآت اخوان الصادقین
خلص فطانتهم بخلوص حقایق عقایدالایمانیه بجلوه المنجلیه وتخلیص السری تماما وکمالا
ازینجا باید دریافت معنی حدیث مسطوره موتوا قبل ان تموتوا ثابت باید دانست
که بعثت انبیاء عظام علیهم الصلوة والسلام درخلایق بعد کمال این مرگ معنوی
مذکور وکامله است که برائی تکمیل برآن افراد انسان درنصیبه ظهور نموده همچنین
این عزیزان مکمل اهل دعوت خلق را باید دانست علی حسب درجاتهم من حیث ظهور
قابلیات استعداد ذاتهم وگفت که از سماع ونظارهٔ نزد اهل کمال حقیقی اکمل

۵۴

بسوائی آن احتراز که بخوف بهرهٔ نفسی واجب است زیرا که اگاهی تعریق نفسی ا
از دل منوط بکمال متعالیه کملان است بدین معانی نیز تقوی ضروری بود که حقیقه
انسانی که سر ربانیت مظهر نفس حقیقه اقدس بود مطلق سبحانی است و مراتب
آن حقیقه انسانی مظاهر آن مراتب ازان حقیقه اقدس اند که بعضی مقتضی الظهور
بوجه اطلاق چنانچه اسما و صفات و در مرآت بعضی مراتب سر انسانی باطلاق
مشهود اند جَهْلاً عِلْماً فِيْنَا مِنْ عِلْمٍ فِيْنَا مِنْ جَهْلٍ و بعضی مقتضی
الظهور بوجه تقیدی چنانکه ملزومات صفات و اسما و صفات وجود بتقییدی در
مرات اکثر مراتب حقیقه انسانی مقتضی الشهود اند پس هر مرتبه که بظهور حسن کیفیه
یا لطیفه ازان حضرت لطیف مطلق حقیقی تعالی از مظاهر مخلوقات مختلفه بر مرآتیه
هر کمالی از کمالات این حقیقت انسانی ظاهر شود بوجهی که اشمس بنوعی از انواع
تقیدی مقتضی بحثیت مستمیش می توانند احتراز کرده بعدم لذات و ذوق فراست

جسماني و روحاني نخلوا منخيله بتخليص وخلوص سرّي بوجهي كه وجدان نفس حقيقة

انساني خالص نفسه بنا بر مظهريه آن اطلاق حضرت اقدس مطلقاً منشهد ومشهود

اطلاق باشد شاغل ذكر الله سبحانه ومستدعي همت صادقه باشد ولم اين حيثيت چنانچه

در كمال اهل مرتبهٔ خاص الخواص از ولايهٔ مطلق تا بحليه ذكر الله تعالى بهره از كمالات

مرتبهٔ اخص الخواص كه بشدّ صاد مع است مسطور گشته است بايد بود واگر گفته شود

الله اذ جنس صورة وصورة در بهشت كملا نخواهد بود جواب مختصر است كه نارسيد

باين بدن در بهشت در كار و بار او بجاي تقليدي پيش گرفتن و دور از انصاف و دور

بخوف هوائي نفسي در مرغوبات طبعي است زيرا كه نا قصان از جسب شان اين وكملا نيز

بر حسب شان لطافت بدني ازين حيثيت كيفية بدان حيثيت لطيفه چنانكه در حديث و نص

مذكور شده است ظاهر خواهد گشت پس هيچگدامي را خوف روپوشي از ظهورات الذات

اين مظاهر فروعي حقيقة انساني با آن ظهور آن حضور حقيقي اقدس بدان مظهر اصلي نفس حقيقه

انسانيه

انسانی که سر ربانیت نخواهد بود بخلاف این ظهوراتی که درین دار دنیائی ۵۵

واقعه باشند دلیل محبت است و در دار آخرت انبیا کجا که اولیا هم مبشر بدین

آیهٔ کریمه اند لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . و درینجا فرد ی محذر

آیهٔ کریمه است أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ وگفت اکثر بعضی

علما مذهب سنت جماعت در آیهٔ کریمه وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ

فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ بنابر فضل خواص

انسان بر مخلوقات لفظ کثیر ارا تاویلی کلی کرده اند روزی معتزله شنیدم

که منصف کشاف قصد این تاویل آن بعضی را انگشت نما ساخته جهاکه همه این

همه اهل مذهب علیه ناجیه سنیه یعنی اهل سنت جماعه سنیه بحسب اتباع اجماع

سنیهٔ صدر اول علیهٔ ناجیه رضوان الله علیهم اجمعین تفتق نکرده حیران

ماندیم که صاحب همچنان تصانیف را هم اینقدر سبکساری می باشند لیکن موید میکرده

حضرة حکیم مطلق جل جلاله خبث هوائی مخفیه بعضی اهل غرور خیالاتی را با مجنین
ابسبابا باین طریق بی باکی نموده ظاهر می سازد حجتکم ولا نباءهم معاذ الله
سبحانه اما تقاضای حسن ظن چنانست که آخر از ان اطوار توفیق توبه
یافته باشد مگر درین آیة مذکوره صریح ظاهر نمی یابند که این فضل عامه عام
انسان را بر خلایق کبیره در مرتبه عام است زیرا که در ضمن بیان مطلق بنی آدم فجره
و کفره هم داخل آمد اولئك كالانعام بل هم اضل و فضل خاصه ای فضل
عظیم بعض انسان بر تمامی مخلوقات و وضوح حقیقة افضلیت آن امر خلاصه خاصه
نفس حقیقة انسانی که مظهر سر سبحانی ربانی است و بنا علیه فضلا از لیا در شرف انسان
وارد است الانسان سری و انا سره بر امور خلاصه خاصه حقایق خلایق
اجمالا از کلام حضرت آدم در جواب فرزندان خود چنانچه در نسخه حصن حصین سید
عبد الاول که متقی محدثین متاخرین است علیه الرحمة و از صحف حضرت ابراهیم خلیل الله

در جایی که بتقریب ذکر حضرت آدم فضل محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
مکتوب است و از توریة و انجیل ظاهر و باهر است و بوجه جلی اجمالی بوجوه خفی دیگر
تفضیلی از خلافه مطلق و از آیة سجده ملائکه لآدم که امر آلی آدم نشده و کمال
نور مبتانی از سوره نور و حقیقه فضل انسان از سوره احزاب و از آیات دیگر
و از آیة امید لقاء ربانی و از حدیث رؤیة حقانی اخروی و از آن آیة
یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ مطلق نیک واضح است و اگر متعصبی در خلافت
قید جن و غیر آن و از آیة سجده ملائکه مخصوص و از آیة امانت نظر ظلم و جهل
در بحث کرده اینقدر هم نه بیند که به نفس مسجودیت و خلافة در تمام خلائق
محض کمل انسان ممتاز است غیر از هزلی اضافی نباشد آری بحصول علمی که از سر
تعصب باشد به تحقیق حقه چطور برسد زیرا که آنجا اِنِّي خَالِقٌ فِي الْأَرْضِ
نگفته است بلکه اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً گفته و اینجا اسرار بر ضمائر

او لوالابصار واضح باد که نفس آن خلاصه خلیفه را در خلقت اول در مرتبه
خلا خلق مطلق ساخته برائی ظهور بوجه الاتم بر وقت مخصوصه علی مراد ازلی
بنابر حصول قابلیت ظهور تامه کمالات صفاتیه ذاتیه آن خلیفه تام الاستعداد
که قابلیت جامعیت بجمیع کمالات مراتب عالم امر و عالم خلق و عالم مثال بوجه
الاتم بوجوه مخصوصه خلاصه داشت تکمیلا لاستکمال بظهور کمالات کمال عجیبه
عظیم نفسه بمرتبه قابل الظهور بوجه جسمانی بودیعت خاص غریبه در نفس حقیقه
آن حقیت لطیفه کرد ظهور ملا در آخرین خلقه یعنی در آخرین پیدایش یعنی
در آخرین پیدائی بوصف جامعیت باوصاف عجیبه غریبه عظمی عظمت خفی از کمالات
اندماجیه وجودی و توابع وجودی مطلق مقتضی الظهور بعنصر خاکی است و مظهر نفس
صفت الوجود بتدت ظهور است چنانچه نفس حقیت عنصر آبی مظهر صفت الحیوة کما قوله تعالی
وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ونفس حقیت عنصر هوائی بادی مظهر صفت الارادات

ونفس حقیت

ونفس حيثيت عنصر ناري مظهر صفت القدرة بتقاضاء ظهورات اوصاف عجايب

غرايب كمالات الصفاة مطلق قدسي بوصوف جامعية واقع اند وروشن است

كه يكي از مقتضيات حكمت مطلق بحسب ظهور قابليات اينست بوديعت دران حيثيت

خاص لطيفه خاصه از ان لطايف كه قابل الظهور بمراتب عنصر خاكي اند كه قابل الظهور

بمظهريت اوصاف عجايب غرايب كمالات كامله اخص صفت الوجودي است اين

باشند كه هرچه بقبول كامله قابل ظهور اوصاف عجيبه كمالات مندمجه مختفي الوجود نيست

البته اند ماجاني ضمنه بقبول ظهورات اوصاف عجايب كمالات مندمجه مختفية توابع

وجودي هم واقع است بتقاضاء استعداد افراد انواع متنوعه ظهورات قابليات

خود قلة اوكثرة چنانچه ظهورات آخرين خاكي وآبي بانواع واجناس مع البيدسه كانه

بظهورات اولين بادي وآتشي چنانچه جنبان همه بوصف اوصاف متنوعه عجايب

مختلفه بحكث تاثير قابليات حقيقه اين حيثيت قابل الظهور عجايب غرايب كمالات نفيس

صفت الوجود مطلق را من حیث اصلیه در تمام عالمیان اولین افوق اعلی ام

باید داشت بزرگی فرماید ∽ خاک شو خاک تا برآید کل ٭ که بجز خاک نیست

مظهر کل ٭ امیر خسرو علیه الرحمه فرماید ∽ توئی آن احسن تقویم و حرف زاید آدم

سرگشت از تو مستخرج حساب چرخ و دورانش ٭ مثال تو که توقیع ذوی الانسان شد

چه بلی افتد ازین منشی بهایم طبع حیوانش ٭ الغرض نفس آن خلاصهٔ مظهر سر ربانی

قابل خلاف را از نور اولی که خلقت اول بقابلیت اند ماحی مظهر جامعیت است

بمراتب جمیع خلایق و آن نور محمدی باید داشت علیه الصلوة والسلام من حیث

تعین اولی کامله قابل بجامعیت ظهور کمالات قابلیات آن نور بسیطه که آن

تعین مقتضی الظهور کمالات ظاهری و صوری و معنوی و حقیقی نفس محمدی است

واین از کمال قابلیت جمالیه که موجب استکمال تکمیل کمال اکمل مکمل تامه بود اگرچه

بعضی از آن بلباس جلالیه هم باشند ظهور بد ترست چه قابلیت نورانی وجه قابلیات

بجمالیه

جسمانی پس از نور ثانی که مظهر عالیان عالم امر است لطیفه قابل الظهور مراتب
روحانی آنرا پیدا کرده و آن امر خلاصه مذکوره اصلی حقیقت انسانی را اندماجاً
بحقیقه انسانی بکره مجمل عنصری طبعی بنا، لظهور تنوعات کمال حکمت خود سبحانه چنانچه
بتقاضا کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیاً فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ مودع ساخته بود
در وقت ظهور هر مرتبه از مراتب مفصله آن کره مجمل که کرهائی ناری وغیره باشند
همان امر خلاصه مستغایب الظهور مستوجب الوقوع به این ظهور اتم می آید چون در اختر نیز
کره خاکی رسیده و وقت ظهورش بوجه کمال رسیده بود حکم شد اِنِّیْ جَاعِلٌ
فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً پس چون بتقاضا، ظهور کمال مرتبه مستوجب الظهور جسمانی
حیوانی مقتضی الصول وصول اتحادیه همان لطیفه قابل الظهور بوجه روحانی بمقتضاءات
متنوعه تکمیل یابند همان لطیفه ظاهرا ولیه روحانی مخلوقه مسمی الروح به تنزل از استجلا
در علم خلق لظهور استکمال ظهوراته کمالات عجائبات حقائق قابلیات نفسه چون

بعنصر هوائی رسیده بهمه ران پیکر جسمانی منفوخ گشته مهبات و حدائی ظهور یافت

بحسب استعداد استحقاق افضل اعظم موهبی مفضل مقبل ازلی واقع شد علّم آدم

عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ پس اگر فردی از ملاء اعلی هم

قابل و قادر بآن بنا می بود چرا آنجا که مخصوصه رانی معتزله اشارت بدو نکردند

زیرا که درباب انسان خود در جواب حضرت حق سبحانه و تعالی مجیب شده بودند

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا الی الآخر الآیه پس ظهور آن افضل افضل حقیقه

انسانی لقوله تعالی أَنْبِئْهُم بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُم بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ

إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ الی آخر الآیه برای استحقاق سجده ملائکه بود که سجده را

بی تردد و توقف شایان باشند و برای ظهور خبث ابلیسی بود که با وجود آن

برهان بالغه در غرور خود مانده و تخصیص ملائکه درباب بدلیل صحیحه آیه صریحه

وجهول

واقع مثبت هرچند بعض ملائکه در مقام اعلی باشند و اگر در حمل امانت از لفظ ظلوم

همه اینها نیز از همه مخلوقات بنظر قبیح بنگرند حیف است در بنا انبیاء کرام

معصومین اند بلکه درین بیان مدح خاص تخصیص انسانی مراد باشد زیرا که آن نور

که بآن عمل امین بودن که مستلزم اهل خلاف است خصوص امینی در صنف خود با وجود

آن قابلیات تامه مستوجب الظهور با مور مستلزمه موافقت و مخالفت با فراد

این صنف واقع شود محض امر ستری عظیم بس انسان چونکه بمجموعیت قابلیات تامه

حیثیات عجائبات ظلومی و جهولی را نیز مقتضی حمل ظهور است بتقاضای حسن فطرتی

که در احسن تقویم واقع است لا تنفکّ من قبائح الظلومی والجهولی که بنا بر عجائبات

صفات جمالیه در پرده و از پردهٔ ظهور عجائبات صفات جلالیه که مظهریهٔ آن

وقوع عجیبه از عجائبات لطیفه نصیب نوع استعدادی قابل الایمان که بمومنین

اناث ظاهر آمده است واقع شده و هم بنا بر ظهور عجائبات همان صفات

بر عکس وقوع مذکوره که مظهریهٔ این ظهور ثانی از عجائبات قهریه نصیب نوع

استعدادي قال الكفر كه كافرين انسان ظاهر گشته است واقع شده علي حسب
قابليا تهما بنور حسن فرست استعداديه موهبي ازليه الطاعة حل آن نورانات بر خود
لازم داشت تا اين چنين ظهورات كمالات اقتدار عجيبه قدرت سبحانيه را در تحصيل
عجايبات تزكيه وتصفيه وتشعه تجليه بتمامي همت بجهت ذاتي بالمم وحسن جوهر
قلبي بترك ما سوي الله مجنون فرطاجي بكمال ايمان بالله كما قوله عليه الصلوة والسلام
لن يؤمن أحدكم حتى يقولوا إنه مجنون بفداى فنا ونفس استحضار
حضور محبوب حقيقي تم كاله واهم مهام دانسته در مراد بخشي مقتضيات روحاني
وجسمانيه نفس خود را ظلومي وجهولي نموده چنان بخلوص سر يا زجمله سيئات
وحسنات باستغراق آن استحضار مظهر آن كمال علم عسر فايد ميكردد كه بدان شان
عظيمه وارد است لا يسعني أرضي ولا سمائي وليكن يسعني قلب عبدي
المؤمن واون مخلوقات جني وحيواني اضل كالانعام كه براي ظهور عجايبات اتمازي

این افراد خواص اهل آن امر خلاصه ازلی در ضمن حقیقت انسانی مقتضی التحقیق

بودند بکار و بار آن عجیبه جلالی بعذاب متنوعه میکردند مولانا نور الدین عبد الرحمن

جامی علیه الرحمه فرماید هیچ موجود نیست در عالم * که شناسد حقیقة

آدم * واند آدم حقیقت همه چیز * عین حق از حقیقت همه نیز * اینکه امانت

نهفت * جانب آنکه حضرت حق گفت * بر سموات و ارض و ما فی بین * قد عرضنا

الامانة فابین * لیس فی الکون کاین ما کان * کافل حملها سوی الانسان *

غیر انسان کسش نکرد قبول * زانکه انسان ظلوم بود و جهول * ظلم او آنکه

هستی خود را * ساخت فانی فدای سرمد را * جهل او آنکه هرچه جز حق بود *

صورت او ز لوح دل بزدود * نیک ظلمی که عین معدلت است * نغز جهلی که

مغز معرفت است * ای نکرده دل از علایق صاف * مزن از دانش و حقایق لاف *

زانکه در عالم خدا دانی * جهل علم است و علم نادانی * سبحان الله سبحانه ذو ظهور

بمرتبه حکمتی چندان ظهورات مراتب متنوعه آن حکمت کامله واقع میشوند که

اکمل عرفا را حیرانی اکمل می باشد پس اگر بشرافت صوری فضل مراد باشد

عام ملک هم از خواص انسان افضل باشند امانظر بهمان امر خلاصه حقیقت

انسانی باید کرد که از تاثیرات متنوعه همان امر خلاصه اگر با کی خواهند بعض

افراد انسانی را این قوتیت که تمام عمر خود اگر نخواهند چیزی نخورند و اگر عروج

فوقانی خواهند عروج روحانی ببعض انسان اعلی تر واقعه است و اگر علم

خواهند عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و مشهور است از آن سرور صلی الله علیه وسلم

عَلِمْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ و از حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه

سَلُونِي مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِ الْعَرْشِ و اینجا که قید دون العرش واقعه است باوب

تقدیس اقدس که از اذهان حاضران مجلس بعید الافهام وابسته قوله علیه الصلوه والسلام

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ عَلِيٌّ بَابُهَا درین حل نکته است باید دریافت که علم مطلق موجود است

وقوله علیه السلام مَا صَبَّ اللهُ فِي صَدْرِي اِلَّا وَقَدْ صَبَبْتُهُ فِي اینجا هم نکته

باید دانست که لفظ ما صب الله مطلق گفته است چه علماً و حکمةً پس بر شان

بعضی تابعان محمدی نکته خاص سرّی باید یافت العُلَمَاءُ اُمَّتِي کَاَنْبِیَاءِ

بَنِي اِسْرَائِیلَ اللهم صل علی محمد واله وصحبه وتبعه وسلم وبارک

وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وملائکة المقربین فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِي

الاَبْصَارِ مناسب فطرت انسانی آنست که سخن طفل بلکه کافر را هم درو وقت

تحقیق حقایق بوجهی که در حسن خلق خود قصوری نرود جوابی شافی باید کرد

اگر معقول شود فهو المراد والا مَا عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ بمقتضای وقت

وحالت بیکاری ضروری به پردازد و بشود و ببرد و تخیلات و قیاسات

شیء خود را ضایع نگرداند اما ازین اداهای این فریق متفرقه چه عجب اگر انبیا

بعجب نفسی جلی یا خفی به بعضی اهل علم و تقوی بنا بر ضرور عنادی از متابعت

صدر اول بعضی خلافیان هوائی را باتباع قیاس وکشوف خود بر خود مباح دانسته
بوسعت تاویل از قرآن واحادیث همچنان واقع است فَأَمَّا الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ طور اجتهاد پیش
کرده منقول معقول تعقلی تخیلی خود کشته آیتی و روایتی که موافق مدعاء خود
نیافتند باوّل یا منسوخ یا موضوع ظن برده یکطرفی مخصوص گرفته تعین مقتدائی
خود نامیدن ضروری دانسته از خوبیهائی اطراف دیگر محرومی قبول کرده باشند
چنانچه بعضی محض بطرف جبریه و بعضی محض بطرف قدریه رفتند و بعضی ببعض
اهل بیت و بعضی ببعض خلفاء ثلثه بتقاضاء خبث نفسانی بفریب شیطانی با عقاد
طبعی بقیاسات و منامات بقیل وقال از استدلال هوائی مبتلا کنند واین خرابی
را سهل دانستند نعوذ بالله نظر نکردند قوله علیه وعلی آله وصحبه الصلوة والسلام
مَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ وایضاً قوله علیه وعلی آله

وصحبه وتبعه الصلوة والسلام من اذى الي واصحابي فقد اذاني فقد اذى الحق ومن اذى الحق فقد كفر و در مسئله جبر و قدر امام حسن بصري در خدمت امير المومنين امام حسن رضي الله تعالى عنهما عريضه نوشت جوابي باين مضمون و نبشتانند که قدري کافر است و جبري فاسق مذهب اعتدال درين هر دو طرق متابعت دين محمدي عليه الصلوة والسلام است و همچنين حضرت امام ابو حنيفه از حضرت امير المومنين امام جعفر صادق سوالي و اختيار روي اختيار نمود فرمودند رضي الله تعالى عنهما بين بين چنانچه نقل است لا جبر ولا تفويض ولكن امر بين ذلك پس ايشانان باين حيثيات از روي اعتدال بران مذهب ناجيه اهل سنت يعني انچه بر تحقيق تبع صدر اول است مستقر ماندند و اگر در بعضي جز بانه بعض علوم که بايشان اجمالا رسيده بود ند بسبب بعضي ضرورت رياه همان اجمالي را تفصيلي اجتهاد يه لازمي دانسته چه محذور است آري چه عجب اگر کسي از تعصب هواي عناد يه همچنان احاديث

واقوال را موضوع بگویند وآنچنان آیات را باوّل خیالی خود سازند وقیاس کنند
که اداب وروش استحقاق تقدم وتاخر عزیزان بهتر دانند که در وقت آن سرور
عالم علیه الصلوة والسلام بودند خصوص بعضی کسان که مقرب تر ومقرر تر واولی تر
ازهمه بودند واوشان بااین کسان که بسخنان سماعی یا جهادیه هوائی از
مقررات آنوقت بهر کیف که او مقرر شده ومتفق نشان آمده واتفاق کرده گشت
بمذهب اختراعی بر تفرقه مخصوصه طبیعی متفرق باطن شوند انتباهی ضروریست
که در مذاهب منکران شیخین وختنین واهل ملت ظاهرین ازآنوقت بنزاع مذهب
تااینوقت چه بلا فتنهاست که افزوده ومی افزایند وهمچنین در مذهب دیگر
ازهریه واعتزالیه وقدریه وجبریه الی غیر ذلک پس اگر مذهب ناجیه این نباشد
دیگر چه باشد که بدوستی آنسرور عالم دوستداران طرفین وبدانستن هر طرفی را
ازان طرفین کفر میدانند وباوجود آنکه بفضل شیخین قابل اند لیکن حب اهل بیت را

از شرائط سلامتی ایمان میدانند و می افزایند اولاد حضرت حسین را براولاد
حضرت شیخین و براولاد همه اصحاب کرام محبوب و معظم و افضل میدارند صلی الله
تعالی علی محمد علیهم اجمعین و به برکت این اعتقاد و این اخلاص اولیت که حضرت
حق تعالی برایشان در مسئله جبریه و قدریه بمیانه گزینی و در مسئله امید لقاء حق سبحانه
و در مسئله نفی قدم از غیر حق سبحانه و از امثال آن تحقیق ثانی واگردیس از آن
قبا حتها که بتخصص گرفتن یکطرف و بانکار طرف دیگر پیش می آیند چنانچه اهل هر طرف فی
بر اهل هر طرف ثانی خود بیان کرده اند محفوظ و مصون مانند اکنون بالضرور
برائی وضوح حقیقه این مذهب عدل ناجیه متبع صدر اول حقیقت همین یک مسئله
فاعل مختار بودن باتفی اختیار از خود اختصارًا واضح سازیم برادراک اهل
فطرت سلیمه متصف الفطانه مشکل نخواهد ماند انشاءالله تعالی باید دریافت که
صفت اختیار ما هم صفتی است از صفات مابس نفی کردن هیچ صفت خود محض جهل باشد

و چون ذات ما یان امکانیست پس جمیع صفات ما بطریق اولی امکانی اند و تعین است

که هر موجود امکانی در هر آنی از آنات بهر حالی از حالات دایما عاجز و محتاج

نفسی ذاتی بنفس موجودیه خود است باختیار واجبی عز شانه پس واضح شد

که چون باختیار خود فاعل هم مختاریم لیکن نفس اختیار ما که صفت فعالیه ارادتی

و قدرتی ماست از حیطه عجز فدنی ذاتی که بنفسه ما باشد هرگز بهیچ وجهی من الوجوه

نمی براید زیرا که هر چه مخلوق است بهر کیف در هر حالی علی الدوام مقید و ریقدرت

مطلق تم اقتداره پس با وجود این اختیار صحیح ذاتی امکانی حکم لی اختیاری

بفقر نفسی خود در پیش اختیار و قدرت کامله واجبی سبحانه بر خود واجب دانیم

و آنکه بر استحقاق تکلیف امور مامور بعد از تخلیق تفویض اختیار مکلف

میگویند و بعضی صفت این اختیار حق را تعالی کلی میدانند چنین است بلکه اثبات

تکلیف بدان سبب است که در افراد بالغه انسان غیر مجنون بتقدیر ازلی مثل و قوع

حصول آثار اثبات آن مواد که مظاهر ثابته صفات ثمانیه انسانی واقع اند
وقوع اثر اثبات ماده مظهر ثابت صفت اختیار هم بتعقل وتحفظ وتفعل حسنات
متنوعه از حسنات وسیئات فی ازمان مختلفه بتمیز عقلی بحسب نقص وکمال صحت
قوای محل ومکان ظهور ووقوع مظهریه آن ماده واقع است بخلاف غیر خود
که این اثبات مخصوصه مذکوره را هر کز قابل نیستند اکرچه از مراتب علمی وعقلی
هم نصیبی داشته باشند چراکه هیچ ذی علم را از مخلوقات بغیر از نصیب از مراتبه
یعنی از وجوه مطلق نفس عقل در مرادات ومرغوبات طبیعی خود از خلافیات
آن تمیز واقع نیست اکرچه در بعضی ذی علم این نصیبه قلیل الظهور بل اقل الوقوع
باشد چنانچه نزد اهل بصیرت سلیمه عقلا وعرفا مقرر است هرچند که بعضی
وقوع این حیثیت را جبلی کویند آری اینمعنی هم که اینچنین میکویند من حیث جبلی
آن هر یکی همچنین میداند وانکه بالا از وجوه مطلق نفس عقل کفته شد یعنی از قابلیات

مندمجه ذاتيه عقل مطلق كه وجهي مخصوصه ازان وجوه مظهر صفت الوهم واقعست

چنانچه وجوه ديگر مظهر صفت الفكر والخيال والفهم والحس المشترك وحوّة

واقع اند ونفس عقل وجوذا مظهر بعضي قابليات عجيبه مخفيه مندمجه ذاتيه نفس

صفت نور ذاتي قدسي يعني امر ذاتي يعني امر وجودي مطلق كه بنفس امري بنفسه

حيثيت وجودي موصوف الاسمي واقعيت وبنفس صفت علم ذاتي قدسي يعني امر صفاتي

يعني امري ازامور تابع وجودي مطلق كه بنفس امري بنفسه حيث وجودي

موصوف الصفتي واقعه است واقع پس ازينجاست كه ظهور عقل در غير انسان در بهم

حيوانات ديگر كالوهم واقعه است مصرع پس كنم خود زير كانرا اين بس است

مثنوي نمونه خرواري بود وحقايق مفصله اين مسله در قسم ثاني خلاصة المعارف

در فصل ششم واضح تر گشته ونيز منتشر در بيان معارف حقايق اشيا براهل بصيرت

جديده واضح تر خواهد شد انشاالله سبحانه پس از تابعان محمدي عليه وعلي آله

۶۵

وصحبه وتبعه الصلوة والسلام عالي همتي چون بفطرت سليمه باستعداد

عالي نيک مي دريابد که به تزکيهٔ نفسي وتصفيه قلبي وتجليه روحي که اهل وقوع

عجايبات چنانچه بسهل تستري وغيره عليهم الرحمة خبر داده اند از وقت خلقت

روحاني آگاه نديم وبر مراتب فوقاني وتحتاني گرديم واگر صاحب الهام

وكشف از حالاة عالميان وصاحب قدرة ومراد بحسب خواهش امر كن فيكون

از قدرت خداوند سبحانه هيچ بعيد نيست اگرچه كرامةً باليقين هم باشد امابراي

نفس خود چه سود كرده باشيم پس هرآئي كه بغرور ماندگي طغيان نقصاني بدرج

بيجان مقتضيات طبيعي جسماني ومرادات مستوجبات لطايف روحاني باطغيان

اماره بجميع كلية خود بسلامتي تامي بتخليهٔ خيالي بتخليص سري بذكر الله سبحانه

بوصف عبديت حقيقي بعلم حضوري كامله ذاتي بحضور حضور صرف همان امر خلاصه

كه مظهر آن امر حقيقت انساني است بگذرد غنيمت هزار غنيمت است پس بدانند اگر قلب مومن

ازین امر خلاصه حقیقة انسانی که از جمیع امور حقایق مخلوقات دیگر من حیث امر
مذکوره صدرا افضل و اعظم است مراد باشد قلب مومن را خلقت اکمل اتم علی اکبر
توان دانست که هزاران هزار فضل بر تمامی عالمیان دارد خواه ارباب تاویل
بوجوه موؤله حقیقة انسانی را عالم کبیر گویند خواه عالم صغیر و در هر فردی
که بعد از موصوفیت بدان صفت مذکوره آنعلم حضوری خاص و آن حضور صرف
خاصه که باصالة بمنصب اهل مرتبه خاص الخواص و اخص الخواص است بظهور آید
بتقاضای ظهور آن امر خاصه که مظهر آن غیر از حقیقة انسانی نیست خواهد بود و بتبعا
بهره مندی خواهست از کمالات ان هر دو مرتبه مسطوره البته باشند دانشمند بر حسب
آنظهور همان امر خلاصه بر غیر خود افضلیت ذاتی دارد اگرچه آن غیر او شرافتها
عجیبه صفاتی ذاتی بروی داشته باشند و انشاالله تعالی مدریافت لقا سبحانی
برویت اخروی که اجر عظیم و موهبت اعظم است علی حسب استعداد هر که دارد

آخرت برحسب ظهور آثار این امر خلاصه خلاصه خواهد بود و افضلیت و
مفضولیت هر یکی ظاهر خواهد شد و آنکه بنا بر محذور و قوع جهت و مکان
از رویت اخروی انکار کنند گوئیم که الحال هم حق تعالی بر نفس تقدیس و
محض اطلاق صفاتی ذاتی خود است و لطیف مطلق است و ما بآن همه کیف
مقید و بظهور حضوری نور ایمان از غیب در دل مومن بعلم حضوری بانبات
هستی سبحانی و معیت و اقربیت و احاطه او تعالی مبرا و منزه از تمامی متلزمات
کما و کیفی که از حیثیات جهتی و مکانی و اتصالی و اتحادی و غیرها باشند
بیقین صحیح واقعه است و برهان این علم حضوری نسبت مقرر بنظر عرفانی ا
که بعد تلقی نور ایمانی بعلم حضوری مستلزم اطمینان قلبی که محض موهبی است
هرگز نقض نمی باشد و حقیقه نجات مومن و وصول جنت او با وجود عدم اعمال
صالحه همین است که بر حقیقه انسانی این فرد انسانیان در آنوقت بظهور نور موهبی

ظهور آن امر خلاصه خاصه که مظهر خاص سر ربانیت واقعه شده است که این فرد

انسان مومن بالله گشته و چون حیثیت علی مندمج الوجود بصفت النور مطلق

قدسی واقعه است پس هر مومن بنی آدم را بر قدر ظهور همان نور ایمانی موهبی

که ظهور آن بر قلب هر مومن انسان بتوسط همان امر خلاصه خاصه سری است

ایمان و یقین من حیث النقص والکمال علی حسب ظهور قابلیات استعدادیه

فی الواقع واقع باشد و امور خلاصه حقایق اصناف ملایکه و مومنین جن

وغیره اگر بعیات مخصوصه از روح محمدی اند علیه الصلوة والسلام چنانچه

در حدیث آمده لیکن اند ماخ مخصوصه

ضمی الوجودی بدان امر خاصه خلاصه حقیقت انسانی که یقین خاص از نور محمدیست

معلوم میشود و بمناسبت اقبابت والکملیت این یقینی خاص جزو روح محمدی قابل

الظهور در صنف محمدی انسان آمده و روح محمدی علیه الصلوة والسلام ان الیقین

۶۷ اول اکمل ازان نور جامع خلقی اول است که در جمیع تعینات ان کا لتعین صفة

الوجود است در صفات دیکر پس چنانچه اثر امر اولیت و اصلیت و قیومیت

و احاطه و غیرها معدوم الکیف از صفة الوجود بجمیع صفات واقع است

همچنین اثر امر اولیت و اصلیت و قیومیت و احاطه و غیرها از تعین اولی

بر تمامی تعینات آن نور جامعه خلقی اول شهادی مجهول الکیف واقع است

بعدد قابلیات مخلوقات و صفاته وسلم

و بارک کذلک الغرض اکر همان ظهور نور موهبی سری ایمانی بحسب ظهور قابلیات

کاملهٔ انسانی غلبه کند که بحضور سری قلبی بغلبه ظهور بصیرت علمی غیبی بحکم حیثیت وا حد کردد

و کریه شود واقع است پس اکر فردا که در جنت انشاالله تعالی همه قوای جسمانی ما بان

ظهور خاص نورانی خواهد شد حتی که چنانچه امروز جنیان من حیث لطافت خلقی

بادی و اتشی شان هر مومن را دیده نمیشوند و انها می بینند همچنین معامله بر عکس

خواهد بود وهمه معامله علمی عنیبی باطنی وظاهری مایان علی حسب استعداد تاکمال
در کمال خواهد یافت اگر صفت آن قابلیّت قلبی که بدان حضور بی کیف کامل واقع
باشد خلاصه چشم را که مظهر بصری است چنانچه مظهر علمی خلاصه قلب نصیباً گردد وقوع
از اقتدار قدرة کامله واجبی چه عجب ای برادر اینجا بقبول رؤیت اخروی توقف
آن بی نصیبی را باشد که محالات عقلی را محالات قدرة کامله سبحانه دانسته استثنا
آن مینماید واین از نقص استعداد و عقلاست اگر کاملی اهل عقل کامل محالات تعقلی را
برحضرت خالق العقل تام القدرة عزشانه محال نداند معقول عقل کامل باشد
زیرا که خالق همچو انوار عقلی همان قادر کامل اتم می تواند آری تعقل عقلی دیگراست
ومعقول عقل دیگر شتان ما بینهما واللّٰه عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ودلیل قاطع است
ای برادر با وجود این وضوح او فتح ابن اسرار غامضه انکار رؤیة وافضلیت
کملان انسانی مرهمان کسی باشد که از رؤیة حق تعالی محروم ازلی واز ظهور آن امر

خلاصه حقیقت انسانی خاصه سر ربانی معدوم الاستعداد ازلی باشند و تبعاً لها

ان استعداد نا قابل و بنا بر ظهور معنی ان حدیث قدسی در آخرت این

نا بوسی مستوجب ظهور بی نصیبی بمحض محرومی و محض یاس ازان اجر عظیم ایمانی

فی الآخرة من حیث این عقیدهٔ فاسده و نقصان عظیم ایمانی بسبب تمکن آن

تعجب از اقتدار قدرة واجب الکمال نامه در وقوع رویة مطلق الکم

و کیف که اهم جمیع مهام و مطالب و مقاصد لقاء محبوب حقیقی است عز شانه در

در خاطرش متمکن شده باشند کما ورد انا عند ظن عبدی بی نعوذ

بالله من شرور انفسنا غزل منش پیچیش ربش دارست در مهجوری آن دلبر

چو حبل ممسد فی جیدها حبل الورید آمد بجز دیدار آن دلبر کل خذلان جنتها

چو گلخن آن بهشتی چون صدای تو بدید آمد چون عالم بر فضایل بجز از روی آن

یارست کلامش از فضل بر بهزل چون هزل آن ولید آمد کمان جنبش و فرخ بکشد

نوامید رویت را * که در ایمان او جب لقایش ناپدید آمد * ظهور آنفعل

محبوبش هم از وی برعیان تابد * که نظر از حب ذاتی ثابت از بر

وحید آمد * نگوید از هوا وز نکته عاشق را بدین صوفی * سوی الله والله بس گشت

هر قطعش چون باز عید آمد * ضعیفی از بنی آدم ز مدح آل و صحب او * چه گوید تا بعضش هم بجز بعض الفضل بخشید آمد

و روشن است که در حدیث آمده که شیطان بصورة انبیا و ملایکه نمیتواند گشت

و بنام ایشان خود را نمیتواند گویانید پس آن واقعه عظیمه دلیل صحیحه است که بشیخ

ازان
بخوابیدم در بیداری امر عطائی آنخواب را دریافتم و این سخن ضروری

واقعه گفته میشود که آن سرور عالم اعلم واکمل عالمیان علیه و علی آله الصلوة

والسلام بدان حال از ان معنی مخصوصه از وجه خاص جامعه لفظ الم مقطعه واتی

سوای آن حالت اجمله جلی که بوجه کمال اخص خاصه بعضی افراد عالم امر است اما از

سر حقیقة کامله مخفی ازان حالت باظهار سر حقیقة الجمله مخفی این حالت کامله حقی که بوجه

کمال اخص الخواص و اخص الخواص در ذکر الله بعد از حصول التوجه مخصوصه
و یکمر ظلی آن حالت که از ظهور ظلی این حالت اعلی ترتبت از لغطیت الحروف
کلماتی آن معطفات خاصه بعض افراد عالم خلق ایت توجه فیض اعظم خود را
که لقلب حضرت جبرائیل علیهم الصلوة والتسلیمات ساخته اند بوجه خفی چنان نموده‌اند
که این فقیر را با طلاع آن بافضل عرفان مشرف و مفصل ساخته بمنصب ازلی در
دل این فقیر بجامعیت آن هر دو حالت عظیمه حالتی اعظم غریبه بظهور آوردند
چنانچه در بیداری در خود یافتم وقوع و ظهور نصب این مرتبه مخصوصه اعظم
در ملایکه ملاء اعلی او را از ان فضل افضل مخفی حقیقت حثیت هم خلقتی استعداد او
بر حقیقت حثیت خلقتی آن مقربین خلاصه ملاء اعلی با وجود آن شرفها که بروی دارند
و استعداد ایشان بوصف غالبیت آن قبول نفسی خود قابلیت ظهور اثر کمال خلاصه
حقیقت خلقتی حثیت آبی و بادی و آتشی که دراواء و افر ظهورات حقایق بلندت

الظهور العجائبات متنوعه کمالات قابلیا وتعین صفت الوجودی کامل مطلق

واجبی آمده عزشانهما و هم بدان مناسبت علیه مخصوصه خاصه مرسل بانبیا

عظام گشته وظاهراً ابناء علیه قابل رویته هم آمده که در حدیث نبوی محض

بنام او در تمام ملائکت واقعه شده که فرموده است یکدو مرتبه ازروی نبت

بهشتی حق سبحانه جبرئیل را نصیب باشد علیه علیهم الصلوة والتسلیمات ای برادر

هر کسی را باید که ازان افضلیه عظمی بر نفس خود و بر نفس همه اولیا راست کان

برو زیرا که در نظر این فقیر زمانی که بر قلب عزیزی مستعد بعادة ازلی عظمی بجا معبت

هر دو اصل انخالت و اینخالت عظمی یعنی آن خاصه ملکی واین خاصه انسانی که باعث

تخلیق روح انسانی را اولاً در عالم تکمیل آنخالت باشد آنخالتی غریبه اعظم الم بمظهر بت

حقیقت خشوع وخضوع وتضرع و خوف وانکسار نفسی ومحبت وشوق واخلاص

خالص وافتقار ذاتی که حقائق عبادت اند پیدا آید آنزمان عزیز نادر العصر قابل

الا قبل زمانه بحسب ظهور این حقیقت عظمی که اتم و افضل تمامی مراتب جمیع عباد

عالم امر و عالم خلق ست هر مرتبه که مستوجب الرحمة والفضل والقرب حق باشند

سبحانه بسبب ظهور این حقیقت عظیمه مندمجه بمان امر خلاصه مصدوره مذکوره

که خاصه حقیقه انسانیت من حیث افضلیت این اہلیت کبری که اگر دل مومن

را بحسب این اہلیت عالم کبیر گویند صادق آید که بنا، علیه هر مومن آن

قابل ظهور رویه اخروی علی حسب استعداد و داخل اہل قبول جلی یا خفی

ببعض مرتبه از مراتب اہل علانیه آمده ست افضل بر غیر اہل آن اہلیت خواهد بود

بدانند که غیر مطلق مومنین هر فردی از مخلوقات بقابلیت قبول آن اہلیت

کبری مطلق معدوم الاستعداد ست أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

یعنی نه که انسانند کالانعام بلکه ایشان فی الحقیقه دابه اضل از دواب اند که بحسب

کوش و چشم و قلب کالانعام اند و دلیل اضل آنکه انعام در مستوجبات خیر خود بیک نوع

جزوی سمعیت و بصارت و فقاهت دارند و او بها بتقدیرهم لی یغضب اند
معاذ الله جف القلم بما هو کائن و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله



و گفت یاران متوسلان و فرزندان مخلصان مرا باید که تا زمانیکه تحقیق را در علم
بالله ببرهان صحیحه و جهتهاء صریحه مقرره متقدین سلف شکر الله تعالی سعیهم
افضل العلم ازین علم که نصیب این فقیر درین زمانه شده است و لی جمیع تخالف
موافق بتوفیق صحیح صریحه بعقاید قطعیه ایمانیه اسلامیه در معرفت صفات
ذات باریتعالی و در عرفان حقایق اشیا واقعه است نمایند زنهار زنهار
بعرفا این ابناء زمانه هر چند بتدقیقات ادنه مالوله توجهی خیالی بصفاء لطیفه
مثالیه خیالیه که موصل لطف مخصوصه قلبیه و آنمواجید ظلالیه کمالات مرتبه خاصه
از ولایت مطلق است بمتخیلات عجیبه مقتضی الشروح اهل طبیعت زیرکانه
با انتساب علم لدنی در علم توحید سبحانه در مسئله وحدت وجود بوجهی تعزی

بر وجود مطلق اطلاق مینمایند و منتهای عرفان اینها فی الحقیقه نسبت

که وجود مطلق من حیث الخارج بی موجودیة بقیدی موجودیت فلاجرم

یکمرتبه متعین خود در النفس ذات بحت کفته مبرا از جمیع نفیات نامیده بسبب

صفات از نفس تقدیس مطلق جرات نمایند و هرچه در خاطر آید بکویند حقیقت و

این غلطی بیش ازین مرقوم شده است و با بعضی آن اهل عرفان که بی تحاشی

عالم را اظلال اسماء و صفات واجبی میخوانند متوسل نشوند بلکه دیگر آنرا

از اولاد و از مخلصان خالص الصدق مایابند زمانیکه این فقیر را اینا بند با ستخاره

صادقانه مصافحه توسل بیاری از یاران مافزون و مجاز متوسل هرچند که

بوسایط کثیره باشد بکنند و اکر کسی از یاران اهل ارشاد این کمالات که

مقتبس العلم از مشکوة انوار کمالات مرتبهٔ خاص الخواص از ولایت مطلق اند

و مقتبس الحضور را از مشکواة انوار کمالات مرتبهٔ اخص الخواص که بستهٔ صادینا است

واقع اندبیا بند وعزیزی دیگر هم علم افضل ازین علم و با اهل همین علم ها

نیا بند راسخ البطون بعقاید اجمالی معتزره ایمانیه اهل اسلام یقین درست

درخلا و ملا و عبادات و عادات عامل بعزیمت بوده وازمعارف دمواجید

خیالی بلک قلبی هم که دراهل ظل مرتبه خاصه از ولایت مطلق باشد می

اغماض عین نموده وسمت خالص بدان نهیت بسته که اگر مارا خبری ازعلم و عرفان

اصلیه محمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اتباعاً بفضل الله سبحانه میسر شود

هوالمراد والاخلاف آن باشد بهر قطعه تیمم چون نجاست پاک فرض اندر تفضلی

که از قهر آب باشد این عمل بر نفس خود رحم است پس ایمان مقلد به بدان احمال

تقلید ز تحقیق خیالی چون تحقق از سر وهم است پس ذکر باطنی بوقوف قلبی نکو شرز

وخالص باطنی انجاب بوده از توسل این فقیر برند زیرا که آن سرور عالم و

وسیلة الامم صلی الله علیه وسلم اهل مصافحه این فقیر را بمصافحه خود نسبت کرده

قبول فرموده است و حضرت حق سبحانه و تعالی در طریقه نقشبندیه که اقرب
طرق است چنانچه حضرت نقشبند قدس سره فرموده و جدت طریقا اقرب
طرق الی الله سبحانه و نیز بزرگان این خانواده گفته اند نهایت دیگران در
بدایت ماست و نیز گفته اند ما فضلناهم نهایت را در بدایت
درج میکنیم در راه ما مشقت کم فتوح بسیار و نیز حضرت غوث الثقلین شیخ
عبد القادر جیلانی با این فقیر مطلق فرموده است که قرب خدا را سبحانه بهجو
این طریقه دیگر نیست و برهان این مذکور بر اهل فطرت سلیمه من حیث حصول
اعمال عزیمت بی تکلیف و تقیید باطنی بدان در ابتداء سلوک و حصول حقیقت
بالتذاذ ذکر و مراقبه قلبی در خلا و ملا و هم و حیث نتایج دیگر نسبت واضح خواهد بود
این طریقه مخصوصه افضلیه موهبیه این فقیر را از مسلوک جذبه و نتایج محض
فضل خود با انابت و اجابت و نتایج مقرون نموده بنور توسط ظهور خاص نور

محمدی علیه الصلوة والسلام بخصایص غرایب ظاهر ساخته است بوجهی که منسوب حب
ظهور فضل افضل تبقاضای ظهور علم وحضور رابندبسحانه که خاصه اهل کمالات مرتبه
اخص الخواص از ولایة مطلق است واقعه آمده ونیز بحضور حرف اقدس که خاصه
اهل کمالات مرتبهٔ اخص الخواص بنشه الصادین است مقتضی خاص بود که ظهور
ان قدمین مبارک معظم مکرم بر فرق این فقیر نامود و نیم سال و دیگر علامات
ظهورات عجایباة فضلی قبل ازین برین مسکین واقعه شدند وکیفیت بعضی
خصایص این طریق انابت واین عرفان اجابت مخصوصه غیر مکرره زمانه بنابر
خواهست بعضی یاران حاضر وقت تحریر یافته وفقهم الله تعالی بمرضیات و محبت
ذاته واکرمهم الله سبحانه بکمال الایة کمال الشریعت والطریقت والحقیقة
علیه وعلی اله وصحبه وتبعه الصلوة والتسلیمات والبرکات التامات الزاکیات. بربی
اجمالا وانموده شود چنانچه اول بتعلیم ذکر باطنی بعد از یا ذکر قلبی باستحضار حضور

۷۳

بسم الله بوجهی که سوائی نظر تلفظی من حیث وجه تسمیه اسمی این تعین اسمی را غیر
مسمی نداند بوسع امکان خود وهمت خالص صادقه تعلق بعزیمت در جمیع عادات
وعبادات بصوم وآنمرتبه بترک هوائی مطلق از طعام منام وتلبیس وتکلم بطور مسکینانه
غریبانه اهل احرام کعبه معظمه بنماز دایمی که بجمیع حالات بلی حرکت مباحه ضروریه منع
اختیار تحرکت زیادتی برنفس خود کرده وفضولی دانسته چنانچه گفته شد مثنوی
همین یک لقمکی مسکینه بهتر ❊ همین یک خرقکی دیرینه بهتر ❊ رضا را پاکی دل از هوا
لقا را صافی آینه بهتر ❊ جامکی روز وشب برزور وشیم ❊ قوتکی حزن برای دلم
نی ضرورا این برین بحسب ضرور ❊ هرچه باشد بامر رب شکور ❊ از کفر جلی وخفی
کربتر و استبار ذکر الله از غفلات حضوری سری وقلبی وحضوری احتراز باید
نمود که گفته اند علیه الرحمة بیت کسی کو غافل از حق یکزمان است ❊ در آندم کافر است
گرچه نهانست ❊ وهر آنی را آن آخر وقت خود شمرده از ترکت خفی ذکر وتعلیم

بلکه ذکر و علم غیر تمثیل شرک جلی اکراه کرده باحضار همگی همت بجمیع خواطر بجمیع

خواطر بجمیع تمامی قابلیت عین و علم باطنی بمحبوب حقیقی عز شانه بمحبت ذاتی در بست

بود بجهد او مت و ملازمت بذکر الله بجمیع جمیع لطائفه خود بکوشد چنانکه

گفته شود شعر ذکره غیر خواهش مطلق * بذکر حب حق شرک است الحق * و در لذوم دوام

مقرر بزرگان است علیهم الرحمة که گفته اند شاید تقاضاء ظهور تمامی اوقات ناسلیه

اگر بغفلت بگذرد پس باجتناب از مقتضیات غفلت اتنیا بی تمام نصیب عین دانسته

دایم الاوقات بخشوع و خضوع باطنی که حقیقت عبادت بخلاف ظهورات هوای

طبیعی نفسانیست حتی الامکان حاضر وقت بوده بیاد داشت بکلمه انسانی قلبی بارو حیه

باسم ذاته که اسم الله حقیقی هست در عین یاد کرد خیالی تبعی اثبات الی ضرب

کلمهٔ لا اله الا الله بلکه بوجهی که در اتمام کلمهٔ طیبه محض اسم الله منظر صادقه

تامه بعلم یقینی مبرا از گمان غیر مسمی دانسته از حقیقت جوهر قلبی ظاهر باز دیا از

اندرون دل اندرونی کلمهٔ اسم الله را بگوید و بکلیه خود بجامعیت لطافت

ستهٔ انسانی چه روحی و چه جسمی بحضور سرّ قلبی یا بحضور محض لطیفهٔ قلبی حاضر وقت ماند

و بانصراف همت کامله ساعی صادق وجه باشد و دوام این سلوک باشد و هر کرا

درین سلوک این است طریقه که غیر مکرر من حیث این وجه خاص خلاصه طریق اذکار

در جمیع اهل سلوک طریقت است چنانکه بتیسّر مفصلاً ظاهر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی

چون علم شهود پیش آید تا بکمال مراتب کمال مرتبهٔ خاصه از ولایهٔ مطلق چه

مراتب مقتضی الظهور کلمهٔ سبحانی ما اعظم شانی و امثال آن و چه مراتب مقتضی الظهور

معارف عالیه دیگر برحسب ظهورات مقتضیات استعداد خویش خواهد رسید

حتی که اگر همت صادقه باستحضار حضور دائمی سرّ قلبی استغراق کامل بجمعیت کلیه خود

بنفی مراداته قلیله و کثیره روحی و جسمی علی الدوام یابد مظهر قدرته و ارادته بحکم

کن فیکون و مظهر این معارف که همه عالم را از خود یابد بحسب معانی این حدیث قدسی

لو یعرف الانسان ما له من رتبته عندی فقال الانسان فی کل یوم لمن الیوم الا لی

در همین مرتبهٔ خاصه ولایت میشود انشاء الله تعالی تاخیرا و تعجیلا و بعد ازان اهل فطرت
عالیه را باید که بوجه این تعلیم عرفان موصل الحق بالاجابت عن التجذب بحسب آن
تمثیلی مثلی و مثالی که از ملقبات مخصوصه این فقیر در تحقیق مثالی و وقوع خالقیت
و قیومیت و اقربیت و معیت و احاطه اوست تعالی بوجه لی کیفی صرف چنانچه بنشر
در فصل ثالث در معرفة حقایق اشیا واضح خواهد شد انشاء الله و بتحقیق حقه و انی
و صفاتی خود ظهور مراتب وجودی اقدس مطلق وجودی بتفاوت مظهریه ظهور مراتب
مقیده نما مصدریة الظهور وجودی و توابع وجودی امکانی روحانی و جسمانی خود
باستحضار حضور علم و عین سری خود که عین و علم در نور سرّی غیر یکدیگر نیستند
یعنی که بدان مرتبه اصل الاصول انکشاف محض است بلا وقوع بمنزل حقیقی فقط هر چند بحسب تخالف
مظاهر مختلف الظهور نمایند مگر که این حکم امتیازی من حیث ظهور آن حضور مذکوره شده

وضعفاً بحصول حضوری مراد باشد بعرفان حقیقة حالی خود بنظر فنای نفسی خود بتخلیص
سری بجمع کلیه پس بخصوص سری بنظر وجه بلا وجه بوجهی که نفس توجه بحق سبحانه مفقود باشد
با صلیته ماهیت امر خلاصه حقیقة انسانی ازلی سری بعلم العلم خود بقصد آنعرفان کنه
علمی مطلق از علم خود پس از علم نفس خود مطلق بظهور سر سبحانی از وجود مطلق حقیقی
صفاتی ذاتی اقدس حضرت حق سبحانه وجود و قیام خود حالا دانسته همیشه بدین
خلوة در انجمن باطنی حتی که از انجمن ظهور آنه آنمراتب نفس ذات خود که مقتضی الظهور
معانی و معارف باشد که این خلوة حقیقة آن خلوت در انجمن ظاهری است در خلا و ملا
باستیعاب تمامی اوقات بهکی همت کامله صادقه بکوشد که حاضر وقت باشد و کمال
آنمرتبه آنست که در آنوقت مظهر سری اسم الله بوجه تحت نفس مطلق مسمی سبحانه باشد
و باید که برادران بتخیلات و قیاسات خود بغور رسی فهم این کلمه متوهم و مصدع
وقت خود نگردند زیرا که در آنوقت وصول ظهور خاص سری حق سبحانه بدان

ظهور حضور سرّی از مراتب اخص الخواص بسنّد العابدین از حضرت حق سبحانه و تعالیٰ

کلمهٔ إِنِّي أَنَا اللّٰهُ نعره آن مثل با الحق و سبحانه وَأَنَا الرَّبُّ و امثال آن بر مظهریّت

مراتب حقیقهٔ انسانی بدین فرد نادر الاعصار بتوسط همان امر خلاصه حقیقهٔ انسانی ظاهر

بطونی خواهد شد که این فرد خاصه خلاصه خلائق زمانه خود آن کلام حق را محض کلام حق را

محض کلام او تعالی از مظهرت همان امر خلاصه خاصه سرّی اصل حقیقهٔ خویش خواهد یافت

تکلام خود و تسبیح و جهی من الوجوه ظهور آن کلمه را غیر از وجه مظهریت بنفس خود

منتسب نخواهد دانست و در همه مرتبه او را استغنای خفی سرّی نفسی ذاتی کامله سرّی کمال

انسانی خفی سرّی نفس ذاتی کامله سرّی کمال انسانی از هوائی جلی و خفی خارق امر کنفکون

هم نی تکلف ولی تا مل تخلیص خالص باطنی بخلوص حقیقی سرّی خواهد بود و نیز در نبوت

حقیقهٔ وجودی تعین متعیّنه اطلاق انا هر مخلوقی را مثل حقیقهٔ قابلیّت وجودی تعین متعیّنه

اطلاق انا وجود خود بمعنی ظهور خاص خالص بهر مرتبه از مراتب جلی و خفی تمامی مراتب

جلي وخفي تمامي مراتب امكانيه حيثيات خلا و ملا ازجمه عالميان ازظهورات قابليت

ضمني الوجودي سري تعين انا وجودي مطلق وخوبي قدسي كه مستوجب الظهور

بمقتضيات مظاهري خود بظهورات انتها وي بتعين انا امكاني مقيد اعتباري مصدريه

وجودي اصل هستي خلايق كه محض بود نبود مصدريه ازشهود بود مطلق ظاهر شهاديه

درين عالم شهادة اند خواهد داشت چنانچه گفته شده نحن وانا بقلب نگردد

زسر خودي سري بود بهرد وسر از سر واحدي و همچنين حقيقت مراتب توابع

وجودي هر موجود امكاني را ازظهور شهادي توابع وجودي مطلق قدسيه امور موجوديه

اعتباريه باعتبارات نفس امري مصدريه من حيث مظهر هر مرتبه غير منجري اين امر موجود

شهاديه امكانيه خواهد يافت ديگر مرتبه از حضور خاصه اهل مرتبه اخص الخواص بنده

العباد اين فرد خاص الخواص زمانه را اعلى تر ازان مرتبه نسبت كه در آن حديث مذكور است

بعبديت و اخلاص خاص اخص خواهد بود و اين حقيقة از معني اين هر دو رباعي توان در يافت

که گفته شد انسان چو رسد بعلم عرفان ولی * گوید لمن الملک ولی الآلی

واز دید از حقیقت خویش درخت * انیست بیان آن حدیث قدسی * کامل المکمل شده

از همه نقص ولی * چون رفت ز عرفان بعلم اعلی * اسرار حدیث لمن الملک الیوم * بشنید

لله اگرچه دید الآلی * ازینجا بی توان بردن بکمال هدایت معنی حدیثه ولیکن بسعی قلب

عبدی المومن واین آیات توانی بتکمیل ایمانی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللهِ

دینی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ

وبکمال صدیقی وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ

تَثْبِيتًا وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ

وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ

الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَكَفَى بِاللهِ عَلِيمًا نکته از سر غامضه دریاب که هرچند بار که

بتجدید وازدیاد و خلوص واظهار برهانی برایمان دین وصدق در کلام مجید
اشاره واقع شده هست همان قدر مراتب مخصوصه کامله که جامعه بکمالات متنوعه
عالیه اند در تکمیل ایمان واخلاص وصدق واقع اند پس تشکر العطیة اظهار الشکر بحکم
اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۝ بنابر درخواست مکرر بعضی یاران خصوص
اخوص معنوی توفیق آثار مهر متصدر اکرمه الله تعالی بکمال الایمان بخلوص الدین بالاخلاص
الصدیقین باتباع المحمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام نوشته میشود که بدین وجه احسن
مذکوره این طریقه عرفانی فضیله این فقیر را حضرت حق سبحانه وتعالی طریقه اجابت
افضل العرفان الهام نموده هست چنانچه وجه سلوک باطنی مذکوره الصدر مخصوصه
این فقیر را که فی الحقیقة انابت واقعه هست احسن طریق فی طریقة اقرب الطریق الهام
ساخته پس این طریقه اسماً وصفةً مسمی موصوف باشد بدین عبارت طریقه تابعه صادقه
صادقه جامعه علی علیه صدیقة فضیله احسن طریق افضل العرفان طریقه اجابت الانابت

متبع المحمدي من سلوک الجذبة في طريق النقشبندية وخفيه معني اين عبارة
ملهم از حقايق معاني اين نسخه بر اهل فطرت سليمه نيک واضح است والله ولي التوفيق
ومنه الرشاد وعلي صراط السداد ومنه المغفرة من الخطايا والاجابت بالرضايا
بحرمة حبيبه شفيع المذنبين وصيلة المتحيرين خير البرايا محمد وآله واصحابه واتباعه واحبابه
اجمعين عليه وعليهم الصلوة والتسليمات والبركات اتمها وفضله سبحانه وکفت بر همه
حق است بنصيب هيچ فردي لي وقوع اختيار قليلا يا کثيرا هرگز واقع نيست زيراکه
سر همه مراتب وصول بالله سبحانه که نقش ايمان مطلق است محض موهبي است وموهب
لي اجابت واقعه لي بس نفس توفيق سلوک جلي يا خفي بمراتب بدني يا روحي مظهر
انعام اجابت رابست ومظهر خفي مراتابت را ومقتضي بوقوع وظهور خدبه است من حسن الله
والخفا ومظهر جلي مرخدبه رهست ونفس خدبه مظهر خفي مراجابت راست ومقتضي الوصول
محبوب ومقصود وجولي دامکاني بتجليات ظلالي است بعضي افراد تجليات اصلي بهم در

مرات مرتبه از مراتب بلطائف سته انسانی بر مقتضای هر حالت موقوفه لیکن
جذبه متوجب الظهور بظهور جلی اجابت نیست اگرچه رحمانی باشد والا مقتضی الوقوع
بنفس اجابت اصالیت ونفس انابت مقتضی الظهور اجابت هست بظهور جلی یا خفی
چنانچه نفس سلوک مقتضی الظهور جذبه واقعه هست بظهور جلی یا خفی نفس اجابت
مقتضی الوصول من حیث الجلا او خفا مبرا از توسط تجلیات چه تجلی ظلی وجه اصلیه
از تجلیات متنوعه حتی التجلی ذاتی بنفس حضور نفس امری واقعه هست بمرات نفس
ستری آن امر خلاصه حقیقه انسانی که مظهر خاص سر ربانیت تعالی اگر علما و جهلا
عرفا تا او لنکارة واقع گردد ولیکن هر فردی از طلبه صادقه که درین احسن طریق
داخل است شده بعد ذکر بوجه این طریق بیاد داشت مخصوصه از یاد کرد کلمه طیبه بوجه
خاص مبرا از جمیع اطوار سلوک که محض طریق وجه انابت خالص موصله الاجابت است
علما باشند یا جهلا بتعلیم عرفانی مذکوره مصدوره که مخصوصه این طریقه تابعه فضیلته

صادقیهٔ واقعه ایست از شخص متوسل و ماذون مشرف و مفضل شود بظهور
عرفانی بعلم لدنی اصلی حقیقی حقه و قوع حضور و قوع حضور شهودی و شهود حضوری
نفسی بحسب خالقیهٔ و قیومیهٔ و معیت و اقربیت و احاطهٔ کماهی بیکیف صرف اقدس
صفاتی ذاتی و ذاتی و لزوم صفاتی سبحانه ظاهر محض مبرا مطلق از نفس حجاب
بحسب قوهٔ استعداد خود البته اهل علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین صادقه
بظهور و قوع شهودی بدیهی حقه نفس وجود مطلق تحقیقه شهود نفس وجودی
و توابع وجودی مقدس بهمه شهود مراتب وجوبی الظهور بهذه المرتبه الشهادتی
العرفانی فی الحال محقق صادق خواهد گشت من حیث ظهور شدت او ضعفا قلةً
او کثرةً بحسب شدة و ضعف قوة قبول قابلیهٔ باطنی خویش زیرا که فی الحال
از نفس علم عرفان اهل کمال مرتبهٔ خاص الخواص و لایت بهره مند حقیقی خواهد شد
مگر که تفاوت اینچنین نقص و کمال از کمال کامل واقعی واقعه بود چنانچه در نفس مطالعه

بسم الله

بسم الله بركات عزيز مي تقييد نظر بجا عالم ميتوانند بود و ديگر بكثرت استعمال
بي تقييد نظر بجا عالم باشد حرفي بس است وگفت اگرچه سخن سلوك بر انواع
متنوع كثرت يافته است اما سواي اطوار اذكار و اشغال طرق ديگر در طور ذكر
و شغل طريق عليه نقشبنديه نيز اكثر اختيار اعمال ايشان بمتابعت صدر اول صحبت
عزيمت است وقوف قلبي و زباني و عددي و ياد كرد و ياد داشت و بازگشت
و هوش در دم و نظر بر قدم و سفر در وطن و خلوت در انجمن و غيرها گفته اند
اما سر دقايق بعضي كلمات كه ضروري اند چنانست اول ضروري وقوف قلبي
كه اهم مهام است و آن بر دو مرتبه است يكي وقوف سالك بر قلب بحفظ ذكر و در مرتبه
وقوف بقلب القلوب عز شانه بر سالك ظاهر نيست ملك اند باجي ضمني است مخفي
باشد خواه باره جلي هم و اين مرتبه ذكر بياد كرد است يعني ياد بتكرار اسمي بحسب لفظيه
اسمي لساني باشد خواه قلبي و اين ذكر من حيث جلا بظهور نور الاسم لفظي است

بمظهر اسمیت اسم اگرچه از قلب بطونی باشد که اندرون این قلب است و من حیث
انخفا اسمی است بمظهریه مسمّی عنوان اله اما این یاد اسمی را نیز بر مان انتفا و قلبی بنظیر
ادا ادب امر و نهی شرط است و حرارت قلبی بظهور اطوار شوق و ولوله درین مرتبه
بیشتر می باشد و غلبه آن بتاثر نفسی بظهور تقاضای عنصر ناری از عمل رکن بادی از مقتضیات
عناصر اربعه قوای جوارح جسدی باشد و دوم مرتبه از وقوف قلبی وقوف قلب بر سالک
بحفظ ذکر است بر مذکور و درین مرتبه وقوف قلب بر مقلب القلوب است و خفی
و اندماجی نیست بلکه ظاهر است و جلی اگرچه پاره مخفی هم باشد و این مرتبه ذکر مسمی یاد داشت است
یعنی یا ذلی تکرار اسمی و این ذکر من حیث الجلا اسمیت بظهور نور ظهور الاسم بمظهریة
نور مسیت مسمی تم کماله و هرچند این یاد داشت بیقین حضور مسمی غالب شود تم بر ما نظهور کمالیت
سالک بیشتر است و درین حالة خواه سالک که ذاکر یاد داشت است در سلوک یاد کرد تکرار مجرد
لفظ اسم ذاتی باشد خواه تکرار نفی و اثبات خواه بی هر دو و نیز خواه بحبس دم باشد

خواه بی حبس دم باشد اما اہل این مرتبه را نسبت یادداشت بر نسبت یاد کرد مقدم است
بر عکس حال اہل مرتبه اول و یاد کرد را گنجایش در قلب سالک تا زمانیست که نسبت
ظهور شهودی مسمی بمظهریه یادداشت غالب نیامده است و کمال اکمل حالت یادداشت
تا وقت ظهور قابلیت مظهریه نورانی بکلام سبحانی ما اعظم شانی است بر سر نقطهٔ
قابلیت متعدده وجود سالک و آن قابلیت مظهریت نورانی سر وجود و جوهر
سبحانیت و این ظهور او سبحانه عز شانه بظهور موصوفیت صفت سبحانی باسم
الرحمن است هو الله السبحان الرحمن و بدین ظهور خود بر خود تجلی فرموده جل سلطانه
اگر چه این نیز عرفانیت بنابر توسط مرات مظهریه سر عارف و این کلمه بدین سر
عارف و این کلمه بدین سر باین فقیر زمانی که در آوایل باین حالت بدینوقت
مشرف ساخته بودند حضرت شیخ شبلی قدس سره که خود بر خود تجلی فرمود و در بینوقت
کلام سبحانی و غیر آن خواه از زبان و دل صاحب حال ظاهر شود و خواه نشود لیکن

در هر دو حالت محض مسلوب الشعور خواهد بود و اگر اندک شعور هم باشد هر چند بسکر وقت باشد اینوقت از آنوقت کمال اکمل اندک پایین و در آنوقت تابش ظهور او تعالی جل جلاله بظهور موصوفیت صفت حقانی بصفت الرحیم است هو الله الحق الرحیم و قول انا الحق و غیر آن در ینوقت از زبان و دل صاحب حال ظاهر شود یا نشود و در آنحالت آنوقت این کلمه بدین تحقیق باین فقیر حقیر حضرت شیخ سلطان العارفین بایزید بسطامی فرمود قدس سره که باندک وقوع شعور بدان حال گفت که این اندک ازان فروتر است و بدین ظهور حضرت حق تعالی تجلی بر سالکان نمود و کمال اینحال بر حسین منصور در عین نفس قتل بوده قدس سره و در کمال این حال روح حسین مذکور حکم بدن بایزید بسطامی داشت و بدن حسین مذکور حکم جبل حضرت موسوی داشت علیه السلام **نکته** غامضه از حالت آن وقت موسوی دریاب که در آیهٔ کریمه قرانی بدار دنیا رؤیهٔ نظری حسی محال فرمود و لقای حقیقی سری را آمال نمود کما قال سبحانه

۸۱

علام الاسرار اعوذ بالله من الشيطان الرجيم فلما جاء موسى لميقاتنا وكلمه

ربه قال رب ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن انظر الى الجبل

فان استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله

دكا وخر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت اليك همچنين هرگاه بايزيد بسطامي

بافاقت آمد و في الحال هر سوال سايل كلمه توبه و تجديد ايمان بر زبانش ظاهر شد

من حيث حقيقة آن توبه و تجديد ايمان بر طبق و تبع حقيقة كلمه آن توبه و آن تجديد

ايمان موسوي بود عليه السلام القصه گفت اگر مرشد كمل است بتلقين يادكرد در قلب

سالك مترشد تضمين اندراجي صفت ياد داشت مذكوره خواهد كرد بلكه بتحقيق جوهر

قلب سالك از نور ظهور رحمت سبحاني اثري اندماجيه بغايت كامله نسبت شامله

خواهد ساخت البته تا مترشد سعادة عظمي باشد واگرچه في الحال بعضي از مترشدان

معتقدان صادق او كه استعدادشان قبول بطني السير منصب مبرم داشته باشند

در ینجهان آن نور مقتضی الظهور بحضور اصلی حقیقی اقدس تعالی بظهور نیاید در آنجهان
ثمرهٔ حقیقی بکشاید انشاء الله تعالی و برهانش آنچه در یاران وی ظهور حالت یادداشت
بظهور شهودی مذکور عزشانه که اینمرتبه شهود در جمیع مراتب شهودی مشهور اینها
زمانه اصیل است من حیث جهت مظهریهٔ نور اسمی که لیس الاسم غیر المسمی واقع شده است
و اهل سلوک را منتهای کمالات جذبهٔ صحیحهٔ کامله درین است و نیز برگذشتن از آن نسبت
شهود اصیل مذکور مجرد و مفرد مذکور واحد تعالی که در ینمرتبهٔ عرفان و وصل عرفا
وهم برگذشتن از توحید مصطلح مشهوره و شهود وحدة در کثرت که در ینمرتبه عرفان
و وصل ملتبس است و این همه در مرتبه ولایة اولیاء هستند و نیز برگذشتن از آنمرتبه
علم معه وهم الفهم که از اکثر عرفا معه وهم العلم دانند و وصل یاس نامند و اینهمه
در کمالات مرتبهٔ ولایة ملاء اعلی است و رسیدن بکمال اسرار توحید ایمانی بعلم حضوری بے
بحسب وصول حضور اصلی صحیحه سری عرفانی بنتیجه بحضور ظهور علم وجوبی که این در کمالات

٨٢

مرتبه ولایت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات بحسب عقاید قطعیه شرعیه بداهت
جلی لی حجاب خفی بصحت نقل وعقل اولو الالباب تا انکشاف صریحه حقیقت صحیحه
که این حضور در جمیع مراتب حضوری مذکوره ابنای زمانه بحسب تحقق حجت حقایق
مسطوره اصیل است و سالکان را منتهای کمالات صحیحه اجتبا درین است اغلب الوقوع
خواهد بود ازینجاست که گفته اند مرشد مکمل بهتر است بلکه از مرشد اولی تر است که وجود
کبیر باشد و نسبت جذبه که بر نسبت سلوک مقدم گفته اند ازینجا باید فهمید که یادکرد
از سلوک مبتدی است و یادداشت از جذبه متوسط و مقدمه جذبه که گفته اند عبارت
از التذاذ بیادکرد حق سبحانه وآن بی اثر یادداشت قلبی میسر نیست لیکن در اکثر طلاب
در غیر مترشدان ابخنان صاحب تفرقی که مذکور شد آن التذاذ در ابتدا بوجه مخفی
بلکه اخفی واقع شود و در مترشدان آن عالی همت واقعی فطرت در اکثر طلاب
ظاهر بود مگر در بعضی نوادر بسبب شده مخالفت بحسب عدم استعداد اما باید دانست

کہ نظر ذلت و افتقار بانکسار نفس خود و نظر عظمت و اقتدار بحضرت رب جل
سبحانہ فی جمیع الازمان و در ملاحظہ ذکر در عین اطوار یادکرد مذکورہ بحفظ
طریق یادداشت مسطورہ بنظر تقصیرات و عصیان نفسی خود بوجہ استغفار بصرف
تمامی ہمت بتقویت ضبط استقلال باستقرار بصیرت بلکہ جمیع حواس باطنی بلکہ بوجہی
کہ باستقرار جمیع حواس ظاہری نیز باشد ضابطہ نہدت سمت مستجمع حواس محفوظ
مضبوط میکردہ باشد و وصف محبوبی را با خلاص و خلوص تمام و برابطہ شغل ہرگز
از ارتباط توجہ نگذارد و فنا و نیستی موجودیت خود بر مدام مفہوم و معلوم خود
دارد باستحضار بقائی و ظہور حب بی کیف رب العالمین تعالی زیرا کہ اگر ذکر از سر
محبت نباشد از سر غفلت باشد فائدہ ندہد و ذکر محبتی از عبادة است و ذکر غفلتی
از عادة و اگر ذکر بانفیا و قلبی بہنگام ہست حالت تفزع و خوف نفس خود کہ برہانش
اطاعت اوامر و نواہی خداوندی تعالی شانہ و آن از اثر عبادت باطنی ظاہر است

نباشد واخل کلام نفیس بود چنانکه پیشینیان هم فرموده اند قدس سرهم چنانچه

از حضرت خواجه نقشبند است استقامة احوال لی استقامة افعال معلوم نیست واین

کلمه چون از آنحضرت درباب استقامة است مؤید معنی مسطوره نیز واقعه است قدس سره

باید دریافت که من حیث الجلاء صفت دریافت کرده اند یاد کرد مذکوره را تعلق

بکمالات قلب بدنی است که از عالم خلق است وآن مضغه ایست صنوبری اگرچه من حیث

خفا بکمالات روحی هم واقعه است وصفت یاد داشت مصدوره را من حیث الجلا

تعلق بقلب روحی است که از عالم امر است وآن لطیفه ایست روحی که مظهر شرنا نیست

وبدان حیثیت در شان آن وارد است لَا یَسَعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلٰكِن

يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِن اگرچه بحیثیت خفا بکمالات قلب بدنی هم واقعه است

وکیفیت عروج ونزول هم چنانچه فنا وبقا تکمیل مصطلحه معروفه اولیاء متواخرین

از مطلق ولایت درکمالات این مرتبه عامه هم که مسمی است بولایة عامه مؤمنین وآن

تا ظهور انوار کونی است واقع است در کمالات آنمرتبه خاصه از مطلق ولایت که
آنمرتبه مسمی است بولایة اولیا بر وجه کمال است وآن تا ظهور معارف ظلالی منحصر است
چراکه وصول این هردو مرتبه بحسب جذبه و سلوک است نه بحسب اجتبا و انابت نزول و فوق
ازان در کمالات آن هردو مرتبه مطلق ولایة که مسمی بولایة ملاء اعلی و ولایت
انبیا هستند و در کمالات مرتبهٔ نبوة نیز واقع نیست زیراکه وصول آن هرسه مراتب
من حیث الاصالت بخلاف وصول ظلیت بحسب اجتباست نه بحسب جذبه شتان
ما بینهما اگرچه امتیاز اجتبا من حیث تبعیت خواهد بود نه من حیث متبوعیه جناب
نبی را علیه السلام بتمام اصالت ومتبوعیت واقع است نکته سری باید دریافت
که نبی را علیه السلام مرتبهٔ کمالات خود بحیثیت الاصالت است واگر بعضی نوادر را
از امتیان از آنمرتبه من حیث الاصالت باشند نادر است والا بحسب ظلیت خواهد بود
شتان ما بینهما وانکه در حدیث واقع است اِنِّي لَيُغَانُ عَلَىٰ قَلْبِي فَأَسْتَغْفِرُ اللّٰه



فِي يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً أَوْ مِائَةَ مَرَّةٍ باید فهمید که از لفظ حدیث
ترجمه است بحجاب واقعه است نه بنزول وگفت که چون عروج مناسب بسط است
ونزول مناسب قبض اما تفاوت در کیفیات عروج وبسط اگرچه درین هر دو
اطلاق ظهور معنی برکمینوال مینماید آنست که باطلاق بسط شرط ترقی نیست چنانچه
باطلاق عروج شرط ترقی واقعه است وتفاوت در کیفیات نزول وقبض اینست که
در قبض بمرتبه پائین آمدن شرط نیست چنانچه در نزول شرط است وچون درین
هر دو مرتبه عدم حال است تفاوت یک بدیگر آنست که در نزول هرچند عدم حال بر
پائین تر باشد بی آرام نخواهد بود و در قبض هرچند بیکمرتبه باشد بعدم حال بی
آرام خواهد بود وگفت که خطره را وجود مثالی است وموجودیة آن بوجود خیال
متعلق است خواه خطره ذهنی بمکالمات نفسی هوائی باشد که ظهور آن بمقتضای عنصر
آتشی وبادی است خواه خطره بانتعاش محسوسات ذهنی باشند که ظهور آن بمقتضای

عنصر آتشی و خاکی است و این هر دو نوع بهیجان عنصر آبی بشدت بادی خواهد بود و عدم تعدیل هر چهار طبع عنصری خواهد بود قلة یا کثرة و برهانش منشأ که صاحب خطرات کثیره را آخر خشکی دماغ واقع میشود و خطره را مورد لیست و مصدر لیست و مظهر لیست و مظهر اما مورد آن دماغ است و مصدر آن سینه و مظهر آن دل و مظهر آن نور دل است و چون تعلق لطیفه خیال بمرتبه ثانی نفس روح که مسمی بروح است من حیث الظهور بیشتر واقع است از ینجاست که سیر در ویای منامات بنمودات مثالیه لطائف متنوعه خلقت مختلفه بدان لطیفه روانی روح مطلق است نه بالطیفه معینی ازینجا نکته در تعلق روح به بدن از ستر آیه کریمه درباب قال الله تعالی نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي بگفت نفخت فیه الروح او روحی او نکته دیگر ازینجا باید دریافت که سالکی نادر که مستعد با استعداد علم است بعد از عدم ظهور خطره ازان هر سه محل ظهور خطره را بماورای نفس ناطقه خود می باید و باید دریافت که ظهور خطره بحیثیت جلی است و صدوران بحیثیت خفی و وروده

آن بحیثیت اخفی است بحسب قابلیت محال مذکوره وشده قوة خطره بقوة
ظهور لطیفه وهمی متعلق است ونفس موجودیة آن گویا برای تعقل وتفکر است
هرچند آن ظهورات خطرات کمتر جمعیت بیشتر وبظهور علم لدنی قریب تر وبدانند
که اگر تکرار خطره برمر واحد است نفسانی است که کار او مراد خواهی است هرچند
نفی کرده شود واگر تکرار خطره برمورد انواع مختلفه است شیطانی است که کار او
محض اغوا است وگفت که تفریق الهامات رحمانی وشیطانی به تطبیق اوامر ونواهی
خداوندی بشریعت ماموره واضح است لیکن در اطوار مباحات باید دریافت
که اگر از فوق است واز پیش است از راست است اما مایل بچپ وعقب نباشد
رحمانیست واگر از چپ است وپایین مایل است نفسانیست واگر از عقب است یا
چپ است شیطانیست این چنین با الهام خبر حقانی معلوم شده است وتجربه آمده خواه
الهام هاتفی طور باشد یعنی از بیرون خود خواه قلبی طور بود یعنی از درون خود

و چون از کثرت طعام و منام و از بسیاری دیدن و شنیدن و گفتن طبیعت
از حد اعتدال بفساد می آید و بتوهم شتی می افزاید لاجرم اختیار کثرة امور مذکوره
چنانچه کثرة طعام و غیر آن ممنوع گشت و نفی مطلق خطره محال است لیکن چون
اطوار متفرقه با امر واحد پرداز د جمع گویند در هر مرتبه که باشند خواه در مراتب اذکار
خواه در مراتب مشاهداة و از مطلق خطره ترقی و وارستگی بر دوام بحسب تخلص
از متخیله است و آن متعلق بظهور وصول نفس حقیقة انسانی خود است که تنزل یافتست
مرخود را یعنی نفس عارف و اصل اصل را ای عالم و عارف بنفسه و بربه من حیث
الاصالة نه بظلیت اما ترقی و وارستگی از مطلق خطره بالکل از نفس متخیله من حیث
جمیع لطایف نفس آنعارف واصل را نیز با وقات نادر است که بشارت آن ظهور کمتر
ربانیست بظهور سبحانی متعلق و این زمان خلو متخیله علی حسب الاطلاق و الکمال است
والا او من فرد زمانه صاحب خلو متخیله را نیز که بحسب ظهور علم عرفان بالله سبحانه

بسرّ نفسی خود خلو متخیّله او را علی الدوام واقع است بحسب خصوصیات مقتضیاتی

ظهورات بعضی لطائف نفسی از توابع ذاتی وجودی نفس موجودیت خود دائماً

متخیّله در کار است خواه بوجه خفیّات تخیلی مراتب ذکر و عرفان و علم بالله

سبحانه باشد خواه غیر آن مگر که بهمدران اوقات نادره مخصوصه مذکوره گاه گاه

معطل زیرا که حصول تخیلی از کیفیات است هر چند الطف باشد و حق سبحانه محض بیکیف

اقدس است و همچنین سرّ نفس انسانی در تمامی ممکنات نیز بی‌کیف است که ظهور

سرّ حقانی است بمظهریت ربانی سبحانی تم اقتداره نکته باید دریافت چنانچه

آفتاب آئینه بحسب ظهور عکسی ظاهر است بحیثیتی که کانه هو واقع است هر عکسی که

باشد کثیفه خواه لطیفه آن آب مرائی بحکم صادقه عکس متحقق محکومه بوده گفت

این هم متحقق فرموده اند که علم تحقیقات اصلی صحیحه ادقه غامضه بتحقیق علم حقانی

بعلم لدنی اصلی بظهور نفس العلم بکمالات مقتضی الظهور المطلق بمرآت عرفانی

ازمرتبهٔ خفی سری ازشرف وصول کمالات ولایة انبیا بیت مرصاحب استعداد علم را

وبرهان ازاصالة علم حضوری وحضور علم اصلی مطلق بعلم لدنی اصلی شهادی ابدیت

کراین عالم علم لدنی اصلی حقیقی را دقایق کنه مسایل عقاید مقرره اسلامیه من حیث الاصالة

مبرا از ریب خطا مربوط ومضبوط محکمات حقیقه مناسبه قواعد مقرره مستنبطه نص وحدیث

بصحیح واقعه بصحت واقعی معقول عقلی مناسب نقلی بی احتیاج تحصیل علم کسبی بیانی

بعلم حقیقی بالله بصفاته واسمائه الذاتی الوجوبی التعالی وبعلم حقایق اشیا یعنی

خلق الله سبحانه بحقیقة الظهور الحدوثی وخفائه الکونی بعلم صحیح حرکه از ماهیت نفسیه

کما هی کما هو متحقق باشد واین فضل افضل محض فضل کامله اوست تعالی بتزیدت

مخصوصه قبول فضل محمدی علیه وعلی آله وصحبه واتباعه الصلوة والسلام اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ

عِلْمُ اللِّسَانِ وَعِلْمُ الْجَنَانِ فَذَلِكَ عِلْمُ النَّافِعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ

وعلم اللسان حُجَّةٌ لِبَنِي آدَمَ حدیث است وظهور فضل افضل مذکوره را که در فضلهای

کثیره یعنی در کمالات متنوعه کمال فضلی مطلقه سبحانی افضل است هیچ علمی و آیتی با
زهد و مجاهده از طریق عبادات و عادات شرط نیست الا اجتبا از کمال فضل بی‌نهایه او
تعالی و اگر بلو فرضا حیله و بهانه متخیل واقع باشد بکمال عجز و نیستی بنظر ذاتی و صفاتی
ظاهری و باطنی خود توفیق نگاهداشت علمی باید و این هم کما حقه کمال بود و بهر حال
هرچه بود از فضل او بود تعالی ما قدروا الله حق قدره ای ما عظموا الله حق عظمته
و دلیل تصریح است پس بهر حال سرانجام جمیع امال را آمال بمحض فضل حق باشد سبحانه
و گفت وقتی آخر شب در مسجد نشسته بودم و بعلم عطیات حق سبحانه حاضر و شاکر
همدران ندا کردند توجه کرده که بدین قبولیت رسیدی مسلوب الباطن چنان شدم
که هیچ جوابم نیامد اندک کلمه عجز بر دل ظهور پذیری گرفت و فی الحال آن هم مقبوض
شد هیچ نیامد که بگویم بعد از ساعتی خود ام فرمودند که هیچ بمحض فضل قبول شده
بعده قبض مرتفع گشت در خاطر گذشت این حفظ هم از عین فضل بوده لیکن

عجب اگر از کلمهٔ عجز هم مفهوض بنمو وند بس معلوم ساختند که این از کمال حفظ فضل ادب است
زیرا که عجز حقیقی چنانچه برحسب متقابلهٔ عظمت و قدرت آنحضرت شاید تعالی آن
از که آید و نیز عجزی که مستوجب ظهور این فضل عظمی باشد ازین هیچکاره و هیچ چیز ناید
برحمد بجا آوردم ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
نور بود احمد اندر خاک پاک ٭ بر گذشت از شیبهٔ افلاک پاک ٭ کان بالا فق
العلا من جمله کون ٭ تاب قوسین آمده نسبت دو کون ٭ بود ناری چون کر
ابلیس لعین ٭ سوخت از کبر و شده داغ جبین ٭ هر که او را فضل حق شد در ازل ٭
چشم بر فضلش مدار ذی خلل ٭ هر کرا فضلش بود ره آورش ٭ حفظ حق بی قصد
او شد یاورش ٭ هر کرا فطرت بود فضل اصول ٭ خواه ناخواهش بدارند از فضول ٭
مان ملا و چشم بر فضلش به بند ٭ هم ز فضل او بود همت بلند ٭ و گفت روزی مرا
ندا کردند لسانک سیفک وقتی ندا کردند مصرع دست او در کارها دست خدا است ٭

۸۸

و معلوم شد که این خبر در باب اهل آن منصب عظمی است نه در باب اهل کمالات
آن و گفت وقتی شب جمعه بعد از نماز مغرب در مسجد نشسته بودم درود میخواندیم
علمی سبز نورانی با سبز چتری نورانی طفیلی ظل علم محمدی علیه الصلوة والسلام
بتسلیم عطا نمودند که این خاصه تست که متوسلان تو در سایه این علم باشند بعده
وعدهای عظیمه بشارتهای کریمه واقعه شد نه که تفصیل آن طولانی دارد بعده معرفة
کره مجمل و کرهای مفصل عنصری بحقایق قواعد و ضوابط بعضی نمودات و مفهومات
از تخصیص خصوصیات حقایق و معانی مقرره مضبوطه بمدعائی متنوعه منحقق میشد و گفت
بعد ازان آنحضرت را علیه الصلوة والسلام در واقعه بر قله کوهی بس بلند در سرای
دیدم که بر افق بلندی قرآن میخوانند و مردم بسیار بعزم خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
راهی اند بسیاری از راه برآمد آنکوه غلطی کرده در پایین کوه در جنگل بس و بس مکروه
میروند و بعضی در همان جنگل حیران میگردند و بعضی برگشته بر سر راه برآمد آن کوه

که در کمر کوه واقع است در برآیند کان داخل میشوند پس بعضی بر سر برآمد و بعضی
در راه ازین سر تا اون سر جا بجا مینمایند بعضی متوقف استاده و بعضی روان
به تیزی و آهستگی مگر چند کسان که بر در آن سرائی گرامی رسیدند و سه کس از عظمائے
هذه الزمان در اندرون سرائی با ادب استاده واین فقیر متصل بساط آنحضرت
با ادب استاده اما هر چهار مایان برهنه صرف و بر سر او هر سه کس اندک سیاه موئے
و من محلوق صاف هستم آنسرور عالم صلعم باته بند و چادر بر دوش و دستار چه بر سر
لیکن هر سه تا کرسف سفید نمائی مسکینانه و من همان کتاب قرآن خامه رسول را با بشارت
او علیه الصلوة والسلام بر سر خود برداشته بهر دو دست گرفته در عقب آن رسول ام
راهی شده میروم و آن هر سه کس بجائی خود ماندند بعده معانی دقایق بعضی آیات و
احادیث من حیث الاسرار عجیبه غریبه صحیح صریح منکشف شدند و در وجدان حقیقی تحقیق
حصول مسائل ضروریات لازمی روزمره از عبادات و عادات هم من حیث تحقیق

اصولیه آنمسایل فقه بحسب تحقیق اکثر حقایق آن میسر گشت هرچند که محض امی عامی بودم

و قرآن هم نخوانده بودم مگر دو سه نسخه طفلانه فارسیی و آن هم فراموش شده بودند

و قرآن هم در خواب خوانانیده اند این واقعه چنین بود که روزی در خواب واقعه عجیب دیدم

همدران واقعه از حضرت رب العزت بتجلی صوریی حجابی صوریی منکشف گشت امر وا قع شد

که تو قرآن چرا نخوانده گفتم خداوندا تو قادری که حالا هم تعلیم نمائی فی الحال دستی بزرگ

از فوق بدیه آمد تا مارا از مرتبهٔ غایت حضیض بالا کشید و بهمان یک لحظه که درست مین

بدان دست معظم اتصال یافت تمامی قرآنرا از با بسمله تا سین آخر لفظ بلفظ تعلیم

صریح یافتم الحمد لله والمنه باوجود یقین معتقدانه گاه گاهی خدشه که

باستفسار کیفیت ختم حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که از رکابی تا برسیدن

با برکاب ثانی تعجب می آورد بتسکین مرتفع گشت اما از زبان فقیر که بعد از ان تا نیستر انی

واقعه شد آنخات حفظ قرآنی مخفی گشت و حفظ شریعت و اداب طریقت بترتیب غیبی

من حیث رعایة دقایق کمالیه مبدا اشتم وتا هذه الایام بهمانست و بر خوارق

عادات هیچ فردی مطلع نشد مگر بعضی از محرمان وگاهی که از اصابت ورد نیکی و بدی

احوال وراباد انی دشت وصحرا بر بعضی کسان واقع میشد بنوعی می بود که خود شان

هم میفهمیدند مگر بعضی احیانًا زیرا که باظهار مامور نبودم وچون مردم بیکانگان باوجود

طریقه وعادات محموده العلم که نصیب من فرموده بودند من حیث الجهل بغبار دیگر شیدند

ومرا صبر ذاتی تحمل ظاهری وباطنی خوب واقع میشد که هیچکس را بد دعا نمیکردم در نجه

هم نمیشدم بلکه از شومی نفس خود رنجه تر میگشتم وروزی مذاکره میشد صبر ملامتی که

در عمل بعزیمت باشد مقتبس الفیوض از مشکوة کمالات اهل ولایة انبیاء علیهم الصلوة

والسلام وصبر ملامتی که در عمل برخصت باشد مقتبس الفیوض از مشکوة کمالات اهل ولایت

اولیاست قدس اسرارهم وگفت پیش ازین ایام که ایام تحریر این رساله اند بمدت چهار سال

تا مدت دو سال هر دو قدم محمدی صلعم را بر سر خود همیشه می یافتم بعد از مدت دو سال

باوجود این سعادت روزی دست چپ مبارک آنحضرت عم بر دوش چپ من
ظاهر آمد آهسته آهسته در دو روز تا مرفق من ظهور کرد و بعد ازان دست راست مبارک
آنحضرت صلعم بر دوش راست من ظاهر آمده و تا سه روز آهسته آهسته تمامی دست
بازوی مرا تا منتهای انگشتان فراگرفت بعد ازان او ازان دست چپ کریمه هم دست
چپ مرا از مرفق تا تمامی فراگرفت لیکن از مرفق تا آخر این دست چپ درین فرا
گرفتن کمتر از وجب و بیشتر از مقدار سه انگشت و گاهی چهار انگشت و گاهی مقدار
پنج انگشت بازیاوه ازان دست چپ مبارک آنسرور گشاده مینماید و اکثر اوقات
تا بند دست مگر بعضی اوقات تا تمامی بعد ازان روزی وقت عصر در مسجد نشسته بودم
که یک طریقه غریبه ندایم کردند که همچنین تا بان روی مبارک توجه بکن همچنان مینمودم
که وجه مبارک آنحضرت عم بر روی این بنده ظهور فرمود و بس ظهور مبارک آنحضرت
معظم صلعم تا تمامی سینه مرا فراگرفت و وقت علم حضور با ادراک دقایق حقایق عالیه

اصلی کامله بکمال الکامل لعلم بالله رسوخ بر رسوخ وظهور بر ظهور در پذیرفت و
با وجود ظهور این همه تشریف وکرمت عطای آنظهور نورانی آن هردو پای مبارک
هم هنوز بر سر این فقیر احقر پیداست ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و بر هر شخصی که روئی دل بمهربانی قلبی می آید بروئی ظهور آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وبارک میشود واگر آن شخص در آن وقت بقابلیت متعد بظهور آن
ظهور کرام مستعد است آنظهور معظم را درمی یابد والا فلا وگفت ترتیب این فقیر در
خواب و واقعه باطوار مخصوصه ازان حضرت ویا از خلفاء راشدین ویا از فاطمه
الزهرا ویا از جبرئیل صلعم وسوائی تربیت اصحاب کرام از شیخ عبدالقادر جیلی ویا
از شیخ بایزید بسطامی ویا از خواجه بها والدین نقشبند ویا از خواجه محمد پارسا
ویا از خواجه علا والدین عطار قدس الله اسرارهم روحانیا تربیتی واقع شده است
واز دیگر مشایخ کبار فواید وتبرکات بسیار روحانیا یافته ام چنانچه از نسبت

حضرت

حضرت شیخ احمد جام و از حضرت سلطان ابراهیم ادهم و شیخ بهاء الدین ذکریا
و بهر بهلای و شیخ فرید شکر گنج و شیخ نظام الدین و خواجه قطب الدین و شیخ
نصیر الدین چشتی دهلوی و شیخ شرف الدین پانی پتی قدس سرهم و وقتی در جوار
قبر شیخ شرف الدین مذکور متوجه کمالات روحانیش مشغول متفرع بذکر حضرت
حق سبحانه مستغرق نشسته بودم بعضی عجایبها دیدم و همانگاه در استغراق همان توجه
دیدم که ملایکه کرام نام اولیاء الله عظام بر چیزی که کاغذ طور مینماید مینویسند نام
این فقیر را افضل الاولیا نوشتند و گفت چنین معلوم فرموداند که بحسب قابلیت
استعدادیه نام این فقیر عبد الله است که مربی من اسم الله است سبحانه و در اولیاء الله
هر ولی را اسمی از اسماء الله تعالی تخصیص مربی است من حیث التبعیت چنانچه هر نبی
را از انبیا واقع است اما ان من حیث متبوعیت بالاصالت است و درین مرتبه
متبوعیت بالاصالة نام محمد رسول الله عبد الله است که مربی آنسرور عالم بحسب آن

حقیقه مذکوره اسم الله است صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و سلم و بارک و کفت

وقتی آخر شب بیست و چهارم ماه رجب نشسته بودم که حضرت فاطمة الزهرا رضی الله

تعالی عنها بخبرهای خوب بشارت نمود و از حضرت حق تعالی افتتاح اسرار بعضی مسائل

خوب واقع شد و پیاله شرابا طهورا بنصیب ظاهر گشت درباب متوسلان خود نیز

درخواست کردم قبول شد و این مرتبه دومی بود و بروز آینده از همان شب بعد

نماز فجر بعد از اشراق بحلقه یاران طریقت نشسته بودم و حافظی از یاران رشید

قرآن میخواند سامع بودیم که همرا آن وقت آنسرور عالم وسیله امم ظهور و ورود نمود

و بر دو دست مبارک خود دراز بکشود و این فقیر را بمصافحه معظم خود سرفراز نموده

فرمود که هرکه از یاران تو بتلقی این مضمون یعنی هرکه از متوسلان تو مصافحه تو

بکند آن مصافحه بمن است و درین میان نور اجابت حضرة حق سبحانه بمظهریه هر دو دست

معظم آن حضرت وسیلة الخیرات ظاهر بود و دست راست مبارک خود را بر سینه این حقیر

۹۳

بتمامه مالیده و بر تمامی روی نیز و بر سر و بعقب برد بدآنند که این همه اظهار از
حسن کمالیت کرم کامله خویش است که بمچو این فقیر ناکس را که صریح مستجمع جمیع
قبایح است بچنین بی بهانه بنوازند آری مصراع باکریما کارها دشوار نیست فرد
داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست اللهم صل وسلم
وعلی محمد وآله وصحبه وتبعه اجمعین وگفت هرچه درین عالم از هستی و زندگانی
امکانی جسمانی روحانی جرمانی و نورانی و ظلمانی لطیفه و کثیفه از اطوار حق و نحوت
و امثال آن و حس و حرکت و خواهش و قوة و غیر آن واقع است همه از تاثیرات
مختلفات اندراجیه عناصر خاک و آب و باد و آتش پیدا است بظهور تاثیر جامعه
کره مجمل عنصری تبعی از بیجاست که بعضی حکما بحسب این کثیفات ادقه غلطی کرده
همبرین مذبذب مانده اند و بعضی دهریه شده اند و بسبب عدم قبول استفاده
توسط نبی علیه السلام از علم فوق بظلمت زعم خودی خود بازمانده اند و ندانسته اند

که همه تاثیرات اند ماجیه کره مجمل اجمل یعنی مجرد کره عنصری هم که نظر بسوای ظهور

طبیعی است ظهورات متنوعه مقتضیات صفات وجود وحیات وارادت و

قدرت حقانی ازلی سبحانه آنکه حقیقی است تعالی شانه چنانچه در قسم ثانی خلاصة المعیار ف

این حقایق هم مشروحاً مفصلاً واضح شده است و هم بسبب آن غلطی از نقص کنفی است

که بخلقت جن منکرند ومیگویند که همه تاثیر باد است بهر عجوبه بهر جا که ظاهر شود میدانند

که بتاثیر ظهور مخصوصه آتش و باد خلقت جن با بدان کثیفه خفیه حقیقی واقع است

که نسبت باین ابدان جسمانیه و جرمانیه بحجب خفای ظلمی لطیفه نفسیه خویش لطیف تما

واقع است وظهور انها بمقتضیات ظهورات قبول تاثیر تاثیرات مختلفه محال است

بقبول غالب صفت آتشی است بقبول ظهور شدیده و بقبول اغلب صفت بادی بقبول

ظهور شده پس بقبول صفت آبی و خاکی بقبول ضعیفه مغلوبه و بغیر از وقوع این شرائط

مذکوره وقبول هوائی ظهور وخلق جنیان محال است وظهور ایشان اکثر بصور مثالیه است

و قوت ایشان بس زبون است و ایشان را حس کردن باثبات نظری همتست

و راندن ایشان هم با استقلال همت آسانست و گفت صفت دوبینی احول که

بقسم نظری بغلط مشهور است بعضی گویند که دومی احول در مغز احول پیداست

و بعضی گویند در هوا با حول هویدا است و بهر دو وجه منظور ثانی را موجود

موهوم خوانند و بنفس امری خارجی ندانند گوییم که دوبینی احول صادقست

نه کاذب و نه موهوم و بدان نقصانی نه بلکه اگر نقص علمی نباشند این هم از

ظهور کثرتی کمالات مکمل صاحب نظر است اگر بعجز نباشد و سرش اینست که غلطی

احول بدو والی است نه بدوبینی زیرا که من حیث حقیقة واحد ناظر واحدست و نظر

واحد است که ظهور صفت بینائی ناظر است و منظور نیز واحد لیکن اگر از محال ظهور خود

نظر بطور مستجمع بطریق واحده بوجه جمع بر منظور میرسد منظور بظاهر بواحدیة

در نظر پیدا باشد و اگر از محال ظهور خود بحسب تفاوت حال محل ظهور خود یعنی چشم

نظر بطور مستغرق بر منظور میرسد منظور بظاهر باثنینیت هویدا گردد فافهم

یا اخی از نکات اسرار صحیحه صریحه قریب الافهام از کشفیات حقایق عالم کشف

خلق که حقایق ظاهر صوری نیز چه دقیق اندیشی نمونهٔ حزواری بود مثل مشهوراست

بیت بس کنم خود زیرکانرا این بس است ؛ و حقایق کنه بود و نمود موجود

اشیا بنشتر واضح خواهد شد انشا الله تعالی و گفت درین طریقه علیه اقرب طرق

چنانچه حضرت خواجه نقشبند فرموده است قدس سره وَجَدْتُ طَرِيقَنَا أَقْرَبَ

طُرُقٍ إِلَى اللهِ ونیز روزی درمیان نماز سنت و فرض وقت فجر حضرت غوث

الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره درباب حقیقهٔ کمال این طریقه علیه نقشبندیه

باین فقیر فرمودند که قرب خدای سبحانه وتعالی برابر این بهیچ طریقه نیست دیگر

واین فقیر با آخر کار خود بعد از سلوک و سیر و نتایج دیگر از بعضی سلاسل دیگر

بسلوک و نسبت جذبه و آگاهی این طریقه علیه بتوجه خاصهٔ مخصوصه حضرت احمدیه

شیخنا و مولانا قدس سره که مظهر کمال اکملیه این طریقه بوده است ترتیب
یافته است در آخر احوال بنهایت مقام خود آنچه برائی ارشاد مخصوصه اینطریقه
بوجه مخصوصه را که بتلقین غیبی بتوسط فیض روح محمدی علیه و علی آله و صحبه و تبعه
الصلوة والسلام برای بعضی برگزیدگان خاص ازلی از طلاب طریقت علم
بالله که بطریقه اقرب طرق بسرعت سیر احسن طریق آن محبوبان مجتبیان
حقیقی مجاز و بان باطنی سالکان صوری اعلی اقصی اصلی نصیبی اصلی حقیقی داشته باشند
باین طریق که بسلوک یادکرد قلبی بمحفوظیت از ذکر بمعده و دم بتاثیر یادداشت
بسیر توجه بتقدیس بحت سبحانی بمجال مظاهر لطائف سته انسانی بوجه جلی مخصوص
متینه یا موقوف بوجه خفی مخصوص تضمینه قصدا او بلا قصدا نظهور یادداشت قلبی
بسد راه تلوینات باندک مدت بسیر خاص جذبه کامله تضمینی بدان سلوک شامله
بشهود مسمی بمظهریه اسم ذاتی که در جمع شهودات اهل مشاهده این شهود بتصدیق

نقلی و عقلی بحجت عقیدهٔ ماموره چنانچه واقع است لیس الاسم

غیر المسمی این دلیل معتقدهٔ ماموره مبرا از ثنائیه و مضان شیطانیت ا

بعد از آن بسرعت ترقی بوصول اجتبا بظهور افضل ظهورات بحقیقه معنی اسم الظاهر

و اسم الباطن کما قال هو الظاهر هو الباطن سبحانه که بواسطه تجلیات جمیع

تلوینات کسیفه لطیفه که باکثر الوقوع نصیب مبتدیانه و متوسطانه و منتهیانه مصطلح

اهل زمانه واقع اند اگرچه بعضی آنرا از ثنا وانی خود من حیث لطائف غیر مفهومه

بادراک ناقصه خود تجلیات محبوب حقیقی غیر شانه بالاصالت نامند و بظلیت آن

نادان مانند و ما ورای آن شهود خاص هم که آنرا ظهور مشهودیت مسمی بمظهریه

اسمی گفته شده و آخر آن ظهور را ظهور مشهدیه نور ذاتیه بکیف مسمی بمظهریت مرآت

نور الاسم ذنامیده اند بوصول سری بوجه قوة بظهور شدت قوة صحیحه تکمیل مرحبه

ایمانی و یقینی به بحیت محض لتشرف ظهور حضرت اقدس تعالی سبحانه بظاهر اظهر کمال

۹۶ وقت زید خیره بانیقدر رونق اسلام و دین اپروری درین ایام مقدمه ظهور
حضرت محمد موعود است چنانچه درحقیقه ظهور وجود این فقیر معارف و علوم غریبه
در حقایق اسرار عقاید ایمانیه که بصحت قبول بموافقت نقلی و عقلی واقع اند
چنانکه بالا مذکور گشته است و خدمت این بادشاه وقت زید خیره که سند مهدوی
دفع شدایذ بعضی اسباب شدایده مهلکه که بالقائی غیبی ازین فقیر واقع شده اند
چون در خیال بعضی مردم محمول برخوش آمد نمودند به نیت دفع بدظنی آنها نوشتن
و گفتن موقوف کردم الغرض طالبان حق عقیده دارند که محمد موعود اند
و نیز وقت ظهورش نزدیک رسیده است رضی الله تعالی عنه وازین کمالات
تعجب نکنند که اگرچه این فقیر تصرف برکسی نمیکند و بخود جزبه نمینماید بنا بر آنکه بخداوند
سبحانه وعده واقعه شده است که من تصرف بجذبه اختیاری ترک کردم و توهمان
کسی را بمن متوسل سازی و بر توسل من ثابت داری که البته بقضائی مبرم وی از مغفوران

بمدت قریب هفت سال نصیب شده بود بتوارشاد هردو مرتبه جامعه بکمالات

متنوعه بمرتبه روحانی روح این فقیر را مامور فرموده بودند و آن کار چند مدت

از اقطاب متعدده متنوعه قطبیت ارشاد و از تابعان این فقیر به نیابت موزه

می آمد همچنان درین ایام بحسب تقاضای کمالات خلافت که فی الحقیقه این خلافت

آنست که بفقر عظمی حقیقی است بتوسط سری با مرکل توسط ساخته است صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وتبعه وسلم وبارک چنانچه از حضرت تعالی و از ان حضرت

توسط خلقت جمیع عالم صلی الله تعالی علیه وسلم قریب به بیست کس را از اولیا

او سبحانه ازین معنی مع کمالات دیگر تا حال خبر شده است و گفت چند مرتبه که

برای صحت این علم بالله که در اوآخر حال نصیب شده است و برای خدشات توهمی

بعضی منکران نامنصفان و برای خیر عاقبت خود و برای خیر عاقبت همه متوسلان

ماضی و حال و استقبال خود و برای آنکه هر همه در زمرهٔ اولیاء مقبولین مقربین محشور شوند

بحضرت رب العزة باستدعا فهم خود درخواست کردیم این آیات کریمه ظاهر

نمودند وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم

طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون

یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا

فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین واذا ما انزلت سورة فمنهم

من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا

~~فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا~~ وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم

مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون هو الذی جعل الشمس ضیاء

والقمر نورا وقدره

منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق

یفصل الآیات لقوم یعلمون . ان فی اختلاف اللیل والنهار وما

خلق الله فی السموات والارض لآیات لقوم یتقون . ان الذین

٩٨ لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحياة الدنيا واطمانوا بها والذ
عن آياتنا غافلون . اولئك ماويهم النار بما كانوا يكسبون
ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات يهديهم ربهم بايمانهم تجري
من تحتهم الانهار في جنات النعيم دعويهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم

وگفت روزي درسواري درشان علم اين فقير اين آية كريمه الهام فرمودند
يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم

يعني در هر مرتبه كه باشند اى كه مراتب امر خلافة يا در مراتب امر امامت وامامة
مشتمل است بر مراتب امر علم لساني وهم بر مراتب امر علم جناني وگفت كلمني
ربي بعد الترجمان بالقاء الجلي وجود كما اى ظهور دحجة بالغة وكلمني
ربي بغير ترجمان بالقاء الخفي في كلام اي لحقيقة الحق

يعني لثبوت العقيدة باثبات حقايق العقايد والبطلان الباطل اى لرفع ال

ينعم

بارتفاع المتشابهة من العقايد وانت الامي ثم قال طرتفنكت محمديه لتكميل هداية

لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وگفت از جمله جهل و شش سال عمر تا حال

در نیمه ده بیست و چهار سال که بخطاب هدایت طریقه علم بالله گذشته اند آنچه از

عجایب و غرایب از بعضی کشوف علوی و سفلی و از نصب کمالات کمال قطبیت

متنوعه و از مراتب غوثیت و از مراتب امامة و خلافت نصب من نموداند بتفصیل مفصله

آن کتابی دیگر مخصوص باید اما از حقایق این مناصب عظمی و درجات علیا من حیث

تحقیق خصوصیات آنها پاره قسم ثانی در کتاب خلاصة المعارف مرقوم شده است:

ای برادر از این خرابات هیچ اهل فطرتی انکار نکند زیرا که از فضل حق سبحانه هیچ

تعجب منکرانه نکند مگر جاهلی چرا که اگر خواسته باشند مثل من بهر ناقصی هیچکاره خواه

بجلا خواه بجفا هر چه خواهند بدهند خواه بر خلایق هم ظهور آن خواسته باشند خواه نی

و از ذکر پاره خارق عادات جای تعجب اصلا نیست که از غیر مومن واقع میشود اما در ضمن

این

این همه مذکور حکایت نیتی است صالحه بجوهت خداوندی خرشانه یعنی که چون
تصنیف این رساله برای فرزندان یکانکان حسبی ونسبی است وطبایع مجبول برآنند
که سخن یکانکان ومخلصان منتشر موثر می باشد بس عزیزان صادق الاخلاص بیچ
بینی وکجروی خلوص صفائی فطرت خود را بظلمت بی اعتقادی وبی اخلاصی وظلمت
اثر بیکانکان مکدر وبرهم نکنند که مقرر است چنانچه از خواجه عبد الله انصاری قدس سره
آمی آن حیث هر کرا خواهی بر اندازی با ما در اندازی واظهار این کلمه نیز از شفقت است
والا هیچ پروای نیست بزرکی فرموده توحید چو آفتاب تابان شدن است
زین شپره طبعان چه هراسان شدن است کر خلق نیست حاجت عزلت نیست از کور چه
احتیاج پنهان شدن است یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید وچون سنت خداوندی
سبحانه در عالم اسباب باسباب است کما قوله تعالی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ
مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا ۰ ۰ ۰ ۰ پس هادی سنت رحمتی علیه الصلوة

والسلام بحفظ ترتیب به ترتیب آمد لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبدِیلاً
نص صریحیست پس امید انکه برادران عالی فطرت بغموض عجایبات از دریافت غرائبات
این کلمات بهمت مراتب اقصی بمقصد اصلی حقیقت رغبت ترشوند و از مخافات ونازکیهای
مراتب طریقه متنبه مانند وامید وار کمال اکمل هم باشند ومن الله التوفیق
والاجابة منه نجام وگفت به نسبت احسن سلوک این راه عظیمه محبت ذاتی انجموب حقیقی
تم کماله بحق ادای حقوق آن در حسن ادای اطوار واوضاع همیشه خود را ناقص
انقص می بهم قوله تعالی مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدرِهِ مَا عَظَّمُوا اللهَ حَقَّ عَظَمَتِهِ بر حال خود مدام
می بینم ــــ با کریمان کارها دشوار نیست ٭ وحسن سلوک درین راه بنظر انحصار
اوقات بر وقت نفس حال با نقطاع امال بتدافع تخیلات خیال باقصار افکار بخشوع
وخضوع باادب ونیاز بیقین حضور جلالت وعظمت و قدرت الهیه رب العالمین معبود حقیقی
جل جلاله بنعم یعنی بعینی کانک تراه بعجز ونیستی حال ظاهری وباطنی بعبادت مرضی بزهادت

از هوا برضا بقضا بحسن عمل عزیمت طریقت راحصت مرشد کامل بکمال معارف و علوم

اصالت ضروریست زیراکه بی آن بتعلیم غیبی به تربیت لاریبی بعلم لدنی صحیحا حصلی

نادرست و حکم مر اکثر راست نه نادر را زیراکه نادر نادرست و اکثر احوال لاریب

غزل پیمانه نوش سحری در نوش نیش دارد ✿ در حفظ حال مشرب رندانه کیش دارد

قطع کمال دارد از ماسوائی دلبر ✿ تفریق خویش خود را هم سایه خویش دارد ✿ سیار

هر دو عالم در لمحه بکامی ✿ پائی بکون بدامن در خانه خویش دارد ✿ عامی نما حکیم

نشنیده راز دوران ✿ آئینه باب حکمت از شانه خویش دارد ✿ مفلس نما غنی

دامن بپا کشیده ✿ صد لوع کنج خانه ویرانه خویش دارد ✿ امی لسان بظاهر

عالم جنان بباطن ✿ اسرار کون و امکان عرفانه بیش دارد ✿ رازفشای راز

دم کش بکلام زیرکانه ✿ اسرار عشق گویان افسانه بیش دارد ✿ و گفت قوة

تاثیر صفت جذبه و اکاهی خواه درست بود که از صحت و استقامة صراط مستقیم بهدایت

امالت است خواه ابتر که از علت و ذلت صراط مستقیم بضلالات ضلالت است در
متوجه الیه از شخص متوجه در صحبت خواه و رغبت بر قدر شدة قوة و ضعف قدر
قوت آن شخص متوجه است اگر قابلیت قبولیت استعداد متوجه الیه نیز در کار است
و اگر شخص متوجه صاحب اجتبا بکمالات جذبه اند با جیه ضمنی آن اجتبا یا صاحب جذبه
بکمالات اجتبا مخفیة ضمنی آن جذبه که صاحب حضور و آگاهی اصلی با لاصالت
کثرت او قلة خواهد بود یا فته شود بهتر که موثر سعادة عظمی است و الا اگر نسبت جذبه
و آگاهی بکیفیات و مواجید ظلالی است از ان صحبت بر هیز بهتر است که طالب حق
از نقص چطور بکمال خواهد رسید زیراکه مبتدی و متوسط را مبداء و توسط
جلی فیض نسبت شیخ است بتوسط خفی فیض عام از کمال هدایت محمدی علیه الصلوة
والسلام چراکه او صاحب و عارف ظهورات ظلالی است و منتهی را مبداء و توسط
جلی فیض خاص از کمال هدایت محمدیت علیه الصلوة والسلام بتوسط خفی بمنتهای همت

مرجع حقیقه انسانی شیخ که محبوب حقیقی است سبحانه و اگر منتهی اکمل مرتبت ۱۱۱

توسط سر شیخی شیخ است که بتوسط سر مندمجه اذن مسلسل ارشاد و هدایت رسالت

مصطفوی محمد مجتبی صلی الله علیه وسلم واقعه است شَانٌ مَا بَیْنَهُمَا ازینجا نکته

سر مشیخت مختلفه مشایخ توان دریافت ومن حیث مدرکات اسرار مخصوصه بود

باشد که بعضی در کمال هم بتوسط شیخ قایل اند وبعضی در کمال خود نفی توسط

شیخ کرده اند امامن حیث حقیقه اصلی توسط محمدی صلعم بعلم این فقیر همه را

بهر حال همیشه باقی است کما قوله علیه السلام مِنْ نُوْرِیْ وَاَنَا مِنْ نُوْرِ اللهِ وقوله تعالی

لَوْلَاکَ لَمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوْبِیَّةَ وآنکه بعضی را ازان مکتوب حضرت شیخ ما

قدس سره نفی توسط مطلق مفهوم میکرده بل آنجا مراد نفی مرتبه است از مراتب توسط

مطلق و آن مرتبه ایست بمراتب مثبت الحجاب دون آن مرتبه که بمراتب مرتفع الحجاب بود

چنانچه ازان مکتوب اول حضرت شیخ ما هم صریح پیداست که خود را بس رو محمدی گفته اند

مگر کسی بسکر وقت گفته باشد و گفت که وقوع و حصول قوت برای ظهور نسبت

جذبه واجتبا واگاهی شهود وحضور قلت طعام و قلت منام وعزلت از

مشغله خلق بسیار بسیار کار کرامت ازینجاست که مبتدی ومتوسط را ریاضات

شاقه مضر گفته اند و گفت من که یاران خود را اول تحریص بعلم ظاهری میکنم

وبعد ازان بوصول وظهور قابلیت استعدادیه مقتضی الظهور علم لدنی اصلی تکمیل

حقایق اسرار توحید مسائل ایمانی سعی می نمایم وپیش از حصول و وصول علم حضور

امراتب منتهی اصلی اعلی از مجاهدات شدیده منع میکنم وبعد ازان رخصت مینمایم

سرش آنست که مذکور شد و گفت که اهل ریاضت شدیده را عزلت ضروریست که

صحبت خلایق مضرست و گفت که خلوه جلی وخفی محبوب جمیع انبیا و اولیاست

علیهم الصلوة والتسلیمات واگرچه در دعوت بخلق من حیث خدمتکاری باطاعت

بحسب امر مامور در اواخر حال متکلمان از خلوت جلی کمتر میسر می باشد اما آرزو مینماید

اَلْعُزْلَۃُ مِنَ الصِّدِّیْقِیْن صریح واقع اشده است اگرچه بقطع صحبت خلایق عزلت دایمی بهتر چنانچه بعضی اکابر قدس سرّهم بر دوام اختیار صحرا نموده اند وبکوهستان گریخته اند ویا از زاویه خود برآمدن ترک کرده اند و برخلوة اربعین وعشرین وعشره وکمتر ازان هم بنابر عدم تیسر عزلت دایمی بالضرور باختیار طریق تبرکا قانع شده اند وگفت خلوة معروفه را شرایط اند اول تجرد از دنیا وبیرون آمدن از ملک خود وغسل کردن بنیت مردن وخلوة خانه را لحد خود انگاشتن وطهارت کامله وثوب پاکتر ومصلا با نضافت خلوة خانه تنگ وخالی از رخنت ورو بقبله وتوبه بسوی حق تعالی خالصا مخلصا از ذنوب خود بندامت وبکا وتضرع وبخشوع وخضوع وترک حسد وحقد وخیانه وغل وغش وجمیع بدخوی صوری ومعنوی وسعی بانتفای جمیع صفات ذمیمه ذاتیه نفسی وترک حرص وطمع وجمیع هواهای دون حضرت حق سبحانه ودوام وضو که وضو مظهر نور است زیرا که نفس طهارت مظهر

نور است و صلاح مومن است و اختیار صوم که الصوم لی وانا اجزی به

و محو صفات حیوانیت بصوم واقع است و تقلیل طعام و منام ضروریست که شیطان

از مومن گرسنه بگریزد و عدم آزار و تشویش گرسنگی را حبس بهتر است و این حبس

مخصوص است و عام و سر این حبس را بعضی از یاران این فقیر محرم اند و باید که چنان

خلوة نکنند که مردم را زیارة کنند زیرا که لازم است که از دیدن و شنیدن و گفتن

آفات باطنی از خطرات کلام نفسی و نقوش مثالی بخیال و غیر آن از بلیات وهمی

بهدامی آیند والا در چنین خلوتی خوف شهرة است و در شهرت آفت که باید که

نماز بجماعت گذارد و اگر خوف شود تا از صحبت خلایق از خلوة بیرون نیاید

باید که با یکدو سه کس اگر قادر باشند بهمانجا جماعت کنند والا خوف آن باشد که مبادا

نماز فوت شود چنانچه حضرت شیخ بها والدین ذکریا هم چنین گفته و هر که بر جماعت

قادر نیست و در جائی است که کسی او را نمی بیند و نماز را با واجبه مستحبه با تمام

قواعد ارکانی بتعظیم بدنی و جانی بافتقار و انکسار بخشوع و خضوع جسمانی و روحانی

تمام ادا میکنند خیلی مقبول است و بدوام سکوت بنفی خواطر با ذکر دوام با مراقبه

دایمی باشد و از خلوة خانه بیرون نیاید مگر بضرورت آب استنجا و غسل و وضو یا برای

قوت که بجهة سد رمق باشد و باید که از ورود وظایف و دعوات و تسبیحات ماثوره

و از ورود و خواندن غافل نباشند اگرچه طالب محض ورود نباید بود و لیکن اگر تواند

بعرفان حقایق اشیا بعلم حضوری بنفی اثبات هستی غیر حق سبحانه بتوجه حالی بحضور رب

متعالی و اگر نتواند باستحضار یا خفی سری کلمات خود را مظهر کمالات کلام مطلق

سبحانی انکاشته میخوانده باشد که اینچنین خواندن دعوات و مستحبات از قران و حدیث

مقتضی فواید و نتایج کثیره از محبت القربیت تعالی شانه و وصول این دولت

بمحض فضل صمدی رحمانی رحیمی سبحانه حقانی است از حبیب الرقیب جل سلطانه عم احسانه

تم برهانه و باید که اعراض برخدا و ند نکند سبحانه چنانکه هرچه بروی آید از قبض و بسط

ودرنج وراحت وصحت وسقم وکشایش وفروبستگی راضی باشد وتسلیم کند

ونیز اعتراض بر شیخ نکند یعنی هرچه از قول وفعل وحال وصفت او را بیند وچون وچرا

نکند وبکلی خود را تسلیم ومتصرف او دارد وخطائی او را بهتر از صواب خود داند

ازینجاست که حضرت صدیق اکبر گفت رضی الله تعالی عنه   سهو محمد

صلی الله تعالی علیه وعلی آله اجمعین وباطن خود را نفی در باطن او بداند که گفته اند

دو دل یک شود بشکند کوه را   پس دل قرآن که سوره یس است

ودل شب که در اوائل نیمه آخر شب است ودل بنده مومن چون بهم جمع شوند ظلمت کجا ماند

واگر با اینهمه با دل چهارم که بنفی بودن در باطن شیخ میسر است جمع شود نور علی نور

وباید دانست که سران مصرعه مسطوره منبع جمع خاطر است یعنی دو دل که مخلص چون یک دل

شود کار همت بسرانجام کمال رسد باید که بر خود مثل بیضه انگارد چنانکه اگر بیضه قدری

از تصرف مرغ بیرون آید گنده شود وازینجاست که انکار شیخ حرام گفته اند وطریق نگاه داشت

ادب شیخ بیشتر مذکور خواهد شد انشاالله تعالی و باید که هرچه بمدح و ذم از خلق
آید فربه و لاغر نشود و یقین داند که اگر کسی را چنین استغنا به یقین پیدا آید
که بهیچ وجهی از خلق رنجه نشود قابل مقبول نفیس عظیمه گردد و تحقیق این حقایق که بعدم
رنجش منوط اند در خلاصة المعارف در قسم ثانی واضح گشته است و اگر با این همه بنظر
بصحبت برادران و یاران هم طریقت باشد خلوت در انجمن راست آید و اگر شرط نفی
بودن یک بدیگر را رعایت کند و خدمت خلق الله را بر حسب استعداد خویش بهترین
وجهی برگزیند بحکم انکه خیر الناس من ینفع الناس این بهتر بود که درین صحبت این فواید
زیاده بر فواید خلوت آمد و نیز از بعضی خطر و خوف رهائی یافت که در خلوه بهر
آفت پس مرد سلیم الفطرت صاحب همت عالیه از چون و چرا ابناء زمانه وارسته واز
واز جملگی ضلالت هواهای نفسانی گذشته چشم دل بران داشته که دی روز نبودیم
و فردا نخواهیم بود پس امروز هم خود را نابود انگاشته با حسن عمل یعنی بتمامی ترک هوای

غیر حق سبحانه بتعظیم توجه بحضرت حق سبحانه بنوعی که توجه هم نماند بقطع کامله
جمیع تعلقات صوری و معنوی به پاکی شامله از جمیع محدثات ظاهری و باطنی
بترک صحبت بیگانگان بحسن ادای امر قرآنی وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا
باختیار صحبت ضروری یگانگان بحسن رضای حکم قرآنی فَادْخُلِي فِي عِبَادِي

وَادْخُلِي جَنَّتِي

بر طبق قول حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره که فرموده با خالق
چنان باش که خلق موجود نگرفته است و با خلق چنان باش که نفس وجود نگرفته همگی
عمر را نفس حال شمرده از تفکر ماضی و استقبال گذشته نقد وقت غنیمت دانسته
باستغراق محبت ذاتی بفهم دقایق حقایق نکته بی اسرار آیهٔ کریمه إِنَّ الصَّلَوٰةَ
تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ بقطع نظر جمیع مراتب ادنی و اعلی بجمیع
خواطر بجمعیت کامله بجمع همت بمطالب واحد حقیقی اقصی بنوعی که نفس چه که بنفس خود هم
شعوری نباشد غیر از حضرت الله تعالی علما و عینا بهیچ بصیرت هیچ نماند چنانچه با ثبات

معروفه بصلوات مخصوصه قیام باید داشت همچنان بذکر الله سبحانه بحفظ اداب

مذکوره باستلزام دوام بتمامه مشغول ماند وگفت که اختیار عزلت از خلق و ترک

طعام و منام و لباس و کلام بتعین وقت سهل کاری است که نظر نفس به بهره وری

امال باقی است مرد عالی فطرت باید که عمر خود را لو فرضا اگر عمر ابدی باشد یک روز

بلکه یکساعه بلکه الواحد الکالاشنه ترک هوای خوراک و خواب و پوشاک و تکلم

صحبت خلق بهمه عمر اختیار کند لیکن ترک اعظم که هوا بما سوا حق است سبحانه چنان

باشد که چنان چه ترک اختیار خواب و تکلم و خوراک و پوشاک و صحبت خلق کند همچنین

از خوف هوای نفسی که مبادا در زمانی بنام رضی واقع شود ترک اختیار امور متقابله آنهم

که بیداری و سکوت و گرسنگی و برهنگی و عزلت از خلق است نصب عین سازد

اگر چه این هم اختیار است پس درین اختیار هم خوف هوای نفسی بید است زیرا که تفرقی

قلب از نفس از اهل قلب سلیمه نیست و عارف بالاصالة بحقایق اشیا نیست مگر که توجه

شهود توحید وجودی بشهود وحدة در کثرت هست و از افراد اهل نفس مطمئنه
حقیقی نیست چراکه فردی از مقبولان حقتعالی که چنان خواهد بود نفس غرضش برعز بمیت
خواهد بود و این تحقیق نفس عزم بعزیمت جایی دیگر مرقوم شده است فلاجرم بعدان
ترک تمامی از هوائی صوری جلی ظاهری نفسیه هرچه ضروری با مرماموره باشد
قبول نماید و هرچه پیش آید قبول نماید و بموجب ملاحظه عمل عزیمت گزیند و تضرع
و افتقار حقیقی اگرچه بوجه حقیقی چطور میسر شود بهر حال بوسع امکان ظاهری و باطنی
چنانچه بالا مذکور شد بر دوام باشد پس چنانچه این تعین بلا انحصار وقتی بعزم
صادق باشد امید هست که همچنان عنقریب بفواید و نتایج بکمالات کمال حقیقی استفاضه
و استفاده و استکمال از بره دهٔ غیب بفضل موهبی بافاده و بافاضهٔ حقایق سبحانیه
رو نکشاید و غنچهٔ امید بشگفتگی آراید و گفت که عالم بودن و عارف شدن درین کارخانه
خلقتی سرکاری و برسرکاری بودن هست چنانچه هرافریده برسرکاریم و سرکار نیست

وعاقبت خیر همه کسان مبهم است لیکن امید فایده و نظر نفع بیشتر مرکسی راست که

با وجود کمال معرفت و علم کمال راضی و مرضی از حق سبحانه صادق باشد با استغراق

کامله بحضور صادقه نفس امری بحق تعالی و **گفت** که ریاضت را و اخفای ریاضت را

وبهترین اوقات برای عبادت و در جمیع ساعات روزانه و شبانه و چنانچه در قسم

ثانی خلاصة المعارف مذکور نموده شده است باین فقیر حقیر از عرفان بعض

حقیقت از بعضی عادات و عبادات و احادیث آنسرور صلی الله تعالی علیه وسلم

بالقاء موهبی رحمانی تلقی کرده اند اگر تفصیل آنرا اینجا گنجایش نیست لیکن پاره وا

نمائیم چنانچه ترک دنیا بحیله مخفی چنانچه کر از کثرت انفاق وی تعلق آن هیچ نماند

و ظاهر شود که چیزی نمیدار دیا نمی یابد و بفوا غناء نی از محتاجات بمعیت جهان باشد

که هیچ مالی و کمالی ظاهر نشود و بداند و تارک صادق بصدق حقیقی جلی و خفی همان

سرور عالم است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم زیرا که ترک بعد ملکیت جزئیست

ومخصوص او را علیه و علی آله الصلوٰة والسلام از حضرت ملک الملک حقیقی
مخاطب کرده اند انا و انت و ما سواک لک خلقته لاجلک پس او گفت
انت و انا و ما سواک لک ترکته لاجلک پس فی الحقیقه غیر آن سرور
دیگران همه من حیث حقیقه خفی تارک هوائی خود باشند نه تارک ماسواء غیر هوای
چراکه دیگر از اماکلت هیچ چیزی نکرده اند که ترک نمایند و رزق هم بحقیقت مبرم
بمعنی خفی هرکسی را همان ظاهرست که مصروف وی شد والا بحقیقت خفی موهوبست
و رزق مبرم ترک نتوان کرد پس دیگر همه تارکان بوجه صوری جلی صادق باشند
و آن سرور مجتبی عالم هم بوجه صوری جلی و هم بوجه حقیقی خفی تارک صادق
اصدق باشد علیه و علی آله وصحبه و تبعه الصلوٰة والتحیات والتسلیمات قوله علیه الصلوٰة
والسلام الفقر فخری پس گفت از نبوة و غیر آن چند اسامی بر زبان مبارک آورده
چنین او امنو و براین و آن نمی نازم برین مخا نازم که حق تعالی مرا فقیر ساخت اینجا از کمال ظاهر فقر

او عم هم باید دریافت تا دانسته شود که بکمال فقر حقیقی او چه گمان برده شود و

روشن ظاهر شد علیه الصلوة والسلام همچنان بود که با وجود قدرت تصرف بر اموال

اسباب هیچ تصرف خود اختیار نکرده و بفقر صوری اختیار خود ساخت علیه الصلوة

والسلام و دیگر از آداب معیشت اهل فضل بفقرا و اغنیا بیشتر بیان نموده خواهد شد

انشا الله تعالی و بحیله خوف مرض و زیادتی آن و یا بحیله کراهیت در اطعمه مرغوبه

مرغوبات و مستلذات نفسی را نگذارد و نیت خفی آن وجهی باشد که ازین خوراک

و پوشاک دیگری بیاساید و نیت جلی این وجهی بود که مباحات و احسنات از آخرت

بدنیا عجلت کنند و اختیار محرومی ازان برای دوستان باین معنی که اگر ایشان

بیابند و برخود صرف کنند یا ترک کنند در هر دو معنی ملاحظه خوف سرور نفس انسانیست

پس آن بهتر که هر چند بیابند و صابر باشند و فعل ایشان در اخذ و ترک و منع و عطا

و فضول و امساک در میان نباشد و آنکه آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام

الفقر اولی للاصحابی والمال ینفع لمن بعدی درینجا نکته ایست باید دریافت

که آن قول ثانی نه ترغیب آخرین ای ملحقین بمال است بلکه درین حدیث لطف

مراتب اهل استعداد مختلفه است تا هر که استعداد صابر بر فقر دارد گویا داخل

صحابه است رضی الله تعالی عنهم که استعداد مضطرب دارد و داخل آخرین است

ازان متقلبین را چنین پس او نهار را مال نافع گفت و وقت تفاوت اطلاق لفظ

نافع و اولی را بر هر دو محل باید دریافت و زیاده برین در افعال و اقوال

در قسم ثانی خلاصة المعارف واضح شده است **ابیات** همین یک پارچه کی

دیرینه بهتر ❁ همین یک لقمه کی سکینه بهتر ❁ رضا را پاکی دل از هوا به ❁ لقا را صفای

آئینه بهتر ❁ جا کجی روز و شب بروز و شبم ❁ تو کجی خرج از برائی دلم ❁

بی ضرور این برین بحسب ضرور ❁ هر چه باشند با مرب شکور ❁ بلکه نظر انتظام

و جهل جبلی ❁ و ضعف بشریت خود داشته هر چه پیش آید هم از کرم او سبحانه و انشه

منتظر جود و حفظ و بدایة و عفو او بوده مدام نظر بفضل او باید داشت ❁ علم
برخوان نعیم تو خداوند کریم ❁ مهمان توام چو طفل نادان یتیم ❁ دستم زفضول
گیر یا عفو هوا ❁ عذرم بپذیر و گر صحیح است سقیم ❁ بدین ملحوظ از غیر معصوم می
چه ایمن باشد از سلطان ❁ که در دار السلام آن اهل عصمت دیده گم انسان و ترتیب
طلاب بجسب مدعا معنی حدیث الفقراء ولی الاصحابی چنانچه بالا مذکور شد
برحسب استعداد مختلفه ایشان می باید ساخت اینجاست که مرشد طریقت از استاد
شریعت اعرف و اکمل باید و نیز از ینجاست که سالکان طریقت از ریاضات و عبادات
نافله از نماز و روزه بی اذن مرشد کامل هیچ نمی باید و اگر جنابان مرشدی با فنه
نشود بعد از هر عبادتی استغفار لازمی دانند چنانچه از حضرت خواجه نقشبند
آمده است قدس سره و این از آنجاست که آن سرور عالم فرمود صلعم چون جمیع اعمال
شما را بهر هشت دیوان بالا خوف رویه است الاعلی که به نیت متابعت من بکنید و چون

نیک دریابند کان اقوال وافعال واحمال او ومتابعان عارف وعالم وراسخ
وصادق صحابهٔ او بوند لاجرم درشان شان فرمود اَصْحَابِي كَالنُّجُومِ
بِاَیِّهِم اقْتَدَیْتُم اِهْتَدَیْتُم علیه وعلیهم الصلوة والتسلمات پس جایی عبرت وهوشیاریست
هر عملی که بریاضت وعبادة که سوائی یا ورائی اقتدا طریقه صدر اول بود
بمتابعت که انجامد وبمقبولیت که رساند وتوسط که داناند والله تعالی اعلم متوسط
ومقتدا ومتبوع شخص مامور یامنهی باشد یا شخص متوقف غیر مامور مبهم فَاعْتَبِرُوا
یَا اُولِي الاَبْصَارِ قوله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ
وَقُلْ هٰذِهِ سَبِیلِي اَدْعُو اِلَی اللهِ عَلَی بَصِیرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وگفت اکثر از
الهامات خاصه من است علم لدنی یعنی العلم لدنی خارق العادات یعنی خارق العادت
دانستن چیزی که نزد من است بدانشی است که نزد من است واین بمحض فضل او
منوط است سبحانه تم احسانه وخارق عادت از مناسبت معلومیت خلایق ودر

معلومیست کشف خلایق الهی و دقایق کونی نسبت بخلایق خارق عادات
از مناسبت رسم و عادة خلایق واین بمحض توفیق او مربوطاست تعالی
تم برهانه واینجا نکته برحسب دقایق این حکایت مذکوره بتفهیم طلاب از علم ارشد
الهام ثانی اینست که چون در سلوک طریقه استفاضه علم جنانی بموجب امر
خود حضرت میان حاجی خضر رحمة الله تعالی علیه بنظر ملاحظه خوف توقف از مقصد
حقیقی از استفاده که بمطالعه کتب اهل علوم لسانی شود ترک کردم چنانچه نسخه صرف
میزان خوانده بودم که ترک این کسب ساختم چنانچه باز هرگز بوئی بتفکر باطنی
وتعمل ظاهری نه پرداختم وآنچه استفاده بامر ونهی در طاعات وعادات لازمی
ضروری باشد باستفاده سماعی انحصار نمودم که هر علمی که علم آن نمیدانستم
از علما سوال میکردم وبعضی اوقات که رسیدم پرسیدم بخدمت عالم درانحالت
ممکن نمی بود والبته در آن باب از غیب جنان ملهم میشدم که بعد ازان وقت هرگاه

ان مسئله از عالمی پرسیده می شد همچنان جواب می یافتم و باعتقاد مراد ادب
اهل علم و طالب علم لسانی ای صوری ظاهری همچنان بصدق راسخ ماندم
حضرت حق سبحانه این علم لدنی اصلی داد که آنچه باید و برحسب کنه حقایق
شاید نا خوانده می دانانند و از علم الهام اول این که و نهفته حقیقی حقایق
و معانی که از طلب مبرا باشند چنانچه که هر چند بتدقیقات توجیهات مؤوله موجهه
قیاسیه عقلی ارباب ظواهر و بتحقیقات تاویلات موجهه مؤوله کشفیه قلبی اصحاب
بواطن بواسطه از کثرة اعزه واقع میشوند بمطابقت مقرره حقایق عقاید شرعیه
قطعیه اجماع سلف بموافقت نص و حدیث بی احتیاج وجه مولفه متوقفه و
وجدانیه واضح نمیشوند پس آن تدقیقات و تحقیقات از علم لدنی اصلی نباشند
اگرچه اهل آنها همچنین دانند بلکه از علم لدنی ظلی باشند ای از ظهور مراتب علم لدنی
مطلق که آن مراتب مندرجه نفس آن علم مطلق که مقتضی الظهور بوجه قیاس و ذهنیه

عقلیه وادراک وحدانیه قلبیه اند منسوب بلدن مخلوق اند غیر لدن خالق الاّ

باین لدنی اصلی که دلائل صحبت واقعی این علم که بمراتب سرّی بعضی از نوادر

امتیان واین فقیر ظاهر شده است بحسب تحقیقات تحقیق حقیق صادقه که بعضی از آن

درینجا هم اختصاراً مذکور شوند باصالة تحقیق واضح باشند وحقیقة وجه تسمیه علم لدنی

مطلق نیست که اینمرتبه ازمراتب مقتضی الظهور شهودی علم مطلق اصلی واجبی سبحانه

که بوجه مصدریه اند بر تقاضائی ظهور کمالات اسم الهادی است پس اینمرتبه تحقیق حقیقی

بلدن خالق حق سبحانه مسمی بعلم لدنی بحسب حقیقة تسمیت حقیق مطلق باشند وغیر از همین

یکمرتبه دیگر مراتب بتقاضائی ظهور کمالات اسم الدلیل اند که بکمالات ظاهره نفسیه

مقتضی الظهور براطلاق صرف وجودی الغنی است وکمالات مخفیه نفسی مقتضی الظهور

براطلاق اقبل شهود المشهودی است اگرچه وقوع مدعا این هردو اطلاق در عالم

شهادة است واین همه کمالات یعنی این جمیع مراتب مقتضی الظهور الشهودی بر تقاضائی

ظهور

ظهور کونیه پس باطلاق علم لدنی حقانی مستحق نباشند که بر انواع مراتب صوریه مختلفه ۱۱۱

استعدادات مخلوقات مقتضی الخطا والصواب ظاهر باشند وآن یکمرتبه بریک نوع

واحد و مراتب متریه استعدادات مخلوقات محض مقتضی الصواب باشد کما فی قوله تعالی

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَجَاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ

ای برادر حقایق کمالات کمال تقوی را در نکات این حکایت مذکوره من حیث دقایق

باید دریافت که دریافت توبه وورع ومطلق تقوی من حیث رموز این نکات بکدام

کمال ظاهر میشوند و وسیله بسوی حضرت حق سبحانه وتعالی ضروری بود و وسیله حطور

یعنی کامل مکمل حقیقی بارشاد حقه متابع محمدی صلی الله علیه وسلم بمتابعت جلی وخفی باید

در حدیث آمده است که راه حق یکی است وراه شیطان بسیار وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ

فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ صحیح صریح است ولوازم ادب وخدمت وسیله

حطور شایان باشند زیرا که چون وسالت قایم مقام وسالت محمدیست صلی الله علیه وسلم

پس ادب و خدمت او مفضی به نتایج و درجات ادب و خدمت محمدی باشد

علیه و علی آله الصلوة والسلام چنانچه خواجه انصاری در ادب شیخ میگوید

قدس سره آورده اند که حساد وقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره

بادا ماهی مفتریانه سلطان وقت را بد کردند و تعصب آوردند تا که طلب سلطان

آمد و کشاله کردند حیران شد ناگاه دیا داد که اینهمه ابتلا شاید بدان سبب است که وقتی

بر مصلای شیخ خود ابوالحسن خرقانی قدس سره پای بی ادبانه نهاده بودم فی الحال

توبه کرد و از روحانیت شیخ معذرت خواست در خواب دید که فرمود که عفو کردم

همانوقت سلطان را در خواب نمودند که شیخ عبدالله می آید بسبب گناهی که باین بلا

مبتلا شده بود از آن تائب شد برخیز استقبال کن و باعزاز و باحترام تمام پیش آورد

بخوبی رخصت کن بادشاه همچنان کرد و معذرت خواست و قصه خواب را باز گفت

شیخ فریدالدین عطار گوید قدس سره مثنوی نیست ممکن در ره عشق ای پسر

راه بردن بی دلیل راه بر * رو بجو یار خدائی را تو زود * چون چنان کردی
خدا یار تو بود * گر ز تنهائی تو ناهیدی شوی * زیر ظل یار ناهید شوی *
آنکه در خلوت نظر بر دوختست * آخر آنرا هم ز یار آموختست * خلوت از
اغیار باید نی ز یار * پوستین بهر دی آمد نی بهار * یار آینه است جان را
در حزن * در رخ آینه ای جان دم مزن * تا نپوشد روی خود را از دمت *
دم فرو خوردن بباید هر دمت * پس در آینه کریمه مذکوره بعد از مر وسیله
امر بجهاد آمد یعنی که جهد و ریاضتی که بی مرشد کند خذلان هدایه بخشش نباشد بو علی
دقاق گفت قدس سره درخت خود روئی که کسی او را نه پرورده باشد
برگ نباشد آرد ولی بار نیارد و اگر بار هم آرد بیمزه آرد و پس من این طریقه
را از نصرآبادی گرفتم و او از شبلی و او از جنید و هر گز پیش نصرآبادی نرفتم
تا از سر نو غسل نکردم و در حدیث آمده است مَن تَزَهَّدَ بِغَیرِ عِلمٍ جُنَّ

پس صاحب همچنان علم لدنی معنوی ظاهری و باطنی کمال فِي آخَرِ عُمُرِهِ أَوْ مَاتَ كَافِرًا

تکمیله متعلق به تحقیق حقیقی در مراتب کمال مراقبه از رامی نشاید در حدیث آمده است

مَنْ صَلَّى خَلْفَ تَقِيٍّ وَفِي الرِّوَايَةِ خَلْفَ عَالِمٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّى خَلْفَ نَبِيٍّ

و او است که وارث حقیقی نبوی باشد و بتحقیق حقیقی در شان همچو عالم راسخ

کامل باشد اَلْعُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ در شان همچوان علمای

راسخین واقع باشد وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و در تحقیق حق همچنین

محقق حقیقی این امر جلی بر رمز خفی باشد جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

و معنی خلق عظیم قوله تعالی فِي شَأْنِ الْحَبِيبِ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بصرف همت

تمامی بمحبوب حقیقی است قوله تعالی فی شانه علیه الصلوة والسلام أَنَا وَأَنْتَ

وَمَا سِوَى ذَلِكَ خَلَقْتُهُ لِأَجْلِكَ قال علیه السلام أَنْتَ وَمَا أَنَا

وَمَا سِوَى ذَلِكَ تَرَكْتُهُ لِأَجْلِكَ و احسن عمل این باشد قوله تعالی

خلق

خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیٰوةَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا اینجا نکته ایست ۱۱۳

در بیان که تارک صادق حقیقی حق سبحانه بحسب حقیقت تحقیق از ماسواء او
سبحانه اوست علیه الصلوٰة والسلام والتحیات و دیگران نمیدانم تا بکدام
معنی تارک باشند مگر که تارک از هوا ماسوای حق باشند که محبوب حقیقی ایست
اقدس شانه بهمت کامله خود بفضل او سبحانه زیرا که ترک بعد از وقوع
ملک است و مالک الملک همه ماسوا را ملک او فرمود صلی الله علیه وسلم
و نه ترک هیچ فردی درین تملیک مفقود است چنانچه این تحقیق بالا هم واقع
شده است و احسن عمل چنانکه بالا در ابیات مذکور شده است احسن سلوک است
بنگر که بهر فقر و غنا هیچ نه ❁ با این همه چون و چرا هیچ نه
هم پنداری هیچ ما هیچ و تو هیچ ❁ بس بو العجبیت ناز تا هیچ نه ❁ و احسن
سلوک آنست کما قال امیر المومنین امام حسین رضی الله تعالی عنه فَاِنَّ اللّٰهَ

علیکم بحفظ السرائر فان الله مطلع الضمائر و این چنین سلوک جز

بترک هوا است نیاید و هیچ بلائی در سلوک مثل هوا یافته نشد و بتجربه بنیاید

بئس العبد عبد هوا یضله حدیث صریح است و قد عبدوا الهوا اله یعبد

فی الارض قال الله تعالی افرایت من اتخذ الهه هواه و اگرچه

ارتفاع هوا بس مرتبه عالی است در کمال انتها حاصل بود چنانکه گفته نورانیت کلمه

بقدر نور است و نورانیت دل بقدر زوال هوا است و شیخ کامل را هوا ممتنع نبود

اما سلوک ترک هوا چنین تبهر است که ترک جمیع بدعتها بلکه خصلتها هم کند و ترک

هوا جمیع ماسوا کند من حیث اختیار قطع بس از جمیع مرغوبات جسمانیه و روحانیه

از شهوات صحبت خلق خصوص از صحبت اهل بدعت بلکه از صحبت اهل فضول هم اگرچه در امور

مباحات باشند ترک کند و از خوراکه و پوشاکه و تکلم و خواب بنفی نیت ترک کند

بس هیچ ازینها هر که بتمامی عزمیت اختیار نکند اما من جهت ادب امر حق تعالی ادای

حق نفس خود و حق غیر خود مثلا حق نفس از خوراک بقدر لابدی و همچنین از پوشاک
و همچنین از خواب و جماع بغلبه شهوة که بخوف مرض رسیده باشد و غیر ذلک
و حق خلق و صحبت نسا بقدر لابدی بر قدر احتیاج ضروریه ایشان بمتابعت طریقه
مسنونه و همچنین تکلم بخلق و صحبت داری با خلق یگانه و بیگانه بخدمت ایشان به نیت
نفع رسانی و دفع مضرت ایشان و این نوع مشترک است در خلق و نفس خود دوام
باداء عجز و تضرع و خشوع و خضوع که حقیقة عبادة گفته اند بظاهر و باطن متوجه جناب
قدس خداوند بنظر عظمة الوهیة او مادن غیر تانه جل سلطانه لازم گیرد و هیچ
امری بظاهر و باطن نجسبد مگر بحسب امر حق تعالی است نماز و روزه و امثال که بعضی
عزیزان گفته اند فصل دویم و این فصل بر دو نوع است نوع اول در بیان
تحقیق حقیقة حقیقی اصلی اسما و صفاة واجبی حضرت اله حقیق اقدس تعالی نوع دوم
در بیان حقیقة تحقیق نسبت اصلی حقیقی صفات بذات حضرت جل و علا نکته

سبحان من تحیّر فی ذاته سواه سبحانه سبحانه المسمّی باسم الاکبر المعظم والاعظم
واسماء العظام والاکرام وذوی الاحترام الحسنی ذو الجلال والاکرام الیس اسمه
غیر المسمّی والموصوف بالصفات الوجوبیّة الذاتیّة ولیس نسبت ذاته بصفاته من
نسبت الغیریّة والعینیّة فهو نسبت معدوم الکیفیّة تقدّس وتعالی **نکته** ای برادر
چون مرتبهٔ این تحقیقات بس عالی پایه است اوّل باید دانست که محققان بر انواع
متفرقه اند لیکن از نوعی که بر صراط مستقیم اند دو قسم اند محقق علم الجنان و محقق
علم اللسان اما محققان علم الجنان دو گروه اند محققان اصلی و محققان وسلی
محققان اصلی انبیاء عظام که اسرار حقایق از حضرت حق سبحانه بالاصالة
بی وسیله یابند و محققان وسلی اولیاء کرام که ایشان نیز اسرار حقایق از حضرت
حق سبحانه باصالت و خلیّت دریابند اما بوسیله توسط باطنی نبی صلی الله علیه وسلم
این گروه مقتدای اهل طریقت است و محققان علم اللسان مقتدای اهل شریعت اند

وبعد ایشان دو فرقه در مستحقاند متشرع ومتصوف وسواء اینها باقی
همه معتقداند مقلد باشند خواه متعلق و دیگران بر خلاف ایشانان فریق مبتدعانند
مبتدع فی العمل ومبتدع فی العقاید هر چند که قول خلق مبدا اشته باشند فی الحیوة
و بعد الممات اباپی حصول توبه ازان عقاید خلافیه این قبول با تبدیع باشند در ویش
نه باجابت وکرامة نعوذ بالله منها وبسیاری از اولیا الله سبحانه بنظر تحقیق کشفی
چنین دریافته اند واین فقیر نیز دیده هست بعضی کسانرا که درین مردم بعد مردن
هم بقطعیت وغوثیت بامورند بسبب غلطی عقیده ورمقبلان حضرت حق تعالی
داخل فشدند و در روحانیان شرمسار ورسوا گشتند والله تعالی الجبار الستار
وهو علم الحق الحق خزنتانه نکته از قسم اهل علم اللسان جمعی مقتداء برحق که در
مسایل عقاید بغموض غامضه بکمال انتباه تا در فضولی نیفتند چنین مختارات صحیحه
اجتهادیه را برگزیدند که مقبول اجماع امتیان آمدند و وقوع آن مختارات بر مرکز

اصلی بتحقیق حقه بحفظ هدایت فضل خداوندی سبحانه واقع گشت اگرچه در مطلق
اجتهاد و همت بجزئیات مختلفه اسلامیه اعمالیه احتمال خطا و صواب لیکن بکلیات
متفقه ایمانیه اعتقادیه همه حق و صواب زهی فضل کامله سبحانی که در همچنین
مقصد بلند و پایهٔ ارجمند از هوا محفوظ ماندند و از تاریکیهای فریب مخفیهٔ غامضه
هوائی چه گفته شود که بدریافت فهم آن بس عالی فطرتی باید فلا جرم اقتدای
آن برگزیدها بر متبعان بی خلاف و اختلاف لازم آمد و آن مختارات اعتقادیه
ایشان اگرچه قطعی نیند زیرا که ایشان هم معصوم نیند لیکن کقطعی آمدند بحکم حدیث
لا تجتمع امتی علی الضلالة علیه و علی آله الصلوة و السلام و لیکن طائفهٔ
در تحقیقات عقاید تحقیق بوجدان و قیاسیه عقلی با استنباط نص و خبر و اثر صدر اول
و روایت اجماع سلف اختیار نموده‌اند و این فرقه محققان متشرعه اند و اینها از اهل
علم اللسان اند و این مختار ایشان مجتهدانه قیاسیه مشهور است و لیکن طائفهٔ در حقائق

مذکوره وتحقیق بوجدان القانیه قابی ایضا بحسب استنباط مذکوره اختیار کرده

واین فرقه محققان متصوف اند واین محققان متصوف مختار البنان محققانه کشیفه

مذکوره است وچون وجدان ظنی اند مختارات تحقیق وجدانیه البنان بالخلاف

والاختلاف محمول الخطاء والصواب آمدند **نکته** اهل مواجید آخر الزمان بحفظ

هدایت حق سبحانه از لغزش صراط مستقیم محفوظ باشند تا بمختارات ذوقیه رای

خیالیه طبع روائی روی براه خوش هوائی بیاخته درراه مبتدعانه نیفتند

ورهائی از مقتضیات طبیعی بس مرتبه عالی است نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن

سیئات اعمالنا **شعر** تحقیق کنی بخوش ادائی طبعی ٭ توفیق وهی بخوش

رضائی طبعی ٭ هشدار که ذکر کیست مذکور تو چیست ٭ هرزه نروی بخوش

هوائی طبعی **فهذا النوع الاول** فی بیان تحقیق اصلی اسماء وصفات

باری تعالی قال النبی صلی الله علیه وسلم **العلم علمان علم الجنان**



و علم اللسان علم الجنان فذلك علم النافع للانبيا والاوليا وعلم اللسان

قیل و قال آمد هدایت عام عام * خاص بعضی خاص را بی قیل و قال * قال دیگر

حال دیگر گرچه لیکن * هم لسان الحال منطق از مقال * شیخ احمد جام نیک

آورده است * نکته در قال از اقوال حال * دیگران بر دل کاغذ می برند *

آن منم کاریم بر کاغذ زبال * سبحانه سبحانه — سبحان من تحیر فی ذاته سواه

فهو سبحانه الکامل بکمال الکاملة المسمی باسم الله و هذا الاسم ذاتی بالنص والحدیث

والاجماع اما در تعریف این اسم بعضی محققان گویند که الله در اصل الا اله است که

بمعنوی لغوی معبود حقیقی است و بمعنی اصطلاحی گویند هو اسم للذات الواجب الوجود

المستجمع لجمیع الصفات و این هر دو معنی اگرچه صادق اند لیکن بحسب این تحقیق این

اسم هم مثل اسماء دیگر صفاتی باشد و تحقیق خصوصیت این اسم به تخصیص الاسم الذاتی

مفقود میماند و بعضی محققان متصوف در تحقیق این اسم من حیث حقیقت حروفی الف

احدیة ولام ازلیة وهای هویة می نامند واین همه وجوه موجه اند وبعضی ازینها
الف ولام تعریف وتشدید تاکید وها ضمیر هویة بالغیب میدانند وفایده آنکه
ازحروف آله معرفه با وجود تاکید تشدید بتاکید موکد تعریف که عدم عرفان
مسمیت مسمی میماند ظهور بحثیت صرف آن حضرت تعالی پیدا میکنند وامتیاز
این اسم تخصیص ذاتی از اسماء دیگر که صفاتی اند من حیث این معنی ظاهر میسازند
واین تاویل نیز معقول ترست واین فقیر را اینمعارف از علم اهل کمالات وولایت
ملاء اعلی معلوم میشود وآن تحقیق که بالف احدیة ولام ازلیة گفته اند چنانچه بالا
مذکور شد ازعرفان اهل کمالات ولایة اولیا بعلم لدنی ظلی مینماید وآن تحقیقات
آن هردو طریق ازان بزرگان که از علم اهلیت کمالات مرتبه خاصه ولایة که
آنمرتبه مسمی بولایة اولیا باشد ودومی از علم اهلیت کمالات مرتبه اخص ولایة
که آنمرتبه بولایة ملاء اعلی بود نقلا از تصانیف ایشان درقسم ثانی کتاب

خلاصة المعارف بجنس مرقوم نموده شده اند الحاصل چون ازین جمیع مدققات

حصول همه ضمیر هویت می آید پس همین لفظ هو اسم ذاتی شاید و نیز ازین طور

تحقیقات ماهیت انضمام منبت حروف الف ولا مین الله موقوف میماند الا

بتوجیه و تاویل مذکوره و حال آنکه در کلام مجید اطلاق هو بضمیر ذاتی است

که مسمی بالله مست کما قال الله هو الذي لا اله الا هو وغیر ذلك پس آنچه تحقیق

علم خاصه کمالات ولایه انبیا تحقیق حقیق متحقق علم لدنی اصلی است شکراً

الهت العطیة واظهاراً للشکر بر طلاب منصف الفطانه صادق الديانه کامل

برای طور حقیقت حقیت این دین متین بوضوح اشارت بسلامت وصول بکنه حقایق

مسایل عقایدیه قطعیه شرعیه مرهمه امتیاز خصوص بطریق نوید مر طالبان منتظر وصول

حقیقت حقیه اصلی بمطالب منوطة الوصول منتهی را بضمن نکات غریبه معروض میگردد

والله ولی التوفیق ومنه الرشاد علی صراط السداد بحرمة محمد حبیبه وآله الامجاد علیه

و علیهم

وعلیهم الصلوة والتسلیمات نکته چون تحقیق این مطالب بس نازک و دقایق است

بنظر ملاحظ ضعف جبلّی خود کقوله تعالی خَلَقَ الإِنسَانَ ضَعِيفًا وَإِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

اوّل بناه بخبیر از حفظ حقیقی سبحانه هم از مکر او باو تعالی میکیرم قوله تعالی

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ این باشد معنی این

حدیث اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ فستعیذ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ

الرَّجِيمِ واین استعاذه صورة از ابلیس لعین است وحقیقه چون شیطان از شطن است

وشطن از ظهور صفت قهریه است که بمعنی راندن است این استعاذه از خوف ظهور

جلالیه اوست تعالی اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَمِنْ غَضَبِكَ

حدیث است إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سوال من حیث الحیرت الله الله چه لفظ یا نام است این

بر باز خیال حیرتی وهست این نی غیر مسمی بود این اسم عظیم هر خاص وعوام را

سر انجام است این جواب من حیث التحقیق الله الله حقیقت الذات حقیق

معنی وصفی به یکدیگر اسما بدقیق ۞ این اسم حقیقی و معنوی جمله دکر ۞ تدقیق حقایق است

سر این تحقیق ۞ پوشیده نماند که بثبوت تحقیق واقعی این اسم اکبر معظم بعدم ظهور

مراد ماهیتی از چهار حروف مرکبهٔ این اسم من حیث استلزام آنرا دکه حقیقت لازمی

این حروف سوای معنی تاویلی و توجیهی است مفقود بوده است پس هر کس معنی اسم

بمجوید و چون اثبات معنی اسم بمجوید و چون اثبات معنی میکند این اسم ذاتی

بتمامه صفاتیه میکرد و تخصیص ذاتی خصوصیتی تحت لفظ این اسم بغیر از تدقیق

تاویلی و توجیهی واضح نمیشود پس واضح باد که این اسم ذاتی حقیقی است بحقیقت

ذات نه معنوی چنانچه غیر این اسم تمامی اسما همه معنوی اند که صفاتی اند و چون هیچ

حقیقی بی ظهور معنی نماند ما جه خود بذاته معروف نمیکردد فلا جرم همین اسم حقیقی

که بحقیقت هر چهار محققه بثبوت حقه واقعه است بظهور جامعه متضمن با اسم کامله معنوی

صفاتی که آله حقیقی همان باشند ظاهر است و اله حقیقی همان باشد که با قدست کامله

و کاملیت شامله بخصوص مماثلت و مجانبت و مشارکت بوجهی من الوجوه بطلان
او ثابت نشود و پس ازین لفظ مبارک بحیث حقیقه ذات من حیث حقایق حروفی
باسم ذاتی حقیقی مدلل بود و بحیث معنی صفات من حیث معنی لفظی باسم صفاتی
معنوی معبر باشد پس باید دانست که این لفظ مبارک مظهر آن اسم بحسب مجرد صورة
ماهیت ملفوظی و مکتوبی نیست بلکه توجه ماهیت معقولی معبر بمرتبه معنی فمدلل بمرتبه حقیقت
حقیقی است پس بدانند که آری ماهیت معنوی حرفها این اسم مظهر هویت است
زیرا که حقیقت حرفها همیشه هویة حقیقی است و چون مفهوم هویت بهر مرتبه مستلزم
ادراک است حرف لام که متصل بدین حرف هویة است و ماهیت مفهومه معنوی
ازین حرف همیشه لا و نفی است پس حقیقی که این لام مظهر است بنفی مدرکات هویة
مستلزم حقیقة حقیقی آن حضرت اقدس باشد چون انتفاء هویة مطلق مستلزم عدم
محض است ماهیت مفهومی لام اول مستلزم نفی مدرکات عدمیت بود بهر نوعی که مفهوم

قیاسی باشد و چون مطلق نفس عدم مقابل مطلق نفس وجودست پس همان حقیقی که

همین لام اول مظهر اوست بانتفاء نفس نفی و نفس عدم مثبت اثبات قدس وجود

اقدس است و ماهیت مفهومی حرف الف همیشه مظهر اثبات وجود اقدس است که نفس

ذات باریتعالی است و چون نفس این اثبات مطلق عین حقیقه وجود مطلق یعنی هستی

حرف وجود مطلق عین حقیقة ذات مطلق حضرت حق جل علاست و نفس صفت ادراک

نیز همان وجود مطلق موجودست مطلقاً از مدرکات اثبات و وجود ذات مفهومه

مبرا باشد از بجاست که مظهر این عین مطلق که ذات بحت و هستی سازج است ماهیت مفهوم

نقطه محض که اصل جمیع حروف است مسمی بالف مطلق آمد و چون ماهیت نفس الف مطلق است

منزه از قابلیت قابل قبول حرکت همیشه بسکون متمکنه ساکن و متمکن علی الاطلاق آمد

و چون بماهیت نفس کامل الکمال است بظهور قابلیت حرکتی مطلقه اند ماهیه ذاتی خود در مظهریت

منظاهر همه حروف که جمیع حروف ظهور قابلیات این الف مطلق اند بظهور حیثیت حرکت

ظهورات

ظهورات متنوعه فرمود نکته سبحان الله هر کاه حرفی که در عالم خلق قابلیت
مظهریة هستی آنحضرت اقدس من حیث قابلیت موجودی این عالم خلق دارد معرا
از تغیر و تبدل باشد نفس هستی آن حضرت اقدس را که ذات محض و وجود بحت است
حیثیت متمانه مدرکات تنزلی و حیلولیتی چکونه جائز کردد ازینجاست که الف مطلق
ماهیتی که مظهر آن اثبات وجود قدس است در همزه که مظهر جلی مینماید بظهور خفی و در لام
ثانی که مظهر خفی مینماید بظهور جلی ظهور فرمود و چون در ظهور عالم همین هر چار حروف
من حیث ماهیات معنوی باین قابلیات قابله ذاتیه خود مقتضی مظهریت آن حقایق
حقیقیه حقیقت ذاتی آن حضرت اقدس حقیقی بمعلومیت ازلی غیبی بودند بموجودیت
ظهور لفظی که مظهر ماهیت اسم است حقیقی ذاتی است تعالی شانه در جمیع حروف بدین
ترکیب مستلزمه ماهیت لفظی مستثنی آمدند نکته باید فهمید که باتصال الف بلام در
ادغام لام اول بدین اسم معظم الله اکبر اند ماج اسم اعظم نیز واقع است ازینجا :

که اسم ذاتی آمد و هر که حضرت حق سبحانه را باین اسم ذاتی یاد کند گویا که
بجمیع اسما یاد کرده باشد لیکن هر کسی را بهره مندی از برکات آن من حیث عرفان
و علم تعین او پست بحسب نیت او **نکته** باید دریافت که نبی را علیه السلام بحسب
نسبت ذاتی بمرتبه نبوة بنفسه بحضوری حقایق و حضور در حضورست و بحسب نسبت بعفانه
بمرتبه ولایة حضور علم و علم حضور پس نبی را صلی الله تعالی علیه وسلم هر چند نسبت نبوة
فاضلتر و کاملتر نسبت ولایة او اشرف تر و اکملتر نسبت نبوة او مفضلتر و مکملتر
علیه الصلوة والسلام **نکته** بدانند که در تحقیق عرفان اهل کمالات ولایة
اولیا و ولایة ملاء اعلای هم بالتحقیق علم اهل کمالات ولایة انبیا چه قدر تفاوتست
هر چند که مرتبه عرفان علمی اهل کمالات ولایة اولیا ملاء اعلی از علم عرفانی اهل کمالات
ولایة اولیا عالی تر باشد که من حیث تحقیق عرفانی او شان بمال حضور شان اگرچه
آنحضور فی الحقیقة حقایق معانی اسم الله بهر کیف بغیب حضور هویة میکشید پس از بیجانست

کرلیسه و آنحضرت اقصی مطلق علم بالاصالت مفقود میدانند و من حیث تحقیت

صرف بذاتحضرت واجبی الاقدس اگرچه بعضی سلب صفات میکنند امّا باز بعبتر

اینست که با وجود اطلاق سالب صفات که من حیث نفی جمیع تعینات ثبوتاتی

یعنی نفی جمیع قابلیات ذاته سبحانه لازم می آید صفات را از روی تحقق عین ذات

میخوانند و از روی تعقل غیر ذات میدانند و کلمه لاهو ولاغیرهو را که دربیان

نسبت صفات حقیقی بذاته او تعالی از بزرگان واقع است و متفق علیه است

محض شد عام فهمیده بتحقیقه نفس امری آن کلمه علیه جامعه اصلیه غورسی نمیتوانند

وازعین ذاته گفتن باز نمیمانند سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ

نص صریح است یعنی بمعنی مطلق این آیه کریمه ای بر وصف تعلیمه او تعالی هرچه

از خود قولاً و فهماً وصف او کنند سبحانه و تعالی از ان ما بگزاست پس معلوم شد

که بمنتها مقاصد بعلم بالله بعلم نسبت اسما و صفات واجبی بذاته اقدس که ان نسبت

معدوم الکیف است بحضور ذاتی و وجودی بعلم لدنی اصلی چه نوع رسیده اند
مگر که بعرفان باشد که مجهول الکیف است بحصول صفاتی و شهودی مصطلحه بعلم لدنی
ظلی رسیده اند هرچند که آن عرفان را علم گویند و آن مجهول الکیف را معدوم الکیف
نامند و آن حصول را حضور خوانند و آن شهود را وجود فهمند و آن ظل را اصل دانند
ومن حیث الاسمیت تفاوت معدوم و مجهول الکیف و علم عرفان و وجود و شهود
و علم لدنی ظلی و علم لدنی اصلی اگرچه بعضی مبدیه نسته باشند اما من حیث موصوفیت
المسمیت بسبب مغلوبیت شهودی خود در وقت اطلاقات بتحقیق حقایق معانی
در همه جا تفاوت نکنند فلاجرم بفوق وصول خود بدیگران محذور فرمایند و
گویند فلا تطمع ولا تعب و حجت آرند قوله تعالی وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ
نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ و ندانند و این تحذیر از ما وراء مرتبه شهود از مرات
نور محمدی است صلعم که خلق لطیفه الطف اول جامع مرجع ظهورات حدوثی است اگرچه دران

ظهورات

ظهورات حدوثی ظهور نفس مراتب قدوم واجبی قدسی غیبی مشهود بوده و بدا نند

که درین آیهٔ کریمه تحذیر بدانست که بنفس آنحضرت اقدس اطلاقات و تعینات که سواء

تعلیم او سبحانه هر چند بعرفان ادق و الطف و انزه مجهول الکیفیت باشند اگر

مکشوف و مفهوم شوند حذر باید کرد که هنوز علم بالله حقیقی میسر نیست و از علم بالله

حقیقی مرآن اهل کمالات ولایت انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات نصیبی ظاهر است

که همان مرتبهٔ احدیت مجرده راحتی که از حیثیت تجرد نیز مجرد و هستی صرف الاصرف

علی الاطلاق کامل مطلق است مسلوب الصفات نمیدانند که گویند وجود مطلق

از موصوفیت کامله واجبی نیز مطلق و منزه است بلکه همان هستی اصرف را ذات

بحت و وجود ساذج موصوف ازلی بوصف الکاملیه بصفات الکاملة المطلق

الا قدس بتعلیم القاء سری من حیث مسمیت بالاسماء العظام بموافقت نفس و حدیث

بمتابعت علم صدر اول رضی الله تعالی عنهم بنفس حضور اصیلی بعلم لدنی اصلی مبرا از حیثیت

متعینه تعینات المدرکه مبدا اند فقط وان تعینات انتزاعی کشفیه قلبیه و قیاسیه عقلیه را
سربسر تقیدات میخوانند غایة ما فی الباب و من حیث تحقیق علم اصلی ایشان مآل حضور
صحیحه ایشان باثبات حقیقة وجودی حضرت ذاته کامل الصفات در تحقیق حقایق اسماء الله
میرسد و بر اهل فطرت سلیمه منصف الفطانه ظاهر است که حقیقة غیب هویه مضمر بضمیر هو
هر چند بغیب هویة منزه دانند لیکن محاطه ادراک مطلق کثرت او قات باشد بعقله
قابله او اقله اگرچه من حیث نقص علمی خود ندانند و حقیقت وجود مطلق اقدس اعلی
هرگز محاط ادراک نباشد زیرا که نفس مرتبه ادراک بمرتبه وجود موجود است پس
ادراک تمامه محاط وجود است فکانت نفس صفت الادراک مدرکة الوجود ولا
وجود مطلق مدرک الادراک شتان ما بینهما و مبتنی این تحقیق در حقایق سینیه در ضمن
مثنویات بارها مفصل خواهد شد انشاء الله تعالی و این علم غریبه از همچنین حقایق علیه حقیقیه
بتوسط تربیت بصیرتی بعلم جنابی این فقیر احقر را از حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها

وعن کل آل واصحاب محمد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات چنانچه این واقعه

نیز در ان مثنویات بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی **نوع ثانی** ازین فصل

اینست در بیان تحقیق حقیقی نسبت صفات بذات حضرت حق جل وعلا عزشانه تقدس

نکته در مسئله نسبت ذات و صفات قدس خداوندی عزشانه باجماع سلف لاهو

لا غیره واقع است و چون در فهم عامه نسبتی سوائی نسبت غیرة و عینه مفهوم نیست

این مسئله معززه اجمالیه را سند عوام دانسته تحقیق تحقق حقیقی بتدقیقات قیاسیه عقلیه و جدانیه

قلبی حنیسا رمیکنند فلاجرم بعض محققان متشرع گوینده که صفات الله تعالی عز و جل

زائد بر ذات او هستند سبحانه اما بعد انفکاک پس بغیرت حقی مستقر گردند و اینجا

سوال باقی میماند که عدم انفکاک با وجود مفهوم آنکه نفس صفات زائد بر نفس ذات

باشد یا باثبات حقیقة القضائیه است یا اتحادیه و انتساب این هر دو حیثیت محال است

پس حیثیت ثالث درکار بود و آن ناهید است و ایضاً هرگاه وجود حقیقت سماها بثبات

حقیقة صفاة مثبت بود و اسم غیر مسمی نباشد چنانچه بدریافت حقه صادقه

معرر سلف است پس نفس صفات چگونه زاید بر ذاة باشد که ذات عبارت از

نفس موصوف است تعالی شانه و محققان متصوف گویند که صفاة من حیث تفهیم

تعقل غیر ذاة اند و من حیث تحصل تحقق عین ذات اند و بعینیت جلی متوشوند

اگر در فهم انتساب نسبت عباراة غیریة از فهم انتساب نسبت عینیت محذورات

بیشتر اند مثلا صفة الحیوة والعلم والقدرت وغیرها که بتقابل اینها اماتت و جهل

و عجز است اگر از نفس ذات زاید باشند پس حال نظر بنفس ذات من حیث انه ذات

مجرد بقطع نظر از صفات بر چه حالت بود و عجب است حضرتی را که از مدرکات عشر

مبرا گویند تحقیقات وبا سبیه توقف آن حضرت اقدس چطور متحقق حقیقی بشود و در غیبت

نیز سوالی باقی میماند که هر دو مرتبه را با سما، متمائزه مسمی بوصف متمائزه موصوف

و بمعرفت علاحده معروف خوانند یعنی مرتبه ذات و مرتبه صفات پس تحقق عینیت خواهند

بحسب حقیقه کما هی این مسئله چطور متحقق شود زیرا که دو مرتبه عین یکم مرتبه هرگز نباشد
واگر باشند یکی موجود و دوم لاموجود بود بهر حال ماهیت مفهومات نسب و اعتبارات
غیریة و عینیه از قبیل عالم کیف اند که از مدرکات عشره اند و اگر گفته شود که مراد از عینیت
همون نسبتی مرادست که مجهول الکیفه است پس اثبات اطلاق عینیت چه در کار بود
آری اگر عجز ادراک ماهیت آن نسبت مقدسه برحسب مثل مشار الیه گویا نسبت عینیت
گویند زیبا بود و اکنون منصف الفطانه اهل همت بدریافت حقیقه حق بالفور تحقیق
حقیقت حقیق خانچه اجمال سلف متفق علیه تفصیل تضمینی است همان اجمال را که معتقد
اجماع مومنین است من حیث تفصیل وا نموده آید بگوش هوش باید شنید که آن
نسبت صفاة قدس بذات او تعالی نه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم غیریة
باشد و نه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم عینیت بود بلکه نفس کیفیت
موجود نیست که بعجز علم و ادراک خود آن نسبت را مجهول الکیف دانیم بس اقدست

آن نسبت اقدس که صفات قدس را بذات قدس خداوندی جل شانه سبحانه وتعالی
واقعه است بتحقیق تحقیق چون بعدم مطلق کیفیت است چون واضح آن بود که این
تحقیق حقه بدین مسئله نسبت ذاته وصفاته بعدم عینیت وغیریه که باجماع محققان
سلف بلا هو ولا غیره واقع است از همین عبارت نسبت ثالث پیدا میشود یعنی
نسبت معدوم الکیف زیرا که این محققان متشرع ومتصوف به تحقیقات غیرت هر چند
تدقیق بالغه خواهند نمود منتهای آن تحقق بمرتبه انتسابی نسبت مجهول الکیفی خواهد
بود و چون بحضرت اقدس ذاته صفاته محض بی کیف است پس نسبت بی کیف بی
کیفی صرف باشد اقدس شانها پس نسبتی ثالث معدوم الکیفیتی از همان عبارت اجمالیه
مجتمع علیه معدوم النسبتین که منفی النسبتین یعنی منفی العینیة والغیریة است ثابت شد و همه
محذورات ومحذسات مرتفع گشتند بفضله وکرمه تعالی رباعیه حق هستی مطلق است
بالذات صفات باری ز قیاس جملگی مفهومات عینیت وغیریه مفهوم الکیف

او پاکتر از تحقق این اطلاقات نکته اَلْحَمْدُ لله والمنه سبحانه فسبحانه من اقدس شانه

سبحان الله تقدس تعالی قوله تعالی سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّتِ عَمَّا يَصِفُونَ

یعنی هرچه وصف کنند حضرت حق رب العزت از و پاکتر است پس برائی تحصیل مدقق

غرقابی بنادان و برائی تحقیق تحقق علمی بدانایان در تعریف نفس اقدس خود بو صف

اسمائی و صفاتی خود تعلیم فرمود پس همین تعریف و صفی مثبت ظهور صفات آمد و

حمل تسلیب متکلفان مرتفع گشت و احتمال اتساب عینیه و غیریه بر نسبت صفات باذات

مفقود شد و نسبتی ثالث معدوم الکیف پدید گشت بفضله تم برهانه کما قال الله

تعالی عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَالَمْ يَعْلَمْ عَمَّ اِحْسَانُهُ حق حقیقی مطلق است بالبحث حقیق

ذاته صفته کمال مطلق تحقیق تعلیم از وبوصف تعلیمه و اثبات صفات اسب بتوفیق

رفیق و بر ضمیر منیر عالی فطرت نیک واضح است که مضمون نفس وصف دیگر است و

مضمون نفس صفت دیگر شتان ما بینهما که ظهور نفس صفت با وجود ظهور نفس وصف

مربوط است و وجود نفس وصف با ظهور و وجود نفس صفت منوط است ای عزیز
من نکته غامضه در باب همین نسبت واقع بذات و صفات اقدس سبحانی وا[قعست]
که ظهور نفس ذات سبحانی موصوفیه بصفات ذاتیه حقانی واجبی با وجود ظهور نفس صفة
واقع است و وجود نفس آن صفات ذاتیه با ظهور و وجود نفس آن ذات واقع است
تقدس و تعالی رمزی بیافت جانم ز رموز یار جانی فافهم که بر تو خواندم
بطریق ترجمانی و دیگر این تحقیق حقیقی بوجه مفصل در کتاب خلاصة المعارف
واقع شده است و پاره در مذکور تربیت تلقینی که از حضرت فاطمة الزهرا رضی الله عنه
بتعلیم بصیرت بعلم جنانی به این فقیر احقر محض قبول فضل حق سبحانه عم برهانه و تم احسانه
در حقایق تسمیه میسر شده است در ضمن این مثنویات که بنکات النقاط ملی واقع اند و فتح
خواهند گشت ان شاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم ○ الم
بسم الله الرحمن الرحیم نکته تدویر الف لام میم نقطه محیط

الف ولام ومیم دایرهٔ نقطهٔ الف لام ومیم راز حقیقی خبر معنوی مضمر
این اولی وثانوی لیک بمعنی جلا وخفا آمده از مصرع سیومی بدا بسم الله
الملک اقدس ثنا اظهر مظهر بخفا وجلا بسم الله الرحمن العلا مستوی
العرش خلا وملا بسم الله الرحمن الرحیم مبدا مخصوص بامر حکیم بسم الله
الولی کل باب مفتح الفاتحه کامیاب بیت نخست اسم نخستین نما ظاهر
ازان راز خفا وجلا بیت دویم ذات وصفت را بیان لیک بر مز صفت اولی
عیان شد بخصوصیت مر هرسه نام بیت سیوم مشعر راز ختام بیت چهارم
بوجوه طلیق گشته مشیر از وجه بالیق تسمیه را از نقاط نکات
بشنو هم سر حروف اسم ذات نقطهٔ الف مرکز باگشته میم مبدا آیات
بسر عظیم مرکز باکرده بکثرت عبور بین به بسم الله هم از باظهور جمله کمالات
الف شد عیان هر همه حرف از سر سر نهان اسم وصفت را سر نقطه نقطه

مظهر این نکته نقطه چو بسم الله است   مقبل اسرار ز اسم الله است   بسم الله الرحمن
الرحیم   مفتحة الفاتحه گنج کریم   رازنمای کلمات کریم   رمزکشای الف و
لام و میم   جمله کتاب اند بقرآن ضمین   آمده زان از همه آخرین   وآن همه شد
مودع در فاتحه   فاتحه شد مودع این مفتحه   چونکه ز سوره بود اول سبب
داخل و فارغ چه بگوید کسی   لاجرم این آیت سر سوره است   جامع اسرار بهر سوره است
آیهٔ عالی کلمات رفیع   جامع اسرار علوم جمیع   بس متعالی کلمه از حکیم
مودع اسما و صفات قدیم   مودع اسرار کتاب مبین   منبع انوار ریاض چنین
عرش بدان لوح چنین ساده لوح   اهل سخن زان همه بگشاده لوح   مظهر اسم
اکبر و اسما عظام   مظهر اسم اعظم و والاحترام   مورد این سر مجمل دار
مصدر دیگر همه از سه هزار   لوح جبین لوح و قلم اول است   دعوه اکبر دل
ابدل است   رازگشای دل صاحبدلان   پرده‌کشای سر گنج نهان

جود خفی و ثبات بعالم کبیر   فیض جلی کرد بعالم صغیر   مبدأ بر خلق بامر از نهان

مبتدا هر همه شان بر عیان   مصدر افعال همه کن مکن   مظهر ذی بال همه فعل کن

لاجرم این قول بشان صحیح   آمده زان مخبر صادق صریح   هر چه که لم یبد

بدان گرچه نیک   اقطع و اجزم بود ابتر چه شک   واقعه بشنو ز من

بس غریب   فافهم ازان واقعه سر عجیب   بود که بودیم باهل قبول

قعده اشراق به تبع رسول   زهره زهرائی بر افلاک دین   روشنی مردمک

دوربین   مقتبس فیض ز مهر رسول   نور بصارت همه اهل قبول   از تتق

غیب بعالم نهان   بر سر من کرد تجلی عیان   مهتد اسرار بنا قد بصر   نقاد بصیرت

بدلم داده بر   تسمیه را از من واکنود   اسم و صفت را بدلم وانمود

فوق عبارات و بری از کلام   زانکه زبان زو نشود با کنام   کرد اشارات

ز اشارت بری   نور بصرت ز عبارت بری   حضرت اعظم صفت اعظم بنام

اسم صفت هر دو یکی یا کنام   سر خفی را که به بسم الله است   مدغم اول الف

اسم الله است   حضرت اعظم صفت اندر شروع   همچو اعظم با بسم اندر طلوع

این همه اسرار بیک نقطه پاک   ز اظهار بیک نکته   مدغم حرف اول ظاهر جلال

مظهر ثالث بجمال کمال   خلت ثانی بخفا بر نهاد   مجلس ثالث بجلا بر گشاد

حالت چارم بضمیر منیع   رو بجلوه است بولایی بدیع   بر همه اسرار حقایق بود

جمله حقیقت بدقایق بود   حب بمحبوب محبی محب   هر دو بهر چار طریق عجب

جمله نبی راست ازین هر چهار   مرتبهٔ خاص نصیبی بکار   لیک ز هر چار نصیبی با جل

چار نبی راست قوی تر بو محل   حب بمحبوب نصیب حبیب   نقطهٔ اسرار نخستین غریب

همچو محبوب بحبی از نخست   دایرهٔ اسرار نجات درست   چونکه محبی بحب عاشقی

شد بکلیم از قدم واثقی   همچو محب است محبی بروح   عشق بمعشوقی انفتاح فتوح

هر ولی زیر قدم هر نبی   یافت نصیبی تبعی تابعی   مرتبه هر چار ز هر چار حرف

کرده بهر چار ظهور شگرف حرف که مظهر بحقایق صفات وصف که منشور بود

از اسم ذات اسم معظم که بد آیت نشان مظهر وصف اعظم از ذات دان

بسم باسم صفتش مشترفت فضل قیاسی فضل زهر فت زین همه اسرار بکشف آن بتول

ورد من این نسخه پر قبول پیش ازین خواهی اگر شرح باب کردم از ایضاح

خلاصه کتاب عذر کنم پیش کنون عذر خواه چونکه ز عذر است عفو گناه

اهل فطن را همه این خدمت است نی سخن آرائی ما نیت است نی پی تحسین

زتصنیف نام خواهش شهرت بهوائی حرام زانکه باخبار نبی خدا بنده بنده

قبایل هوا همچو منی اُمی عامی خام عاری تعلیم علوم عوام قاعدهٔ نحو و صرف نی بهر

چون زتصنیف هوس آرد بسر لیک بلی صادق اهل صفا فارغ زانگشت نما خود نما

خرفگی چند ز علم جنان پاک ز آرایش منگفان بهر رضا حق ز رضای عباد

ظاهر افاده خفا استفاد خواسته از بهر همه مقبل رسول بهر قبول حق نیت قبول

گشته رقم هر سخن از ذوق خاص اوست قبولنده بحق خواص نیک و بدم

ست

چون برضا و قضاست چشم باقبال عفو و عطاست هش کمتابم سخن از ثنا

فیض ز اسرار به آماده هست غیر مکرر سخن در بیان فیصلکی مجمل به شیفتیان

استهدف عذر به تعفیف عام شد بعبارات لی تکلیف کام حیث مضمون

بیت

نظر مدعا استهدف ظن نباشد روا خاص بالهام که اصلی بود گرچه بقطعوا

کقطعی بود به که بتسلیم بود احتمال غور سی نیک بغور محال این نه بیان

آیة اعظم چنان فهم قیاسی چه بود ستر آن اهل طبیعت زهوا دم زنند

ادب

اهل طبیعت بطبع غم خورند گفت حکیمی به تعلیم ادب عاقل ادب یافته ازلی

دوست

لیک عمل چون به نیت بود دوست نه ماخوذ شریعت بود چون عمل

سنت

به نیت خلوص جمله بید وست بود برخصوص زانکه عمل دوست بلی دو

ستیه

ورنه چنین عکس رهی دوستی است گرچه بود نیت ما دوستانه هرچه بگویم سخن دو

نیک چنین جا ترنم دم بوهم ❊ تا که نیایم سر تحقیق فهم ❊ نیز به تحقیق قیاسی کنم

غیر با لهام صحیح دلم ❊ ملهمه از حق همه تحقیق خاص ❊ یا ز نبی یا ز ولی خواص

وه چه خوشا طالع من بر قبول ❊ کرده تلطف بمن انسان تبول ❊ طالع سعدم

بطن ماوری ❊ کرده ظهور از بر آن چادری ❊ کرده تلطف بسرم بی حجب ❊

مهرورتر ز همه اُم و اَب ❊ وه چه خوشا طالع نیک اخترم ❊ پُر ز بطل مهر آن مادرم

بله آن دامنی و دامنم ❊ بس بامیدم بجدا ضامنم ❊ گرچه منم ناکسکی ناکسان

اوست هم از ناکسیم مهربان ❊ گرچه منم بی کسی از ناکسی ❊ او کس من بیکس همه

گرچه منم بی سبب و بی ادب ❊ مهرویم بس بسرم بی سبب ❊ شفقتگی ته دلی

اُم و اَب ❊ لازمی بی سبب و بی ادب ❊ بر همه طفل است چو در هر زمان ❊

من همه این خواهت نمایم از آن ❊ لطف کن بر سر ما طفلکان ❊ مهرورتر

ز همه مادران ❊ چون نکنم سوی وی آن جنتم و ابنت ❊ کو دم آخر بمن آن جنت بخشم و ا

بود بما مشفقة الشافعه جمله بلارا بدمی دافعه غیر نبی محک آخر نفس

جز غم خود خورده غم هیچکس طرفه تر این همت آن پر دلی در دم آخر غم ما خورد

وی قرة عینین چو حسن و حسین غنچهٔ خندان مهب جاودین پرورش آموخته

مهر رسول هردو گل تازه نسیم قبول چون گل پژمرده به بالین او اشک نشانده

به نسرین او هردو با حضار دم آخرین چون گل پژمرده بماند حزین

آنچه شنید نداز آن مهربان در دم آخر غم ما عاصیان قصه دیگر هم

هم بشفاعت صریح زوست حکایة بروایت صحیح آنکه نبی را لفنی مرد خواب

امد و زان خواب ز خالق عتاب رفته بصحرا چو نه ظاهر پی اش جمله صحابی نگران

از پی اش یافته اصحاب پی ناله یافته اش پر الم و آله گریه و الحاح ز حد کش بسی

لیک نه تسکین عتاب از کسی هر همه با حسرت و آوارگی چاره ندیدند به بیچارگی

تا که دران بادیه آمد بتول جان و تن خسته بفکر رسول هم بسرشان رفته بسر بر تراب

کرده تضرع بوده والوهاب تا که رسیده است پیام استجاب گشته تسلی تقابل

عتاب آمده دلخواه پیام مجیب هرچه تو خواهی دهمت یا حبیب زنگ الم

بهر امم کان فزود لطف عفو از دل و بر زدود این همه تعلیم و ادب زان

حبیب بهر محبان ز مجیب الرقیب دوستی بنده برب العظیم حسن و ادب اکمل مستقیم

خاص تضرع بدل ملتجا رافع درجات تدافع بلا وه چه بدن خسته دل آسمه نکو خواست

سرور است اقبل مقبول از آن است چون نه از آن اقبل آن مقبله چون نه از آن نور

جبین مشعله چیست عجب از سنن موهبی زانکه ولد هست نتیجه الی این همه اقبال

از آن اجتبی است این همه ذی بال از آن اصطفی است مخدع مستور بنور نخست

خلقت او برتر ز امکان ورست خلقتش از مخدع نور جلیل ظاهر آن آمد و

خلت خلیل هر دو کی پرده ظهور آمده از پس نزدیکی دور آمده حسن وی از

حسن ازل مظهر است منظر سر وی از صورت او مظهر است آنکه محمود محمد بنام

اند و در خلق متمم بکام نام رفیعی که با حمد حمید گشته بام از سر سر مجید

نقطه حرف الف از عین حرف عین که از عشق بود عین حرف حالهٔ حقیقت

بود واز جا حسن مبدا عشق اند و از جا حسن میم که مظهر بود اب ابرار را

دال دلیل آمده اظهار را طرفه تر این سر ز اسرار حسن حسن بود عشق بود حسن عشق

زان بود از عاشق و معشوق عشق بیع و شرا هر طرفی شوق عشق بس حکیم وصف

کمال الجمال حسن وی از عشق خود است بر کمال بس حکیم نعت نبی مصطفی

فهم بالغ ذر صفا اصطفی وصف کما هی چو نه امکان کس وصف وی از خالق

اوصاف بس صل علی آل صحابی عظام همچو که از حق به نبی بر دوام فصل ثالث

در تحقیق تحقیق حقایق حقیقی اشیا و این نیز بر دو نوع است اما نوع اول بنیت

باید دانست که بغیر امری وجود و ظهور ایجاد عالم شهود مرتبه خارج است یعنی

مرتبهٔ از مراتب خارج یعنی شهود مرتب آنم نبه از مراتب نور لغیبه وجود مطلق

خارج غیبی واجبی است که آن مرتبه مقتضی الظهور شهادی عرفانی بموجودیه مقیدی
اعتباری وهمی لا اثبات بوقوع وجود این ظهور شهادی امکانی است وهمی
الوجود ای اندماجی الوجود والنور بهمان وجود و نور غیبی قدسیه مطلق
النفسی است تقدس و تعالی فهو الله البرهان عالم الغیب والشهادة ای ظ
که در جمیع خلایق بحیث ظهور نور عرفانی فی مرآت اهل الخلا والملا یعرف الشهادة
کشته بنقاب خاره فاحببت ان اعرف برضمایر اولوا البصایر پوشیده نماند
بعضی از عرفا در معرفت حقیقه عالم گفته اند صورتش موجودی است موهوم
حقیقتش معدومیت معلوم زیرا که در نفس شان ایجاد عالم درو هم است اما شاید
بعضی کبرا از ایشان مراد ازان ایجاد موجودیه معنی اثبات نظر میداشته باشند
ترادف الاصطلاحی والله تعالی اعلم و این فقیر میگوید صورتش موجودی است
موسوم ای موسومه و موجودیه المقیده المصدریه الاعتباریه فهی بحسب الشهادی

العرفاني الحدوثي التخليقي معبرة بوجود الخارجي وحقيقتش منحصرست معلوم رايي

معلوم بوجود موجوديه المطلق بقابليت الفعليه وهي حيثيت الغيبي العلمي الازلي

معتبره بوجود العلمي يعني صورتش شهوليت بمشهوديه ازغيب بسير الاثبات و حقيقتش

وجودي است بموجوديه بالغيب مخفي المعروفات وايضاً المهمني ربي نعم الصانع

وانكشفني بهذه الحقيقة اي من يعرف بان العالم موهوم فقد كان عرفانه

وهمي وكل خلقت خلقي واقع في الواقع

بشهادة الكاملاي خلقه كل مخلوق بجميع درجات الخلا والملا من كل

العياني والبياني واقع بنفس الامري كما ينبغي بهانة الواقع في مرتبة مقتضي الظهور

الشهادي من مراتب الخارج الحقيقي المطلق الاقدسي الالي الحققي بالموجوديه والمظهرية

والقيام فيها المظهريه بها وايضاً الهمني ربي بلا ترجمان وانكشفني بوضوح الاوضح

في حقيقة الخلق ان في هذه الوقوع وقع ظهور الشهادي القابليات المخفية فالمقتضي الظهور

الكونه

الکونی الامکانی مشهود المصدریة الاعتباریة العرفانی ملک القابلیات واقع

فی الواقع بوقوع الضمنی الوجودی موجودیة الازلیة المخفیة العینی بضمنیة المطلق

المخفی القابلیات المطلق من صفاتی بشهود تلک المرتبه من نور المطلق مقتضی الظهور

بظهور الشهادی العرفانی بهذ المشهودات التخلیق بتقدم الشهود من صفت العقل

والارادة والقدرت بتلک الکمالات المتنوعه الوجودی فقد وقع فی الواقع

بهذه الظهور المتعدد بکل ظهورات المقیده موجودیة المشهودیه موجود مظهر قایم

وایضاً مظهر شهود المطلق من قابلیات المطلق من کمالات صفاتی للوجود توابع

فالاول من کمالات صفت النور ثم من کمالات غیرها بحیث الاول والاخر بالتقدم

والتاخر حیث باثنینا بکل آن فان السبوح القدوس اقدس شانی فعالٌ لما

یُرِیدُ بکمالات حکمتی تعالت اسمائی وایضاً العمی زلی کذلک من قال ماهیت

الاشیا غیر مجعولة فهو مخطی فی الکشف والقیاس وهو غافل من حقیقت معنی اسم الخلق

والخالق من حقائق الحقيقي بان يتوهم ويتخيل ان الخلق قديمة بانفسها في الخلا
واراد بهذا القصد رفع التعطيل من فعل الخالق في خلقه الخلق ولو كان القصد لعدم
النقص في حق كمال الخالق فقد وقع بذلك الاجتهاد وعدم النقص في حق كمال الخلق
لا في حق كمال الخالق وهو لا يعلم ان وقوع هذا التوهم والتخيل فقد وقع من عدم العلم
الى خلق الاخلي ويعلمهم ان خلقت الاخلي الموقوف الموجودية والظهور على صدر البعض
من العارفين في الخلي بالخلا وفي الملا بالملا ولا يعلم ان الايمان بوقوع النقص التعطيل
في كل تخليق الخلق بالاختيار قد نظهر القدرة على خلقت الخلق بلا تعطيل قطعاً ان شئنا
ولكن لم نشاء وهذا من حكمتي الكاملة الازلية فقد يظهر الاختيار الازلي في الارادة
والقدرة الكاملة وايضاً يظهر ويثبت العلم الى خلقت الاول من خلائق البياني
المنوعة وهي خلقت الاخلي الموجودية بظهور الحقيقة المعنى اسمه المحض على مظهر الادراك في
صدر بعض خواص العارفين وهي الموجودية موقوف على علم ذلك التعطيل بالاختيار

٢٦٠

في الخلق الاول فيظهر التفريق بين كلتي علامت صفت الخالق وصفت الخلق بقول

بقدم الذاتي للخالق على الخلق بعدم لقدم الزماني حيث حيثية التابع بالمتبوع فوقوع

ذلك التفريق موقوف لان مثل هذه الحيثية قد يوجب في نسبت الصفات بالذات

السبحاني كما واقع في الواقع بهذا في نسبت الاثر بالعين لا في نسبت الخلق بالخالق فوضح الآن

ويثبت وجه التسمية والكان في مرتبة الخلا للخالق بحيثت المخلوقية بلى واسم الخلق لا يقبل القدم

للمسميها واعلم ذلك الحكم يوجب الاثبات بعلم القدرة التامة للخالق على كل شي خلق

حتى يظهر وجود نفس خلقت الاخلى لظهور هذه الخلقت الاسمية التعطيل المحض المجرد النفسانية

كيف ونفس وجود الزمان بكل وجه واقع من الخلق وتلك خلقت الاخلى اثر الاول

من آثار الخلق الاول موجودة ووقوع العلم بذلك التعطيل باختيار الازلي وايضا

قد يظهر بوقوع علم ذلك التعطيل توقيت الوقت والازل الازال بارادة القديمة

في آثار خلقت المطلق واعلم ان ظهور وجود التعجيل الكاملة بعدم تعطيل المطلق في

معنی حقیقة امرنا لقول کن فیکون موقوف علی ذلک التعطیل الاختیاری الاول فی

خلق الاول علی حسب ارادة الازلی لحکمت الکاملة ما تعلم حکمتنا فی مثل هذه الاغلاط

لبعض الزنا وبانهم اختار الاستغنی من متابعت الانبیائی ویظنون التساوی فی حق

انفسهم بالذین یبعثون بالخلافت والرسالة الاجلی فی الخلق بلا قصدهم وارادتهم

واعلم ان بهذا الواسطة تظهر ما تقتضا صدرهم بمثل تلک الخلقت العرفانی الخبایا الوهمی الباطله

موقوف علیه فاعلم معنی حقیقت الودوده قولنا ما خلقت هذا باطلا بمعنی المطلق الحق

والباطل بمثل قولنا هذا ما ذکرنا وما سوا امثال ذلک کیف انتم الآن تعلمون فی حقایق

کلامنا فاعلم ان هذه القابلیات المخفیه الکونیه لا الامکانیه مقتضی الظهور بهذا الظهور

الشهود الکونی الامکانی العرفانی المقید فی الخلا والملا بار طافت الالطف وکشف الاکشف

قدیمه بوجود موجود یهتن بغیب الغیب فی صفات الذاتی وکائنیة حیث حقق الآن

کما کان فی الواقع وکل مرتبه من مراتب خلقت الخلق لسهو ومن کما علمتنا وذکرنا الکل

محدث بنفس الامري بجميع الكمالات النفسين فلان اعلم بوضوح الاوضح معنى
حديث القدسي كما ورد الى حبيبي كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لاعرف واعلم ان علم اللدني وخارق العادة بخارق العادة فاعلم ان في
مثل هذا المطالب بمثل هذا الاغلاط قد يوقع بحصول الجلاء المرتبة المخصوصة من المتخيله
بخارق العادة برياضت او بجمعية من المحبت كانت من اشتراك الخفي الهوائي يوقع
من شيطنت من نفسانيه المخفي بتفصل الهوا ويظنون لانكشاف هذه العلمية الوهمي التخيلي
بعلم اللدني ولا يعلم ان تحصل علم اللدني بحضور علم اللدني يوقع الحضور من خارق
العادات بالكرام المعتبر بخارق العادة كانت تخليص البشري من الهواء وليس الغلط في علم
اللدني كما علمنا للانبيا والاوليا كما قلنا وعلمناه من لدنا علما وعلم ادم الاسماء
كلها اما الخطا في بعض العلوم من اهل علم اللدني قد يوقع من حيث الاشتراك
الوهم بالخيال في ظهورها في صدرهم وما غم بنقص الشركية والتنقية الحقيق وكمال الحضور

بعلم اللدني الخالص موقوف على كمال خلو المتخيله والله يختص برحمته

من يشاء والله ذو الفضل العظيم ـ قانون حكم بعلم قابي خواني

برصفحه كون ديده سري رباني حقا كه نه بيني ونخواني ازو جز شان بتوتي غيبي رباني

ـ نور هست وجود عين نور هست وجود ظاهر على مقتضيات ست وجود وجهي محيط

كه بوحيث العرفان اظهر شده با ظهور عرفان شهود الرباعية الثالثة تشهيد شهود بجهت

تنويرات نور بر مختلف الظهور قابل بظهور تقييد نمود زان مراتب مطلق بهر مرتبه ابت

از مراتب مذكور سبحان الله هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب اي عالم الشيونات

الوجوديه الصفات الذاتيه في مرتبه المخفية العينية بما هي شانها بحضور الوجودي العلمي وعالم

شهادة اي عالم بظهورات كمالات تلك الشيونات بظهور المقدورات التقديرات

الموجوديه بعين نفوس المقدوريه المصدرية الاعتبارية المجلية الشهادية بما هي حالها الشهود

الموجودي العزة في جميع حيثيات الحضوري والحصولي جاعل الجعل لكل شيء فهذا بظهور شهادة

مراتب غیب الغیب ای بشهود مراتب المندمجه الغیب الهویة بتقدیر القدرة و فعلیه
الفعل و غیرها بمراتب المتنوعه یعنی بتقدیر و الفعل المتنوعه لکل حالة الشهودیه المصدریة
المختلفه غیر مستقر فی آن واحد ظاهرة بتجد و الامثالیه بتغیر المتغیریة المطلق بعد مت
المقید فهو الله تعالی ذات اقدس وجود بحت یعنی آنحضرت حق تعالی مطلق بماهیت
نفسی چیست چیزی است که مثل چیزی نباشد پس در تعریف آن حضرت اقدس مثل تمثیل
مثلی یا مثالی که در اشیاء واقع باشد بمناسبت هیچ چیزی صوری و معنوی را است نیاید
الا مثل مفتوح المیم معنوی معه و م الکیف زیرا که نفس هر همه مدرکه الا احساس چه معلوم الکیف بل
اگرچه معنی مجهول الکیف هر چند بمجهولیت تامه باشند زیرا که نیز مثل صورت و اخل اشیا هستند
قال الله تعالی تبارک سبحانه عز شانه لیس کمثله شیء و آنکه در بعضی جا در قرآن مجید کلمه مثل
واقع است اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح الی الآخر
الآیة باید فهمید که این مثل در ظهور شهودی صفت وجودی نوریست بوجودیه عرفانی

نه در ظهور وجودی نور نفسی و کاف کلمه کمثله اگرچه بحسب معنی ماهیت عبارة صوری زاید

مینماید اما در نظر اهل علم چنانچه هیچ حرفی در کلام مجید زاید نیست که مجرد از مدعاء معنوی

حقیقی محض برای وقوع بلاغت عبارة منحصر توان نمود چرا که نفس بلاغت امر مخلوق است خالق را

نه از صفات خالق سبحانه پس بحسب معنی ماهیت مدعاء معنوی غیر زاید است بحیثیت تاکید مثل

مطلق لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ای نیست همچو مثل او را چیزی یعنی مثل چه که همچو مثل هم او را چیز

نیست و این تاکید است بر نفی مطلق مثل که بوجهی من الوجوه نسبت هیچ شیئ از اشیا با نفی

وعلانی بحضرة تقدس تعالی چو مثل هم نتوان نمود پس آنحضرت هرچه هست محض هست صرف و حق

قایم بنفسه است و موجود بذاته است نفس وجود است که عین هستی است بحت بنفسه خود و موجودیة

وجوبی نفس وجودی خود موجود است و چون وجود هر ممکن امکانی است که بنفسه موجودیة

ندارد بلکه موجود بغیره است پس هست هر همه امکانی بهمان هست واجبی هست باشند و این هر همه

موجود به و باشند زیرا که هر همه بنفسه محتاج هست پس حقیقت ماهیت نفی هست هر همه بجمیع

وجوه مجلیه وخفیه نفسی خود وظهور عرفانی شهادی از نفس کمالات افعالیه صفاتیه

همان هستی کامل اکمل یابند اگرچه اکثری از ممکنات بحثیت عرض جوهر واثر وعین

چنانچه دانه وقابلیات آن وچنانچه برگ شاخ وغیره از درخت وقابلیات واصل

وبیخ آن درخت بتوسط اکثری یا بعضی یا فردی از کائنات موجود بوند چنانچه نور محمدی

ومراتب اندماجیه آن وظهورات اولینه آن اللهم صل وعلی محمد وسلم بارک وعلی آله وصحبه

وتبعه اجمعین اگرهمین پس آن حضرت اقدس وجودی است کامل بتوابع ذاتیه خود وان

توابع ذاتیه اش یعنی ان کمالات افعالیه صفاتیه ذاتیه او همه از کمالات یعنی قابلیات ازیت

نفسه اویند تعالی شانه وکمالات نفسه او سبحانه بعضی ظاهره که مسمی هستند بصفات ذاتیه

واینها همه مستوجب الظهور واجبی ازلی ابدی سرمدی اند وبعضی مخفیه که مسمی هستند بعضی

بکمالات ای بقابلیات صفاتیه واینها همه مقتضی الظهور کونی حدوثی اند بحثیت ظهور عرفانی

الشهادی وبعضی ازین کونیه مقتضی بظهور غیر منقطع هستند چنانچه ارواح وعقول وانوار لطیفه

که ظهورات کمالات روح عقل اوّل و نور اوّل اند قوله علیه السلام اوّل ما خلق الله نوری
و اوّل ما خلق الله عقلی و اوّل ما خلق الله روحی و بعضی از ینها مقتضی بظهور انقطاعی اند
چنانچه اجرام و اجسام امّا از ان کمالات ظاهره و بعضی مقتضی بظهور مشروط اند چنانچه
خالقیت و ربوبیت و غیرها و بعضی بغیر مشروط چنانچه قدرت و علم و غیرها و ان کمالات
ظاهره که بدو مرتبه ظهور در بیان آمد یعنی بمرتبه مشروطه و غیر مشروطه بغیر صفات
اضافی غیر اضافی این مرتبه غیر مشروطه نیز مشروط است لیکن چون شروط ظهور
این مرتبه ازلی ابدی سرمدی اند محض موجود وجودی اند بحیثیت الآن کما کان چنانچه
لوازم قدرت حیثیات قدر مطلق و لوازم علم حیثیات علمیت مطلق و لوازم سمع حیثیات
سمعیت مطلق و علی هذا القیاس و این شروط ظهور غیر مشروطه هم هر دو نسبت است
نسبتی است غیریتی اما عینیتی چنانچه قدرت بقیام نفس و توابع نفس خود و علم بوجود نفس
و توابع نفس خود علی هذا القیاس اما غیریتی چنانچه قدرت با تقدیرات وجودی غیر موجود

مقتضی

مقتضي موجودية المشهوديه و علم با علميه معلومات وجودي غير موجودي ايضاً

مقتضي موجوديه المشهوده و سمع بالسمع مسموعات وجودي غير موجودي ايضاً

مقتضي موجوديه المشهوده الي غير ما ائي مراتب كوني مقتضي الظهور شهودي المكاني

كه لوازم صفات كامله مطلق وجودي غيبي وجوبي ذات اقدس اند چنانچه صفات

غير يكديگر نيستند همچنان آنكمالات نيز بغيب الغيب بوجه مطلق واقع اند كه غير يكديگر

نبايد گفت و نيز با جميع قيود و درجات حصولي مقتضي الحصول بتقيد الاعتبار يكلهم

لكلهم بحيثيت حضور صرف تبراز وجه حصولي واقع اند چنانچه كه مقدورات غير

تقدير نيستند فلاجرم در كلام اكابر قدس سرهم باين مرتبه باطلاق غير مشروطه مطلق اند

بخلاف مرتبه ثانيه كه شرط ظهور اين مرتبه حدوثي اند و محض موجود و شهودي اند

چنانچه لوازم خالقيت خلقت و مخلوقيت مخلوق و لوازم ربوبيت تربيت و مربوبيت

مربي پس اين مرتبه مخصوص باطلاق مشروط منطلق گشت حديث قدسي كنت كنزاً

مَخفِیًّا فَاَحبَبتُ اَن اُعرَفَ فَخَلَقتُ الخَلقَ نکته او تعالی سبحانه از حیثیت جمیع
ذاتا با وجود و توابع وجودی یعنی ذاتا و صفاتا و بقابلیات صفاتیه بظهور تکثر المراتب
چه ظهور الغیبی العلمی و چه ظهور شهادی العرفانی از حیثیت جمیع و تفصیل کلی و جزئی و اصل
فروع و ظل و عکس منزه است که مرتبه ظاهر ازلی سرمدی بظهور وجودی ذاتا صفاتا
متغرد قدیمی است و بمرتبه مخفیه باند باج شیونیه صفاتیه ذاتیه بجمیع و تفصیل خفی کنزیت مخفی بحیثیت
حیثیتی که مقتضی الظهور بوجه شهودی است بظهور مصدریه تنویر نور عزه ای که ضمنی الوجود بوجود
مطلق نور اقدس کامع اجمی ازلی است و ظهور اول آن قال کُنتُ کَنزًا چنانچه مذکور بر کنزیت
و خفا مطلق شهود است نه بمقابله علم که بمقابله علم جهل است و نه بمقابله وجود که بمقابله وجود
عدم است از ینجاست که این فقیر آن مرتبه شیونیه را معلوم معدوم می گفت بلکه میگوید که آن مرتبه
معلومیه مخفیه است قال کُنتُ کَنزًا معدوما مجهولا و چون نفس مرتبه شهود مطلق که
مرتبه اندماجیه صفت مطلق نور که اول و اکمل وصف وجود مطلق است سبحانه مقتضی الظهور

بظهور شهادة شهودیه است ظهور هر مرتبه اندماجیه علم مطلق ازلی اکمل واجبی که از مرتبه
عرفان است بمراتب ظهور حصولی آن کنز که مخفیه المعرفت بوده است بنور شهودی
واقعه گشت فقال فاحببت أن أعرف ما قال ان اعلم او اظهر واین فا فاحببت
تحبسی است نه فا تعقیبی چنانچه در خلاصة المعارف تحقیق یافته است زیرا که ظهور علمی ازلا
واقع است واگر ظهور علمی هم مفقود باشد چنان وچنین گفتن چنانچه بدان شیونات
یعنی کمالات صفاتیه که مراتب اندماجیه صفات ذاتیه اند که خود را ذاتیه من حیث
آن حیثیت کنز صفت مخفی گفت از سر جهل باشد چرا که هر چه که بعدم علم باشد بعینه از جهل باشد
والحزام است تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا پس گفت فخلقت الخلق
یعنی پیدا کردم پیدایش یعنی ظهور همان مراتب مخفیه اندماجیه شیونات صفات ذاتیه را
از کمالات وجود ونور وجود بظهور مقتضی الظهور خویش ظاهر کردم پس این ظهور
بعالم شهادت مشهود گشت واین ظهور حدوثی از ان ظهور علمی عرفانی وظهور شهودی آمد

واین ظهور عرفانی شهودی بوجه مصدریه باشد لیکن با همان وجه مطلق غیر مصدریه

خفیست

صفت العلم وجوبی است که مطلق وکامل است رباعیه تفصیل همه شهود ز اجمال

تحقیق شهادت بتقابل مخفی است * عالم چو عبارتست زین مشهود است * تحقیق حقیقت این

که

بتدقیق خفیست * باید دانست آن کمالات مختصه از توابع وجود ذاتیه اقدس تعالی

در مذکور رصد رهبین گشته اند گویا اصول نفوس عالمیان اند چرا که اصل اصول عالمیان

والسلام

ظهور جامعه اول از همان مرتبه مختصه بشهادة اول واقعه است وان نور محمدیست علیه الصلوة

لیکن چون در آنحضرت اقدس سبحانه تعدیر و قدر و مقدور بلوازمه قدرت ذاتیه کامله

ظهور

مطلق برکیات متوال باطلاق صرف صفاتی هستند تحقیق حقیقی از مجعولیت مبرا باشند وان

مذکوره موقوته نشان بر اوقات معدوره بوجه تحقیق مذکورة المصدوره لظهور این بود

ظهور

شهودی برات شهودی آنمرتبه نور وجود مطلق بحت حقیقی که آنمرتبه مقتضی الظهور بدین

شهودیست پیداست وبهرآنی بتجلیات غیر مکرره از غیب الغیب به بیدایش متنوعه هویداست

ویحیثه

وحقیقة حقایق این بید انش بحسب موجودیة این جمیع حیثیات کونیة امکانیة مذکوره بعینه
نفس تعذیر بتقدیرات مقدورات موجه بوجود مصدریه من حیث حقیقت نفس وجودیة
هر همه ازین ظهورات کونیة اعتباریه امکانیه مشهودی که بود نمودی همواره متجدد
مشهود و شهودی است بتحقیق حقیقی محدث مجعول شهودیة حقیقة است بمرتبه اول باشند
خواه بمراتب آخرین وجوع اطلاقی عالم و عالمیان بر نفوس مطلقه همین موجودیة
شهودیة مصدریه مشهودیة است که مرتبه شما ده همین است نه بر موجودیة وجودیة مشهودیه اند
ما جیه وصفیه صفات تابعه وجودیه ذاتیه تعالی که آن مرتبه غیب الغیب است اقدس شان نه
بس نفس خلق بحقیقتی که عین خالق گویند عجب است و واضح باد آنکه بالا مرتبه کمالات مخفیه
کونیها اصل گفته ام بنا بر آنکه انحضرت اقدس بجمیع کمالات از حیثیت انتساب مفهومیه چنانچه
حیثیات اصل و غیر آن منزه و مبرا است زیرا که اصل بمقابله فرع است که هر چه اصل نمی باشد
آن بود بس اصل عالمیان همان نور اول را توان گفت ما ورا از آنکه حضرت خالق بحت مطلق است

تقدس شانه رباعیه تقدیر ازل بوجه کلی مقدور * بالمرتبه غیب هویه مستور * بالمرتبه شهودی از مطلق نور * بالمظهر مصدریه جمله نظهور رباعیه باشت بجمله جمعیت شئونات صفات * یعنی که زغیب مقتضی مشهودات * لی جعل حدونی است جو این مطلق و صرف مخفی بود از مناسب احدانا رباعیه الثالث مقدور خفی ازل بجعل تکوین * تجعل جلی بخلقت اول تضمین * قد جعل الله لکل شیء قدرا * دریاب سهرد و سر اسرار مبین رباعیه الرابع تشهید تبظیر ظهور عرفان * آمد چو جهان نام شهید جهان * غیبش که خفی است نفس اصلش باشد * نی اصل چنانکه اصل زرعت بجهان رباعیه الخامس عالم چو ظهوریست شهودی زان اصل * چون اصل بود بغیر فصل ولی وصل * محدث بود این شهود آن اصل قدیم * اطلاق قدم منزهست بر نفس آن اصل رباعیه السادس تحقیق اصول جملگی موجودات * مطلق بود از لزوم نعتی بصفات * قیدیست شهودی بظهور منشود * اطلاق بود بنفس آن حیثیات رباعیه السابعه باید تشهید نفس اصلی شهود

موجود شهادی ازان نور وجود ✤ باهم وارد چنین ظهور نازک ✤ باآن

موجودیا که اینست وجود **رباعیة الثامنة** تمثیل فروع واصل از درخت ودانه ✤

اطلاق بخلق وخالق آن زیبانه ✤ آری بجهان حقیقت انسان اصل است ✤ آخر بجهان

اصل بصورت دانه **رباعیة التاسعة** انسان چو رسد بعلم عرفان ولی ✤ گویدلمن الملک

ولی الالی ✤ دانه وید از حقیقت خویش درخت ✤ اینست بیان آن حدیث قدسی ✤

رباعیة العاشرة کامل اکمل شد از همه نقص ولی ✤ چون رفت زعرفان بعلم اصلی ✤

اسرار حدیث لمن الملک الیوم ✤ بشنید لله اگرچه دید الآلی **نکته** حقیقت خلق

که مراد ماهیت مطلقه اجمالیه نفس هر شیء بمعنی حیث هی بحسب هر مرتبه مدرکه اگر به تحقیق

تدقیق بشرطی که باعتماد تحقیق تحقق وجدانیه عرفانیه خود نظر ادراک بفرو گذاشت

هیچ دقیقه از دقائق مدرکه محسوسه ظاهری وباطنی بود نمودی آن که بمرتبه نفس

موجودیه منسوب است حسب العلم نماید البته باجمیع وجوه واعتبارات نفس ذاتیه

صفاتي صوري ومعنوي ظاهر باطن جلكي غير خالق مدرك كرده تعالي واكر
باطلاق حقيقت خلق از نفس خلق هر شي مراد معرفت ماهيتي تفصيلي خلقت خلق باشد
كه بحيثيت عرفاني تخليق ومخلوقيت خلقي واقع است نيز عين خالق در يافته نشود
سبحانه زيرا كه خلقت خلق بوجه اعتبار يه مصدريه مشهوديست چنانچه بالا تحقيق
بالله است رباعيه اطلاق حقيقت جو معاني داني ❊ داني بدو نوع ترجمانيد خواني
اوّل جملي بعلم ماهيت شي ❊ پس تفصيلي مبين عرفاني نكته اكر مراد باطلاق حقيقت
خلق از نفس خلق همان مرتبه بود كه آن مرتبه مخفيه از مرتبه كمالات توابع وجود هست
اكرچه اين مراد ثابوت پذير نيست چراكه نامربوط ونامضبوط است خلاف رابطه وضابطه
واقعه باشد چراكه من حيث المفهومات مقرره ديكر است وحقيقت شي ديكر ومراد از لفظ
حقيقت يا بمعني اجمالي جماهيتي نفسي است يا بمعني تفصيلي وصفي عرفاني كه در يافت حقيقت
شي كفته شود ومراد ادراك تعريف آن شي بظهور وجود آن شي بود پس هو صيف شناخته

شود

شنود که آن شی ظهور فلان شی است و فلان حیثیات لیکن بالغرض بدانمراد بهم عینیه

هرگز راست نیاید اگرچه غیریّة هم بدانمعنی که از اصل خلق حقیقت خلق خواهند بر معنی

حقیقت خلق ثبوت پذیر نیست چراکه آنمراتب مخفیه که اصول عالمیان بگویا گفته

شده اند نفس تقدیر غیر محدودته بتقدیرات مقدورات بوصف لازمی صفوت القدرت

وعلی هذا الوجه بوصف لازمی شیونات ارادات وعلم واجبی بدخل تساهها علی اطلاق

المطلق الوجودی که بدین ظهور شهودی بظهور موجودیة اجمالی وتفصیلی مقتضی

الظهور اند من حیث الفیهها جستند یعنی که قابلیات مخفیه مندمجه صفات ذاتیه حق اند

تعالی چنانچه کمالات اندماجیه شی باشی که در مرتبه تحقق بوجود اضافی به ثبوت مخفیه

باندماج ذاتیه شی واقعه اند چونکه اصلاً و قطعاً ظاهر نیستند بنسبت نفس خود و نه

نسبت غیر خود اطلاق عینیه و غیریة به نسبت شان با نفس شی معقول نبود که تحقق

نسبت عینیة و غیریة کمالات شی را باشی بحسب این حیثیت حقیقی محال باشد آری گاه هر

عرفان لنفس کمالات شیء مطلق مفقود باشد که بنفسه مخفی الادراک عرفانی است

نسبت عینیه و غیریه برکه و برچه نموده اید پس آن مرتبه کمالات مخفیه را از توابع

وجود مطلق اقدس سبحانه که مقتضی الظهور هرگز نیستند الا بوجه کونیه تجلیات مشهودیه

بموجودیه شهودی در مرتبه شهادة نسبت غیبتی و غیرتی بذات وجود اقدس تعالی

از کمال بلاغت علمی و عقلی دور بوده از قبول اهل فطرت سلیمه منصف الفطانه بعید باشند

بکماهی بنفسی خود آن مرتبه مخفیه غیب الغیب محض است که علم آن مرتبه محض وجودی خبر

وجودی بسوائی موجودیه شهودی خاصه آن علام الغیوب است تم کماله تعالی شانه

سر این آیة کریمه را بفهم مضمون معانی من حیث غموض ترجمانی اینجا باید دریافت

قوله تعالی هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ پس کنم خود زبر کار این بیت

رباعیه الاولی شاهد شهد شهود مشهود نمود ✤ هر یک بدگر بغیریت واکشود ✤

جمله بکمال کامرانی از حق ✤ در مرتبه شهادة انسان بنمود رباعیة الثانی عالم همه امر و خلق برجا بیان

زان هر همه طور الطف و اکثف وان ❊ روحی ملکی ز امر الطف به نهان ❊

مثلی حقی ز خلق اکثف بعیان رباعیة الثالثة با عدم تمیز صورت و ظاهر شئ ❊ چون

می نتوان ماهیت پی ❊ میدان ظاهر بمظهریت مشروط ❊ صورة مشروط محض

موجودی وی رباعیة الرابعة از ظاهر و صورت این چو دیدی تدقیق ❊ ترکیب

بشنو بنفس صورت تحقیق ❊ هر ظاهر شئ شناسدی صورت ❊ بالنفس بقدر نقص حیثیت

حقیق رباعیة الخامسة شکل مجموعه هیئت ذاتی شئ ❊ اشکال اشیاست حیث در جای شئ ❊

زینجا میدان کمال و نقص هر شکل ❊ من استلزام حول حالاتی شئ رباعیة

هر ظاهر شئ هست صوری مشهود ❊ از امر و ز خلق حیث خلقت موجود ❊ هر درجه

بلا نازکت تر حیث خلا ❊ از حیث خفی مطلق تقدیر وجود رباعیة جزوی که

ز قسمتش کسی نیست آگاه ❊ چندی شئیت حد ونی هست هو نش نگاه ❊ وان هر شئیت

بمنتهائی اوراک ❊ لا شئ الا ظهور تقدیر الله ❊ النوع الثانی من فصل الثالث

ممکنات را معلوم علمی و معدومات خوانند و گاهی معلومات گویند پس آن

حقایق را موجود علمی و اثبات جویند بر هر دو معنی محذوری واقع است

زیرا که اگر بدان مرتبه اقدس ازلی کیفیت همین کیفیات که بدان اعتبار تمامی خلق معبر

بعالم بمعنی ما سوای خالق است تعالی ثابت باشد هر چند که به تنزیه اقدس باشند

اما بر نفوس اشیا قدم لازم آید اگر بدان مرتبه که من حیث خفا نفی مطلق صرف است

اطلاق عدم کرده شود پس بمعلومات ازلی از حقایق ممکنات هیچ نباشند و آن

مستلزم نقص کمال علم واجبی بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

و اگر گفته شود که بدان مرتبه موجودیه علمی نیز عجب تر باشد که این موجود خارجی

حدوثی نسبت مگر سوای آن موجود خارجی حدوثی مگر سوای آن موجود علمی قدیمی

پس هر چند تعلق آن علم واجبی را بشئون معلومات ازلیه ابدیه نسبت ماضی و حال

استقبال حکم آن واحد دارد و همه آن علم علم حضوریست نه حصولی لیکن با وجود

فهم همچنین حیثیات نیز در فهم حقایق اشیا تعبیر صریح من حیث محذورات مذکوره
باقی میماند پس تقاضای حسن ظن چنین هست که آن عزیزان در آن زمان مغلوب الوقت
باشند بوجدان معرفت ظلی که اهل مرتبه ثانیه را اهل ولایة مطلق می نامند و آن مرتبه تامه
حیث یعنی مرتبهٔ فوق مرتبه اولی عامه مسمی بمرتبه خاص الخاص و این هست از مرتبه اخص
وخاص الخواص شرح تفصیل این معنی چنانچه بیش ازین تحقیق تحریر یافته هست عبارة
این چنین حقیقت باشد كَمَا نَحْنُ نَقُولُ فِي هَذِهِ النُّكْتَةِ نکته شعان
مِنْ وَاحِدِ الْأَشْيَا وَهُوَ لَا عَيْنُهَا ظهر شيونات ای قابلیات صفاته بمراتب
المتنوعه الشهادة من مرتبه الواحدة المخفیه العلمیه و هو لا عینها والحمد من جعل بمراتب
المتنوع الشهادة من طورات تلک الشیونات ای تقدیرات السرمدیة الازلیة
الابدیة بمقدورات الکونیة الامکانیه فی مراتب الاعتبار المحصولیة فی درجات الزمان
بوجوه المصدریة الحدوثیه نکته ورد فی الحدیث القدسی کُنْتُ کَنْزًا مَخْفِیًّا فَأَحْبَبْتُ

أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ پس باید دانست کان الله ولم یکن معه شیء
كما كان اعلم في تحقيق هذه المضمون انه تعالى هو هو فهو من الله تعالى ذاتاً
وصفاتاً فهو احد واحد تم شانه سبحانه ذاتاً صفاتاً ذات اقدس وجود بحت نفس
ساذج هوية مطلق كامل بكمالات الصفات الذاتية مقتضى الظهور بالمرتبتين اما
بالمرتبة الاولى اي مرتبة النفي انه مرتبة الغيبي المطلق ظاهر وبعلمه الذاتي الوجوبي
الازلي السرمدي منزه التعطيل النقص والكمال اي كمال المشروط فقط بظهور مقتضيانه
وهى مرتبه الظاهرة والباطنة القدسية الذاتية الصفاتية المعظمة تعالى شانه ذلك الظهور
القدسي الوجوبي القديمي الوجودي الذاتي واقع بظهور الظاهر بحيث لا يدركه الابصار
من حيث كمال الظهور البحت والعظمة التقديس الاعلي وايضاً من حيث كمال الظهور
التقديس البحت والعظمة تعالى ازلا وابداً سرمداً اما بالمرتبة الاخرى اى المرتبة الاندماجي
انه مرتبة الغيب الغيبي الكوني بظهور الحدوثي الموقوتي المقيد بالتعطيل الظهوري الشهود

والنقص والكمال المشروط مقتضياته وهي مرتبة المخفية العرفاني ظاهرة العلمي مقتضي الظهور

بظهور العرفاني الشهادي الامكاني المشهودة المقيدة المصدرية الاعتبارية وهي الظهور

العرفاني قد وقع ظهور الاظهر وهذا الوقوع الواقع من شهادة على شهادة في شهادة

بشهادة وتعريف الشهادة اي ظهور الشهودي العرفاني من مرتبة المخفية غيب الغيب

بظهور الشهودي هذه المرتبة المخفية مقتضي الظهور بهذا الشهود من نور الوجودي

المطلق من العلم في العلم بالعرفان على العرفان وتعريف العرفان اي ظهور مراتب العلمي

مقتضي الظهور بظهور الشهودي من صفت الذاتي النور الوجودي مطلق المسمي الصفت النور

العلم الذاتي المطلق في علم قد وقع هذه الظهور الظهر من ذلك المرتبة الاخرى بتقاضيه

اي بمقتضيات المخفية الصفاتية الذاتية من تابع الوجود المطلق تقدس وتعالى على حسب

تقاضا القدرت اي شان القدرت بالقدر وشئون القدر بالتقديرات المتنوعه

من الوقت الموقت التوقيت كما يعلمه الله تعالى بعلم القديمي واين مرتبه شيونيته

مقتضي الشهود

مقتضى الشهود حيث يعني كمالات صفات غير مشروطة ذاتية حق سبحانه وتعالى وجوداً

شهوداً اي خفاءً وشهادة اما وجوداً وخفاء المنطلق بظهور الوجودي العلمي شهوداً

وشهادة المنطلق بظهوري الشهودي الموجودي الخارجي الاعتباري بالاعتبارات الثابتة

في كل الاعتبار بكل مرتبتها في جميع مراتبها موجوداً متغيراً بعدم المقيد بلا استقرار في آن

واحد قط معدوم المطلق وموجوداً بظهور الموجودية المصدرية الاعتبارية من اعتبارات

المتوحد بظهور المرتبة من قابليت كل واحد منها بكل واحد منها بمشهودية المتصل بلا تفطيل

قط بجدد الامثالية بشدة قوة الاتصالية التواتر الظهورات الشهودي من كمالات الشيونات

اي قابليات الصفاة الذاتية الوجوبية من مرتبة الواحد دغيب الغيب معلومة العلمي الوجوبي

المطلق مخفية العرفاني المقيد بهذا الوجود موجود الشهودي بمراتب التكثر المشهودة الوقائية

ووقع هذا الظهور الكوني الامكاني الحدوثي المشهودي مدرك الابصاري اعتبار بكل مراتب

الادراكت بعرفان التفصيلي بمشهوداة عجائبات متنوعات لطايف الخلاء والملاء من كمالاة

مراتب الصفات الكاملة الذاتية الوجوبية تقدس و تعالى لا تتناهى حسن المطلق العلمي

الجبي و هي مراتبه المشروط بشهود مراتب اللذة من مراتب المحبيت والمحبوبيت بمراتب

المشهودة المقيدة المحبت الموجودة الخارجي بحسن الشهادي اي خارجي الظهور بظهور الثانية

الشهودي العرفاني الشهادي من مرتبه ظهور الاول الوجودي العلمي غيب الغيبي وكما وقع هذه

الشهادة بشهود مراتب المحبت المحبوبيت بتشبيه مراتب المحبت بشهوداة المتنوعات من لذات

المختلفة في مرات اشخاص المخصوصه بكذا واقع شهادة جميع مراتب الكوني من صفات الوجوبية

لشهود كمالات الحسن المطلق المندمج في انفسها بشهود مراتب المتنوعة من جميع ممكنات المختلفة

المشهودة باختلاف المحبية والمخفية في مرات الشهادة كل واحد منها بكل واحد منها ونفوس

تلك المرات واقع نفس الامري كنفس الواحد ووقع وقوع اختلاف اوصاف الشهودية والمشهودية

لتلك النفوس من حيث هذا الشهادة المظهرية كل واحد منها بكل واحد منها كما تقدم ذكرنا في نكته ۲

نكته روشن است كه علم عبارت از دانش است كه حيثيت علمية بدان بحيثيت اجماليه علمي ظهور

خواه این عبارت لفظ امری وجودی مراد باشند خواه امری کونی شی تعلق داشته باشند

واین ظهور را ظهورات متنوعه غیر متعدد و من حیث الخفا واجب اند علماً قطعی که از

نفس معروف وعرفان هم که مرتبه مقیده است مخفی واین معروف وعرفان چه بحیثیت اجمالی

وچه بحیثیت تفصیل هر چند که علمیه بحسب کمال در کار بود وعرفان عبارت لغوی از دانست نسبت

که علمیت بدان بحیثیت تفصیل ظهور آن شی تعلق داشته باشد واین ظهور را ظهورات متعدده

من حیث الجلا لازم اند عرفاناً قطعی که از نفس معلوم وعلم هم که مرتبه مطلق است بلا تقیید قط

واین ظهور جامعه با ظهورات متعدده چنانچه گفته شد حیثیت یعنی ظهور مجلیه مخفیه منهودی شهادیه

موجودی مقیدی اعتباری عرفانی همان مراتب مخفیه وجودی غیبی الغیبی علمی را فلاجرم

ظهور عرفانی را تخلیق خلق محجوب اند یعنی بیدائی کنز مخفی غیبی بوجه شهادی عرفانی

بخلاف ظهور علمی پس بدانند که تعلق علمی بحیثیت واحدیت واطلاق بمعلومات وا قعیت

هر چند وجود حیثیات تضمینه هر معلوم علم کامل باشد واین تعلق ازلاً باشند خواه حدوثاً

وتعلق عرفانی بحیثیت کثرت تقیید بمعروفات معلومات واقع است هرچند که بنفس همان

حیثیت وحدانی هم مراد باشد وانکه بالاتمثیل اجمالیه و تفصیله گفته شده برای تفهیم طبع عامست

والا تمثیل علم واجبی از تناسب اینچنین همه تمثیلات منزه است از هرکه ظهور حیثیات اجمالی

بتفصیلی درین ظهور شهادی عرفانی واقع است از محض تقدیر بعلت وارادت غیبی که

مقتضی الظهور بظهورات المتنوعه شهادة واقع اند چنانچه حیثیات کلی وجزوی وانشار تیح

باید دریافت که ظهور مراتب مرتبه عرفانیا هم که مستلزم شهادت است ظهور همان مرتبه تفهیمیه

وجود مطلق از نور مطلق لیس او علم مطلق است که مقتضی الظهور بظهور شهودی عرفانیست

زیرا که هر مرتبه خلق ظهوریست بمظهریتهم کمالات خالق تم تقدیره چنانچه بالا هم مذکور گشته است

پس هرچه که در خلق بخلق برای خلق مرخلق راست فی الحقیقه همه از خالق بخالق برای خالق

مرخالق راست کما قوله تعالی فی حدیث القدسی فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ

هرکه دانست که از حیثیت وترکیبت زنده شد مرده وچو مرده بزیست والله بالادر شان مرتبه

عرفان کفته شد که از نور مطلق بس از علم مطلق است بنابر انکه بتحقیق صریحه علم نمودند

که چنانچه بظهور وجودی غیبی علمی آثار مظهریه و مظهریه و مظهریه جمیع صفات را اثر

صفت النور بانفسها منبع است همچنین بدین ظهور موجود شهادی عرفانی نیز منبوع است

و در نیمرتبهٔ شهادة چه مرتبه علم و چه مرتبه عرفان که فی الحقیقه بانفسها نسبت بنفس علم

مطلق قدسی است بعد ظهوریست از قابلیات غیب الغیب علی الاطلاق یعنی کوئیا آثار ضمنیه مندمجه

نور علم مطلق غیبی واجبی حضرت حق سبحانه زیرا که نفس تمام عالم ظهوریست شهادی عرفانیه

نفس کنز مخفی غیبی نکته ای برادر بباید دانست چون از حقایق ممکنات بمعلومیت خداوند

سبحانه بحسب لاموجودی اشیا قدماً من حیث حدوث اینها رسولیه اقویه وارد منوینه

که چیزی که اصلا بوجهی من الوجوه موجود نباشد علم عالم بروی بکدام معنی واقع بود

اگرچه آنعلم حضوری باشد و بماضی و استقبال و حال حکم آن واحد داشته باشند و اطلاق

عدم علم بدآنحضرت بر ماهیت نفسی جمیع ممکنات من حیث الازل الازال والعدم ناشایان

بود بلکه مستلزم جهل است و اگر حقایق اشیا را بحسب باهیات نفس امری عدمات گویند
و باثبات علم حق تعالی قایل باشند همان اعتراض مسطوره باقی است و اگر عدمات
بحسب موجودیه خارجی گویند و بموجودیه علمی اثبات دانند بس همین موجودیه خارجی
هر چونکه باشند بنفسه نفس امری محدث است از معلومات ازلی نباشند و نیز آن وجود علمی
معلومات ازلی خداوند سبحانه را بحقایق ممکنات بحسب موجودات خارجی که صریح محدث
الوجودند وجود مثالی لازم اید من حیث تمثیل علم صانع برایجاد نفس مصنوع و حال آنکه نفس امری
نفس خبری که موصوف بوصف مثالیه باشند هر چند که بوجه الطف گفته شود بنفسه از مرتبه ممکنات
و تقیدات است نه از مرتبه وجوب و اطلاق شتان ما بینهما و تعلق آن علم ازلی بر محدثات
محض بهمین یک مرتبه بعد حدوث انبیا واقعه بود و بس و ازلا موقوف بود و این بر
بعید است که نقص علم لازم می آید لا بل تحقیق این حقیقت چنین است که فی الحقیقه چنانچه همان
علم کامل واجبی بر محدثات بعد ظهور حدوث عرفانی بجمیع کمالات حدوثی تقیدی

و قوع المحصول بحضور علمی بلاحیثیات الحصول فی کل الازمان بلاحصول وقتی و زمانی بجمیع

حیثیات اوقات متنوعه و ازمان مختلفه من حیث اطلاق علم حضوری تعلق کامل دارد

همچنین همان علم کامل واجبی بتمامی عالم بر نفوس جمیع ممکنات بنفس امری بجمیع مراتب محصولیه

الظهور که پیش ازین ظهور عرفانی حدوثی شهادی مقید الحقیقة للحقیق بهمین موجودیه خارجی محدثی

عرفانی بظهور علمی مطلق قدماً بمحض کونیه مصدریه مخفیه ثابت است تعلق حضوری مطلق دارد

پس این اثبات بدین حقیقة بجهت تحقیق نشانی در افهام عوام تغیر پذیر است بحیثیت حقایق اشیا

از مذکور مصدوره که بظهور شهادی ثبوتات صفاتیه ای نشان القدرت تقدیرات متنوعه

علی هذا القیاس بجمیع توابع وجود گفته نشده است بجهت بصیرت نیک غور رسیده باید کرد

و باید دریافت که بنور نفس تقدیرات نفی علیت تقدیر امری لازم است پس آن محض صفت

فاعلیت بمعنی کردن بوجه مصدریه باشد و پس چون ظهور همه ثبوتات صفات واجبه

بنفس امری یکمد یگر بهمین وصف واقعه است فی الحقیقة فاعلیت هر مرتبه از جمیع صفات

واجبی بهر مرتبه از آن هر همه صفات قدسی مقتضی الظهور بظهور معقولیتی باشد

بس همین ظهور اعتباریه بدین اعتبارات مسطوره ظهور موجودیه مشهودی بوجود

خارجی حدوثی موجودیت مصدریه شهادی واقعه است مر همان وجود علمی معلومات

ازلی را که شیونات صفاتیه ذاتیه عینیه وجوبیه مخفیه غیب الغیب علی الاطلاق اند

بس ببثوت ازلی واجبی همین قابلیات شیونات الوجوبی کمالات متنوعه ای تقدیرات

متنوعه از شان تقدیر اند که شان قدرت است که مقتضی المشهوده المسطوره معبر بمقدورات

ازلی اند و به ثبوت علمی واجبی همین مراتب نفس امری معبر بمعلومات ازلی اند اما چون

وقوع این حیثیت مشهوده مذکوره محدث واقعیت نفس امری نفس مرتبه شهادت

معبر بخلق است و با وجود این همه توضیح صریحه غامضیت که این تحقیق از علوم میتی

مدعاست زیرا که نفس مدعا در کمال سر غامض الاغمض واقعه است الکنون کلمه چند

واضح تر بگویم نکته اطلاق کونیه مخفیه بدانند حقایق اشیا که به ثبوت اطلاق نفسی

بعض

بغیب خفی غیب الغیب ازلی اند فی الحقیقه ازلا کونی اند فی الواقع و نعت یعنی چنانچه حیثیات
مصدریه که بکثرت و نهایات متنوعه واقع اند و همان حیثیات کرد نهایا که بظهور یک دیگر
حیثیات شد نهایا باشند همه فی الحقیقه بمرتبهٔ معقولیت از ظهورات صفات وجوبیه ازلا
واقعه باشند لیکن مبرا از حیثیت معقولیتی عرفانی مثلا حیثیات نعت وجود که عبر توابع
خود از صفات غیر مشروطه و مشروطه میت اما مشروطه چنانچه نور و قدرت و غیرها
چون همه حیثیات غیب الغیب کونیا حیثیات مندمجه ذاتیه که مقتضی الظهور بظهور شهادی
امکانیه اعتباریه باعتبارات متکثر او قه عجیبه ظهور پذیر اند مراتب متنوعه اثبات
از وجود بود مطلق ای هست اصرف بظهور توابع خود یعنی بظهور مقتضیات کونی الظهور
از نعت نفس ذات مطلق خود وجودا از شیونات صفات توابع خود و از نور مطلق
ظهورگا و از شیونات قدرت و ارادت مطلق و غیرها تقدیرات و علی هذا القیاس لیکن همه بظهور
عینیه علمی که معبر بصفات مخفیه است و از صفات مشروطه چنانچه فعل و خالقیت بفاعلیت و خلقت

وامثال آن به یکدیگر مقتضی الظهور ند واین همه مراتب اختیاریه افعالیه مصدریه مقتضی الظهور

کونیه وجودیه بوجود غیب الغیب بنفس موجودیت مشهودیه مکانیه معقولیه بتقاضاء ظهورات

بکدیگر واقعی اند چنانچه بالا گذشت وبحب حب عرفانی کما ورد فی الحدیث كُنْتُ كَنْزاً

مَخْفِيّاً فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ بروقت موقوته ازلی که آن توقیت وقتی وانفس وجود وقت

نیز از ظهورات مقتضی الظهور شهادی وجود و توابع وجود از نور و مشهود حیثیات

وقتی و توقیتی قدرت وارادت بظهورات شهودی مشهودیه تفصیلیت بنفسی وظهورات

اراده و قدرت بحو استینهای چنین وچنان تنوعات واقعی شهودی الظهور بنفسی از لا واقعه اند

وبنفس موجودیه مشهودی همه عالم شهادة که موجودات خارجی اند بعین شهود خفیه

کونیه بمجدثیت ومخلوقیت بموجودیه حیثیات مصدریه امکانیه اعتباریه بدان اعتبارات

مذکوره بوجود مطلق که معلومات ربانیه بوقوع الظهور علمی معتبر واقع اند واقعی اند بس

تحقیق حقیقی بوقت شهادة همان مراتب خفیه که فی الجمعه کونیه اند بمشهودیه وموجودیه خارجی

امکاني بمخلوقیت وخلق پدیدارند رباعیه هر مرتبه کون بازل الازال گو نیست
زهر نعت حدوث و احوال ني محدث و محول بوجود غیبي موجودي این شهود
مشهد هر حال برخصار رایم و در وضوح علم این معرفت مثالي و تمثیلي واضح تر
که از حضرت رباني سبحاني و وحه حقاني با لهام رحماني درین باب تعلیما برین فقیر
اظهار نموده اند التماس نمایم باید دریافت هر صورتي از صور متخیله که در خیال نا بت میشود
و نمودار پیدا کند هر چه دارد از خود هیچ ندارد بلکه هر همه از مبدا فیض خود دارد پس
هر آنچه ذاتا و صفاتا در وی از وجود و توابع وجود و جمیع کمالات از وجود و اعتبارات
ظاهر و ثابت و مشهود و پیدا ئي ظهور کمالات صفات و ذات آن شخص است که آن تصورت
در آن مرتبه مشهود مراد و معلوم و پیدائیش بمرات خیالیه ولیست پس تمام ثبوت
و قیام آن صورت بکمالات آن شخص ست از کمالات ذاتي و صفاتي اند زیرا که وجود آن تصورت
از ظهور کمالي از کمالات صفات از وجود و توابع وجود آن شخص ست بر ظهور شهودي مراتب

صورت از صور متخیله یعنی هر آنظور که در مرتبه متخیله مشهوداً واقعه گشته چنانچه مراد

و معلوم و معتقد در مقرر ارادت و علم و قدرت این شخص باشد واقعه است اما چون

صفات شخص غیر یکدیگر هستند کمالات یعنی قابلیات صفاتیه هم که از شیونات ذاتیه وی اند

غیر یکدیگر نباشند لاجرم بظهور رکمال ظهوران همه کمالات که مقتضی الظهور بدان کمال

مخصوصه ای صورت لطیفه با کیفیه صغیره یا کبیره مخصوصه باشند واقعه است لیکن بتفاوت

قات و کثرت و نیز بتفاوت جلا و خفا حیثیت المتنوعه نسبت با غالب الظهور و مجلی الظهور بعضها

و بحیثیت التابعیت مغلوب الظهور و مخفی الظهور بعض و اما این کمالات شهودی آن شخص و

که بمرتبه شهودی این صورت بجمیع مراتب شهودی حیثیات این صورت کمالاتی اند

که نفسها مقتضی الظهور بظهور کونیه اند غیباً و شهادةً یعنی که ظهور هر همه کمالات الشخص بظهور

یک بدیگر بظهور حیثیات مراتب انوار خیالیه واقع است فلاجرم مثل ظهور نفوس آن کمالات

آن شخص من حیث غیب هویته آنکمالات که بصفات ذاتیه اعنی لیه قدرتی و ارادتی الشخص

با همه ماج بنفسی واقعه اند پس باین تمثیل باین ظهور اولی غیبی مثالی است بر ظهور غیبی علمی

وجودی کائنات که خالق ماهیات ممکنات از آن عبارت باشد من حیث ظهورات ثانی

آن تشخص که بظهور متخیلی واقع اند تمثیلی است بر ظهور شهودی عرفانی موجودی ممکنات

پس بحسب ثبوت هر دو ظهور که نی اعتبار ظهور اعتباری بظهور ثابت دیگر واقع ماهیت

ماهیت حقیقه هر صورت من حیث التحقیق نفسی بنفس امری کونیه باشد و ماهیت نفس هر صورت

امکانی بود و علی هذا القیاس در جمیع مراتب وجود شهود و همه کمالات آن صورت قیاس باید کرد

پس نفس ذات آن صورت من حیث وجود و توابع وجود با جمیع کمالات خود ظهور کمالی

مقتضی الظهور بدان کمالات از نفس ذات وجود با کمالات توابع وجود از حیثیت تنزل خیالیه

آن تشخص بود که آن صورت سر بسر ظهور شهودات کمالات مخفیه وجود و توابع وجود اوست

و همان ظهور نمود خیالیه آن ظهورات عین مظهر است مر آن کمالات اصل جوهر را که عین مظهر اند

که هر چه در آن صورت از وجود و اعتبارات مفهوم گردد ظهورات کمالات وجود و توابع وجود

آن شخص اند پس فی الحقیقه آن شخص اقرب باشد مر آن صورت متخیله خود را فنسبت بقرب

آن صورت مر هر یکی را از یکدیگر خود بلکه از نسبت تقرب آن صورت که نسبت بخود دارند نیز

قرب آن شخص که پیدا کننده آن صورتست با قربیت باشد زیرا که آن کمالات وجود

و توابع وجود آن شخص نفس وجود و توابع وجود آن شخص تحقیقت نسبت اندماجیه واقع اند

پس نفس آن کمالات وجود که مراتب مخفیه ضمنی الوجود ای اندماجی الوجود آن شخص اند

بحسب این تحقیق غیر آن وجود نتوان گفت که من حیث الخفاء الشهود و ظهوره هم مخفی و

شهادی این صور از ظهور کمالات مقتضی الظهور علمی و عرفانی آن وجود باشد و این اقرب

اینها بهر کیف که قریب تر دانند صوری است و معنوی و آن اقربیت او حقیقی است و قدرتی

که بتقدیر و تخلیق جمیع مراتب ظاهر و باطن این بهر وجهی و اعتباری جلی و خفی با یجاد موجود دیه

بهر درجه سری و علانیتی واقع است اکنون بحسب دریافت حقایق این تمثیل تحقیق تحقیق معنی

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ و نیز تحقیق حقیقت معنی قیومیت و معیت و احاطه

خالق بمخلوقات هویدا گشت و مبرا از جمیع شائبات کمی و کیفی بر اذهان سلیم الفطرت
واضح آمد که قوله تعالی نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ وَهُوَ مَعَکُمْ وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ
شَیْءٍ مُحِیْطٌ و اکرالضور بجمیع مراتب مجلیه و مخفیه خود سواء ظهور کمالات و پیدا کننده
هیچ اثری از خود داشتندی گنجایش مظان کمی و کیفی در آن اقربیت و قومیت و معیت و
و احاطهٔ ذاتی و صفاتی جایز بودی و عقل عقیل و کشف خیالی و ظنی ظلالی را ادراک
در معنی آن متشابهات بنابران مفقود است که اصلا و قطعا در آن اطلاقات معنی
آیات متشابهات بوی کمی و کیفی گنجایش ندارد و که بکشف ظلالی و بتفکر و قیاس مدرک نشوند
الا بتعلیم غیبی لاریبی و علم لدنی اصلی زیرا که حقیقت آن نسب محض بی کیف است و از
مدرکات عشره مبراست وَلَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ و نفس مراتب علم لدنی ظلی و مدرکات
عشره از مخلوقات مراتب مخلوقه اند پس حقیقت نسبت اقربیت و قومیت و معیت و احاطه
بی کم و کیف ذاتی صفاتی سبحانی را چه طور دریابند و چه دریابند مگر این علم را حقیقت انسانی

که سر ربانی است بظهور بوجه بیکیفی خالص بالبقاء فضل عظیم و نور ایقانی ایمانی

نکته

مخصوص است و حقیقت تخصیص وجه علم لدنی اصلی بیش ازین واضح شده است

باید دانست که این شئونات کونیه ازلیه هستند یعنی مراتب صفات وجوبی بغیب ازلی

مقتضی الظهور نفسی خود بدین خلقت شهادی شهودی پس بغیبت ازلی این شئونات

کونیه بنفوس خود هیچ نیستند الا وجود کونیه مخفیه مصدریه صفات مطلق چنانچه تقدیر قدرت

و ارادت و فاعلیت و فعلیت حقیقی سبحانی و بدین ظهورات بظهور توسطی ثابت نیست

الا توسط ظهور حقیقت قبول نفسی اینها مر مظهریه صفت قدرة و ارادت فعل مطلق ذاتیه

علی الاطلاق وجوبیه ذات اقدس او تعالی شانه اکنون بجدت بصیرت باز خورد رسید باید کرد

و استغفار باید نمود که فاعلیت آن مراتب وجود و توابع وجود مقتضی الظهور وجودی غیبی

علمی که آن معبر خفی معلومات ازلی باشند و اثبات شان بوجود غیبی ظاهر علمی قدیمی بود و نیز

مقتضی الظهور موجودیه شهادی که این ظهور اظهر عرفانی حدوثی منعز بظهور باشند و اثبات

ایشها بموجودیة شهادي ظاهري خارجي بود چنانکه بایکدیگر گفته شده و نیز من حیث ثبوت

فاعلیت مسطوره که همان هر همه مراتب مثبتة فاعلیت مذکوره را نسبت مراوات ومعدورات

ازلي بحسب مفعولیت مطلقه که بدان حیثیت مذکوره فاعلیتي هیکدیگر گفته فاعلیت ومعلولیت

هم بدان نفس مراتب عینیه واقعه است یا بسوا، آن گویم که فاعلیت ومفعولیت غیبیه

بدان حیثیات وجودي وتوابع وجودي بمراتب ظهور نور شهودي عرفانیه که از تمثیل

مرآت ظهور نور خیالي بالامثل زده ایم بحسب جعل شهودي واقعیت که آن هریکي بلا تمیز

تعدد وغیرتي وجودیکه مکرر از لاً غیباً بمرتبه علمي هم بدان خفائي لغیني خود اگرچه کوني اند و

مبرّا از موجودیت امکانیه واز جعل حدوثي اند اگر بانفسها حقیقة لغیبها کجعل دارند

که جعل شهادي شهود بهمان حقیقت کجعل غیر مدرک است بموجودیة ظهور محدثي خود که بظهور

این مظهریة ومُظهریة بتعدد موجودیة غیرتي حدوثي بمراتب عرفاني شهوداً مشهوداً

مستلزم استیلزام هریکت بدیگر واقعه اند و نیز باید دریافت که نفس صفت عرفان هم

آنمرتبه ایست از وجود مطلق اقدس وازان توابع آن وجود که معبر بصفات النور

والعلم مطلق باشند که بنفسه بموجودیه شهاودی متعلق بحقیقت موجودیه شهاودی مشهودی

مخلوقات است و بدانند که آنمرتبه اعلی هم که بعرفان مشهود است و هم خود بخود یعنی بذات

خود از مراتب خود بمراتب استعداد و مظاهر خود بصفت واسم عرفان معروفست به نسبت

بعلم غیبی از معلومات عینیه مخفیه واقعیت پس آن خفای آن نسبت که در حدیث قدسی

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا مذکور است بحسب مراتب شهودی عرفانی باشد که به پیدایش

شهاودی موجودیه مشهودی مخلوقات که پیدایش بدین ظهور محدثی است ازان حضرت

علام الغیوب سبحانه اشارة واقع بود و بعلم حضور حضرت اقدس تعالی غیباً بوجود غیبی

ازلی بحضوری علمی ذاتی سرمدی سبحانی ظاهر یعنی معلوم ثابت باشد والا جهل لازم آید

تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا ای برادر اگر حقیقت اشیا بماهیت نفسی بر ثبوت

کونیت خفی من حیث اثبات بظهور شیونات ازلیه چنانچه بحسب آن امثال تمثیل بالا مذکور گشت

آنچنان نباشد و نفس مرتبهٔ مراتب شهادة و خلقت را نفس شیونات وجود و
توابع وجود خالق تعالی گویند و بس انتساب نسبت حیثیات عجز و انکسار و تضرع
و افتقار و تمامی کسافت و لطافت و قبح و حسن مخلوقه که هرهمه بانفسها مقید اند
بحضرت الوهیت قادر مطلق اقدس تعالی منطلق گردد و آن بتحقیق حقیقی نقلی و عقلی و کشفی
اصلی ممنوع است که غیر واقع است و بس کنم خود زیرکان را این بس است
آنکه بالا گفته شد که خلقت و حدوث و ظهور و ثبوت عالمیان بتجدد امثال است کشف
اکثری از کمل کبرا عارفین ما فیه نیز چنانچه بعضی یاران این فقیر را ظلا و بعضی نوادر را
اصالة هم واقع شده ازین حقیقة خبر داده است چنانچه در نسخه لوایح و شرح لمعات از
بزرگان میگویند لیکن چون بعضی محذورات شرعی و عقلی چنانش دارد میشوند که معتبر الجواب اند
بالضرورت در تحقیق حقیقت تجدد امثال اہل کشوف کمالات مرتبهٔ خاصه که مرتبهٔ سیوم مستست
از ولایهٔ مطلق بعلم لدنی ظلی حاصل است مفصلا واضح سازیم تا همه محذورات نقلی و عقلی

مرتفع کردند مخفی نماند که هرگاه بهمه مراتب هر شی از جمیع اشیا ظهور شهودی

آن مراتب صفات واجبی باشند پس بهر شیی که شیئیت آن شی تا زمانی که ظهورات تقدیری

مقتضی الظهور آن شی مراتب آن شی باشند بحیثیات متنوعه ظهور کرده ولی اند بحیثیت واحده

که ظهور شهودی نفس آن شی باشند در هر آنی و در هر زمانی که بود آن شی باقی بود خواه الظهور

ابدی الظهور باشد خواه منقطع الظهور و چون نفس آن شی بمراتب آن شی و نفس نفوس آن مراتب

بنفس امری نفس آن شی قبول امتیاز بنفس الامر اصلا نمیدارند نفس شی یکبارگی ظهورات همان

خود که عبارت از نفوس مراتب نفسی آن شی است گذران باشند و نیز بحسب قوه تواتر

انصالیه ظهورات مشهودیه یک بدیگر از تقدیرات ربانی که شیونات صفات سبحانیه اند

نفس همان مشهودیت نفسی همان نفس شی و نفس همان نفس شی که قابلیتی است نورانی وجودی

محض بدان مشهودیه نفسی مشهود و مانده و بحسب تقاضا آن مرتبه که آن نورانیت مخفیه بحیثیتی

الوجود یعنی اندماجی الوجود و مطلق است تعالی که آنرا نورانیت قابلیت وجودی مراتب

بحیثیه

۱۵۵ مخفیه وجودی که کمالات متنوعه وجود مطلق بظهور کمالات توابع وجود که تعینات

تقدیرات و مراوات وغیرها معبّراند بگوییم وبس واگرچه آنمرتبه اصل وجودی شیئی گونیه

مخلوقیه حد و ثنیه است اما چون بکمال صرافت بحوهریت بسیطه واقع است که شیئیت وی

محض بظهور مظهریت خود است وبس خود بنفسه مظهری محض احرف بسیطه بعدم ظهور جهت

تقییدی معنومه مکدر که است مرظهورات مقتضی الظهور قابلیت نفس وجودی خود را

بظهور موجودیة الظهورات بمظهریه مظهریه نفسی خود بظهور موجودیه نفسی خود نیست

بمظهریه مظهریه همان ظهورات بحسب وجود مطلق واجبی است سبحانه که اصلاً ظاهر

الا بتوابع نفسی خود و آن توابع نفسی نفس وجود بنفسه موجود نیستند الا بظهور آن

وجود چنانچه بالا در بیان حقیقت نسبت صفات حقانی بذات سبحانه واضح شده بیت

پس من حیث این حقایق و وقوع جزای فعل مرتبت وقوعی واقعی حقیقی بر نفس فاعل شد

و محذور قیاسی برخیزد و بعضی افراد عام را چنانچه ارواح و غیر آن تعین کند زندگی

وگذشتني بمعرض زوال اطلاق آبديّة هم ثابت بود زيرا كه ظهور هر بدايش از ممكنات موقوفه ازلي بحسب اراده وتقدير مطلق ازلي لاريبي آن حكيم قادر مطلق مقتضي الظهور بظهور انقطاعي يا بظهور ابدي واقع هست ومعني آيت كريمه كل شيء هالك الا وجهه وكل من عليها فان بوضوح اين حقايق بي احتياج توجيه قياسي بعقل سديد صحيحه وبنظر بصيرت حديده صريحه با ثبات تحقيق تبدا و ثابت باشند نكت در سر معرفت ماهيت وجود امكان نيك بايد دريافت كه من حيث همه حقايق مذكوره امري كه بممكن وجود ممكن اطلاق كنند جز امر موجوديه ممكن وتغيرا از ان امر وجودي كه معبر بنفس وجود ذات هر شيء تعالت اصرف بجوهريه بسيطه بالا گفته شده نباشد والا تمام نفس بهر مرتبه امكاني بوجود تو ابع وجود قايم وموجود بغيره هست وچون غير ممكن حضرت وجود واجبي هست تعالي چنانچه غير وجوب امكاني است پس بدين ظهور همه ظهور واجب تعالي ظاهر اظهر بود والا با وجود آن بنفسه بهان كمال اطلاق وتقديس ازلي خود واين فقير نيز همه مخلوقات مختلفه ظهورات

کمالات متنوعه حضرت اقدس میخوانند ونیز برائی فهم عوام مثل دیگران تمثیل موج دا
میگویند لیکن بقطع نظر به تبدیل علی آب بظهور ظهورات موجیه آب زیراکه بنفس
آن موجودیه وظهور امواج ظاهر وقایم وموجود باب است وآن حثیات موجیه
فی الحقیقه هیچ نیستند الا کمالات کونیه بوجوه مصدریه مقتضی الظهور بشیون وهیات
وحدانیه که بحسب حقیقه از مراتب اندماجیه صفاتیه ذاتیه آب از مرتبه خفا اندماجی
ظهور بذیرند امانقش آن هیت موج را بجمیع حثیات آن هیچ وجهی عین آب ندانیم اگرچه
ظهورات هیات امواج را غیر از ظهورات شیونات صفاتیه ذاتیه آب هیچ ندانم وآب را
بدین ظهور ظاهر اظهر دانیم چراکه نفس هیات امواج مختلفه وهمه حثیات هیات
امواج من حیث تحقق حقایق امواج بتحقیق حقیقی هم مرتبه این ظهور وهم مرتبه اندماج
نفسی خود باب مطلق بنفس امری کونیه ذاتی وصفاتی بوجود موجودیه نفسه خود اند بهچنین
تمامی مخلوقات را بهیچ وجهی من الوجوه صوری ومعنوی حقیقی عین خالق نخوانیم با وجود آنکه

تمامي ظهور مراتب جمع خلايق را سرببر بهمه ظهورات آن اينشونات خالق دانيم تعالى

وخالق را بهان اطلاق تعيني ذاتي ازلي بدين ظهور شهادي بظهور ظاهر دانيم سبحانه

چنانچه بالا مفصلا تصريح نموده شده حرفي بس است مثل مشهور است در خانه اگر كس است

يكحرف بس است رباعية الاولى بحريست جهان بوصل اجزاي روان ❊ هر موج و كفش

بر وهم انسان كذران ❊ اين جمله شهود آب مطلق داني ❊ بر حسب ظهور قابليات تن و دان

رباعية الثانية اين دايره كون بقانون حكيم ❊ قد شهد من خفا كنز عليه عليم

تنوير تنوع شهود آن مطلق نور ❊ تجديد مثالي است بتغير و عديم رباعية الثالثة

هر دايره كون بقانون عليم ❊ مشهود نفوس كثر تقدير حكيم ❊ از نقطه نور واحد

انواع نقاط ❊ تجديد مثال است مرتب نه قديم رباعية الرابعة سبحان الله

باعتباري شهود ❊ در مرتبه اعتبار موجود نمود ❊ كذران بتجدد مثالي دايم

با نيك وبد جمله جه عجب نمود رباعية الخامسة ترتيب عذابي وثوابي بجهان ❊

مشکل بعوام از مثالی گذران ❊ مشکل چه بود چو نفس مجزی ابدیست ❊ گرچه بظهور شد
بابدی گذران رباعیة السادسة اصل همه مثبت به ثبوت قدر است ❊ بالنفس که مطلق ز حدود بگذشت
گذر است ❊ ذایق ذوق و مذوق ذایقه فعل و فعیل ❊ تشهید وجوبی و شهودی گذرست
رباعیة السابعة هر کیت ظاهر بآئینه آن هر کیت ❊ این قید ز یکدگر نگردد منفک
من حیث خفا شهود این قید جلی ❊ مطلق دانی باصلها لا ینفک رباعیة الثامنة
نادان حق حقیقت حالی را ❊ نادان حق تجدد مثالی را ❊ دانی که حرام است بکیفیه خیار
وهمی تحقیق سر متعالی را رباعیة التاسعة نادان تغیر و ثبوت هر شیء ❊ هرگز داند
تجدد امثالی وی ❊ دانی چو ظهور نفس خفاش تحقیق ❊ دانی ز وجود ووقد نفس
حق معنی رباعیة العاشرة عالم محدث و کل محدث تغیر ❊ چون نیست به اثبات نفی حق تغییر
بر نفس ظهور نیست هست نفی بخفاش ❊ هر آن حدوثی به ثبوتی تقدیر رباعیة الحادیة عشرة
❊ تحقیق حقیق حقیق عالم ❊ حیران کند از فهم عقول عالم ❊ ذلک فضل الله حیث شرافان

یوتیه لمن یشاء من بني آدم * قصیدهٔ متضمن القطعات في تحقیق حقیقت وجود مطلق

سبحانه وایضاً في تحقیق الوجود والموجودیة مراتب الکوني القدیمي والامکاني

الحدوثي یعني مرتبه عالمیان و نفس عالمیان حقایق که آن عبارت از اعیان ثابته است

خالق است رب العالمین و تعالی و خارج یعني بیرون ای سوای مراتب وجوبي است

و في تحقیق حقیقت اطلاقات موجودیة و وجود خارجي که بمرتبه وجوبي بحضرت خالق

عالم مطلق اند یعني که او تعالی بیرون ای وراء الوراء از انتساب جمیع حیثیات

عالم است بورائیت و تنزه از مدرکات عشره تقدس شانه القطعة الاولی

مراد ذوق عرفان ز ما در ربوده است * همان آیند از ما کرد و برنموده است * شهودی

بود حیث تحقیق عالم * که با خود بخود بر خود از خود شهود است * شهود از کمالات ذاتی

صفاتي * که آن گنج مخفي چنین برنموده است * مدرجات عشره بشرط اعتباري *

نمود شهودش بحکمت گشوده است * ازین نکته داني تحقیق عالم * که موجود خارج اضافی

۱۵۸

الوجود است **قطعه الثانیه** وجودی بود نقش آن هست مطلق ؛ که ذاتاً صفاتاً
بمطلق وجود است ؛ ورا، الورا از تعین مراتب ؛ که موجودیش غیر نسبت قیود است ؛
تقابل بمعدوم موجود باشد ؛ که جمله نسب همچنان بر خلود است ؛ چنان کان
همه نسبت انتزاعی ؛ بمرآت ذهنی غباری زدوده است ؛ ازین نکته دانی بتحقیق خالق
که موجود خارج و خارج وجود است **قطعه ثالثه** کمالات خالق بنسبت خلایق ؛
چو موجود اضافی بخارج وجود است ؛ که آن هر همه قابلیت ز ذات است ؛
ظهورش همه بر صفاتش نمود است ؛ ولی نفس امری کمالات خالق ؛ بحیث الغنی
اندماجی وجود است ؛ ز جمله تحقق اضافت و خارج ؛ بحیث التحقق مراد وجود است ؛
ازین نکته دانی کمالات خالق ؛ که موجود اضافی و خارج وجود است **قطعه الرابعه**
عبارت ز خارج تقابل مراتب ؛ تقاضا کند هر کجا وانمود است ؛ که خارج وجودی
بمعنی شرعی ؛ بود کان بخود مستقبل الوجود است ؛ بمعنی لغوی عبارت ز خارج

برونی مراتب تقابل نموده است ٭ ورا او الورا دان مراتب وجودی ٭ ز جمله مراتب که

کونی الوجود است ٭ همه ما سوا همچنین بر تقابل ٭ مقابل چو از خفا و نمود است ٭

للخاتمه به خارج جلا یافت اسرار مخفی ٭ بحق و داودش که حق الودود است ٭ یقین دان

که این جمله از نور علمش ٭ ظهور نکات از حقایق نموده است ٭ که او خود بخود بهر خود از خودی خود

مراتم با سرار خود بر زده است ٭ همو داند آن سر اسرار خود را ٭ که زین کشف غامض چه

خواهش نموده است ٭ سکوت افضل است گرچه حیث المقرر ٭ تکلم بود افضلش گو نبوده است ٭

ولی از تجبر کمالات حسنش ٭ سکوت الزم چو عرفان فزوده است ٭ چنین عارفی اکملی اهل حضرت

بغیر از ضرورت زبان چون گشوده است ٭ پس انگو بدا این ضعف ابن آدم ٭ که حالا همه را

نبوت چو بوده است ٭ همیشه بجود داریم بر اجابت ٭ بسرا علا کاین و داد و دوده است ٭

تو کلی بکلات و لبیدی عظیم ٭ بحق آن ولید که اعظم ولود است ٭ تو نا غفر فضلش همه امتش را ٭

که او بهر آن در خضوع و سجود است ٭ بروبهم با آلش صلوة و سلامت ٭ فزون با د انسان که ابلغ فزوده است

ای برادر اگر با وجود این همه وضوح او نیز که در بیان حقیقت حقیقی اشیا بطورات
نفس مراتب ازلی حضرت علی الاطلاق زبان گفته شد و نیز ازین تحقیق عدم سلب صفات
ذاتیه که آثار تعینات میگویند و از مرتبهٔ بحثیت صرف اصرف که از اکنه ذات گویند سلب
می نمایند به بیان واقعی ظاهر نموده شد و بسلب تعینات صفاتی از مرتبهٔ بحثیت باثبات
تمیز بالقوة اگر پیدا نمود محذور تمیز غیرتی و زیادتی که هم بالقوة واقع بود بتبیین حینی
عبارة واشارةً از صدر رموده آمده و هم من حیث کنه ذات کنه صفات ذاتیه بما یعنی
بماهیت بنفسی نفس امری ذاته و صفاته مطلق واجبی حضرت احدیت جل و علا تعالی راکه بحقیقت ذاتیه
صرف بحثیتی مسمی بالاحدیت و من حیث اقتضا، نفی صفات ذاتیه ذات بحثیتی بنفس امری
خود بظهور صفاتی ذاتی مطلق مسمی بالهیت حقیقیه است بحثیت صرف و احدیت اصرف مساوی حقیقی نیز
بیان نموتی کرده شد که مدعاء این فقیر تحقیقات حقیقی مفهوم بعضی نگردد و از بس علوشان
این حقایق عالیه دانند و بسیار بتعقل و تامل و بتنبیه بتفکر تشویش نکشند که این اسرار

خارج از تفهیم مفهومات مبحثه ارباب ظواهر اند ○ زمرات رخش توصیف حسنتم

خرد کشا که جای دم زدن نیست ○ بلکه اگر همت بتحصیل این تحقیقات غالب آید از یاری

که بتوسط این فقیر بعلم اینها و جنانی باستفاده علم لدنی اصلی بفضل غیبی لاریبی تم احسانه

تحقیق این حقیقت اند و مجاز گردد بذ استبصار باید نمود و امیدوار باید بود که شاید بمراتب خفایه

مستبشر هم بنور فضل لاریبی انکشافی واقع شود بمنه وکرمه تعالی شأنه عم احسانه و آنکه بالا گفته شد

که مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله تعالی سره از تجدد امثال در مصنفات خود تصریح

باثبات مینماید بهتر ان بود که بجنسه از لوایح که تصنیف ایشان است نقل نموده آید و آن اینست

لایحه شیخ رضی الله تعالی عنه در فص شعیبی میفرماید که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین

واحد که حقیقة هستی است و آن متبدل و متجدد میگردد و مع الانفاس و الآنات و در هر آنی عالمی

بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند کما قال الله سبحانه

بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ و از ارباب نظر کسی بدین معنی مطلع نشده است

مگر

مگر اشاعره در بعضی اجزاء عالم که اعراض است حیث قالوا الاعراض لا یبقی زمانین
ودیگر حسبانیه که معروفند بسوفسطائیه در همه اجزاء عالم چه جواهر و چه اعراض و هر یک ازین
فریقین من وجهی خطا کرده اند اما اشاعره بسبب آنکه اثبات جواهر متعدده کرده اند
ورای حقیقة وجود واعراض متبدله ومتجدده را بآنها قایم داشته اند وندانسته اند که
عالم بجمیع اجزائه نیست مگر اعراض متجدده ومتبدله مع الآنات والانات که در عین
واحد جمع شده اند ودر هر آنی ازین عین زایل میشوند وامثال آنها بوی متلبس میگردند
پس ناظر بواسطه تعاقب امثال در غلط می افتد ومی پندارد که آن امریست واحد مستمر کما
تقولوا الاشاعرة فی تعاقب الامثال علی محل العرض من غیر خلو ان من تشخص من العرض
مماثل للتشخص الاول فیظن الناظر انها امر واحد مستمر رباعیه . بحریست نه کاهنده نه افزاینده
امواج برو رونده وآینده * عالم چو عبارت ازین امواج است * نبود دو زمان بیک دوان
پاینده * عالم بود ار نه زغیرت خالی * نهری جاری بطورهائی طاری * واندر همه طورها

نهري جاري ❊ سريست حقيقة الحقايق ساري ❊ واما خطائی سوفسطائیه آنست که مع
قولهم بالتبدل في العلم العالم باسره متنبه نشده اند بانکه یک حقیقه ست که متلبس میشود
بصور واعراض عالم وموجودات متعینه متعدده مینماید وظهور متبت او را در مراتب
گونه جز باین صور واعراض چنانکه وجود نیست اینها را در خارج بدون او رباعیه
سوفسطائي که از خود ني خبر است ❊ گوید عالم خیالی اندر گذر است ❊ آري عالم همه خیال است
ولی ❊ پیوسته درو حقیقتی جلوه گر است ❊ واما ارباب کشف وشهود می بینند که حضرت
حق سبحانه وتعالی در هر نفسی متجلی است بتجلی دیگر در تجلی او اصلاً تکرار نیست یعنی
در دو آن بیک تعین ویکشان متجلی نمیگردد بلکه در هر نفسی بتعینی دیگر ظاهر میشود
ودر هر آنی بشانی دیگر تجلی دیگر ظاهر میکند رباعیه هستی که عیان نیست در آن شانی
در شان دگر جلوه کند هر آنی ❊ این نکته بجوز کل یوم في شان ❊ گر بایدت از کلام حق برهانی
وسر درین آنست که حضرت حق سبحانه اسماء متقابله اند بعضی قهریه وبعضی لطفیه دائما در کارند

و تعطیل بر هیچ یک لازم جایز نی پس چون حقیقتی از حقایق امکانیه بواسطه حصول شرایط
و ارتفاع موانع مستعد وجود گردد رحمت رحمانیه او را دریابد و بروی افاضه وجود
کند و ظاهر وجود بواسطه تلبس باثار و احکام آن حقیقت متعین گردد بتعینی خاص و متجلی شود
بحسب آن تعین بعد از آن و بسبب قهر احدیت حقیقی که مقتضی اضمحلال تعینات اثار کثرت
صوری است از آن تعین منسلخ گردد و در همان آن انسلاخ بر مقتضای رحمت رحمانیه بتعین
دیگر خاص که مماثل تعین سابق باشد متعین گردد و در آن ثانی بقهر احدیت مضمحل گردد
و تعین دیگر برحمت رحمانیه حاصل اید و هکذا الی ما شاء الله پس در هیچ دو آن یک تعین
تجلی واقع نشود و در هر آنی عالمی عدم میرود و دیگر مثل آن بوجود می آید اما بجهت
تعاقب و تماثل و تناسب احوال می پندارد که وجود عالم بر یک حال است و در از
منه متوالیه بر یک منوال رباعیه سبحان الله زهی خداوند ودود ⁂ مستجمع فضل و کرم
و رحمت و جود ⁂ در هر آنی بر و جهانی بعدم ⁂ آرد دگری چو آن بماند بوجود ⁂ انواع عطا که خدا

می بخشد

هر اسم عطیه جدا می بخشد ٭ و در هر آنی حقیقت عالم را ٭ بیک اسم فنا یکی بقا می بخشد ٭

دلیل بر آنکه عالم مجموع اعراض مجتمعه است در عین واحد که حقیقت وجود است آنست که هر چند

حقایق موجودات را تحدید میکنند در حدود ایشان غیر از اعراض چیزی ظاهر نمیشود مثلا

وقتی که گویند انسان حیوان ناطق است و حیوان جسمی است نامی حساس متحرک بالاراده متیت

وجسم جوهر است قابل مر ابعاد ثلثه را و جوهر موجودیست لا فی الموضوع و موجود ذا

که مر او را تحقق و حصول باشد درین حدود هر چه مذکور میشود همه از قبیل اعراض است الا آن

ذات مبهم که درین مفهومات ملحوظ است زیرا که معنی ناطق ذات من له النطق است

ومعنی نامی ذات من له النمو و هکذا فی البواقی و این ذات مبهم عین وجود حق و هستی

حقیقت است که قایم است بذات خود و مقوم است مر این اعراض را و آنکه ارباب نظر میگویند

که امثال این مفهومات فصول نیستند بلکه از لوازم فصول اند که بآن از فصول تعبیر میکنند بواسطه

عدم قدرت تعبیر از حقایق فصول بر وجهی که ممتاز شوند از ما عدای خود بغیر این لوازم یا لوازم

که ازینها اخفی باشد مقدمه ایست ممنوع و کلامیست نامسموع در تقدیر تسلیم هرچه نظر
با جوهر ذاتی باشد قیاس آن چین واحد عرضی خواهد بود زیرا که اگرچه داخل است
در حقیقة جوهر خارج است از آن چین واحد و قایم است باو و دعوی آنکه اینجا امری هست
جوهری ورای عین واحد در غایة سقوط است بتخصیص وقتی که کشف ارباب حقیقت که مقتبس است
از مشکوة نبوة بخلاف آن گواهی دهد و مخالف عاجز باشد از اقامت دلیل والله یقول الحق
وهو یهدی السبیل **قطعه** تحقیق معانی از عبارات مجوی * بی رفع وجود قیود و اعتبارات مجوی *
خواهی یابی ز علت جهل شفا * قانون نجات از اشارات مجوی * گشتی بوقوف زمره موافق
قانع * شد قصد مقاصدات مقصد مانع * هرگز نشود تا نکنی کشف حجب * انوار حقیقت
از مطالع طالع * در رفع حجب کوش نه در جمع کتب * کز جمع کتب نمیشود رفع حجب *
در طی کتب کجا بود نشاء حب * طی کن همه را و عد الی الله کتب * ای برادر آنچه از ابیات
این حقایق مذکوره که مولانای عبدالرحمن جامی علیه الرحمة در نسخه لوایح از بزرگان

بنقل صحیحه سند کرده است قدس الله تعالی سرهم بعضی محذورات مریحه چنانچه جزای فعل

بر نفس فاعل و غیر آن پیدا میشوند جواب آن محذورات من حیث تحقیق تحقیقی بنقش از مذکور

این نقل در صدد مرقوم مفصلا هم شده است چنانچه اجمالا در آن تحقیق این رباعی بالا نوشته شده

رباعیه ترتیب عذابی و ثوابی بجهان ❊ مشکل بعوام از مثال گذران ❊ مشکل چه بود چو نفس

مجزی ابدیست ❊ گرچه بظهور رشد بابدی گذران ❊ پس این تحقیق تفصیلی حقیر را چنانچه

قبل ازین مسطور گشت باید دانست که آن مقتبس از نور مشکوة کمالات مرتبه خاص الخواص

ولایة مطلق است زیرا که این بیان نفس موجود اشیا بتجدد امثالی بوجه تغیر مطلق است

بعدم مقید نه بعدم مطلق بجمیع مراتب ظاهری و باطنی صفاتی و ذاتی عالم زیرا که تمامی ممکنات

باین حیثیت بتجدد امثالی متغیر مطلق بتجدد امثالیه نفس بعدم میروند و بعد ز حین وقت قصیر یا طویل

بعدم رفتن از موجودیت تا معدوم شدن هرچه برسر عالی از عالمیان عالم بگذرد و بر نفس او عارض بود

چه از احوال و افعال اضطراری که مستوجب جزاء اختیاری نبود و چه از احوال و افعال اختیاری

که مقتضی جزء اختیاری بود سر این آیه کریمه را پاره اینجا باید دریافت قال تبارک
وتعالی کل شیء هالک الا وجهه تعلیما للعباد ما قال کل شیء یهلک او
او کل شیء هالک یهلک ومیت اختصار الکلام بکلمه تاکید ببلاغت المعنوی فعلم بعض الکمل من
اهل علم الجنان نکات المعانی فی تحقیق احوال العالم من بقائه وفنائه عن ثبوت وتغیره
کما ذکرنا فی الصدر پس باید دریافت که چه تفاوت وارد از آن تحقق که مقتبس از انوار
مشکوة کمالات مرتبه خاصه ولایة مطلق باشد که آن بیان حقیقت موجودیه ممکنات
بجد وامثال بوجه عدم مطلق هست که محذور عقلی نقلی در آن تحقیق باقی میماند بلکه بر چنین
اهل صحو کاهل غور رسی نماید آن محذورات مقوی تر نماید مگر از نظر اهل سکر مغلوب
الحالات یا از غیر ان باغماض عین از حقیقت سخن آن محذورات شرعی حقیقی هادم حقیقة
مستتر مانند از نیجاست که میگویند که عالمیان بالفنا آنا فانا بوجود وعدم بشدت القبالیه
بجد وامثال مجض شود و همی یابو ونفس نفس ذات وصفات هر شیء موجود و معدوم میگردند

وقیام این نمود بی بود بنفس موجود عین واحد اند پس میماند چنانچه هر همه اهل علم آن

حالت وجدانیه که از اهل کمالات مرتبه خاصه ولایة مطلق باشند برین اند بس این حیثیت

نفس هر فاعل مجزی نمیشود چه در حال وچه در استقبال واین بعید عقلا ونقلا ست اما حسن ظن

تقاضا آن میکند که شاید از بزرگان متقدمین اگر عزیزی بجد وامثال در حقیقت عالمیان

سخنی گفته شده مدعا ایشان غیبان چنانکه بالا در تحقیق ایمعنی مبرا از محذورات نقلی وعقلی

کلمه چند مسطور گشته اند یا تبرا از ان باشند والله تعالی اعلم بحق الحق اگر گفته شود که این

تقریر بدان تقریر اشاعره میماند که از قول مولانای عبد الرحمن جامی علیه الرحمة ردّ آن

واقع شده گویم بچنان نیست زیرا که اشاعره اعراض را آناً فاناً موجود ومعدوم میگویند

وچند جواهر بلا تغیر قیوم آن اعراض میدانند واین فقیر چه عرض وچه جوهر همه را موجود هست

متغیره میداند آناً فاناً ببقاء بغیی هر موجودی از موجودات را چه موجود عارضی وچه

جوهری واین بقاء بقاء آنی باشند خواه بقاء زمانی خواه بقای غیر معلوم حد مثبت ابدی نما باشد

دانکه این فقیر با وجود این تغیر سریعه صفاتی ذاتی نفوس عالمیان قابل باثبات ابدیات

تمامی نفوس عالمیانست حقیقتش آنکه هر ظاهر هر آناتی را از مظهرات مظاهر مدرکات عشیره

نمیدانم هرچند شیئیت اقل قلیله بود یعنی هرچند بظهور اقل قلیله باشد چه موجودیت ظهور

یک آن بلکه موجودیت اقل قلیله باشد بجز لا تجزی غیر مدرکه از یک آنی بود واین هر شیئیت

یعنی این هر ظهور خواه از مراتب امثال عروض مختلفه خواه از مراتب امثال جواهر متنوعه

فهمیده شود و باید دانست که هر ظاهر ظهور تقدیرات تقدیری هست که بنفسه باعتبار یک نسبتی

منظر هست و باعتبار دیگر مُظهر چنانچه بالا در مقامات تحقیق آن باشارات دقیقه واضح

نموده شده هست در روزی که این فقیر را بعد از مدت هفده سال این چنین تحقیق

متعالی از حقایق اشیا اوّل مرتبه نموده اند و این وقت سحر بود الهام صریح جلی فرمودند

الیوم اکملت لکم دینکم و بعد از نماز اشراق بحسب انعام بعضی کمالات کامله الهام خبر کردند

واتممت علیکم نعمتی و بوقت چاشت هما نروز بحسب بعضی کمالات دیگر کلمه

الهام اخفی کردند وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ و نیا بس بر ضمایر اولوا الابصار مخفی نماند که تمامی

عالم یعنی هرچه موجودات امکانی است بخلاف وجود وجوبی همه ظهور کمالات وجوبیه انفعالیه

مخفیه عینیه صفات ذات مقدس مراتب عرفانی بظهور منادی هر کیست بدیگر است چه وهم وجه موهوم

وجه غیر آن چنانچه بالا برای طلاب صادق منصف الفطانه اهل فطرت سلیمه عرض نموده شد

مصرع پس کنم خود زیرکانرا این بس است وَاللّٰهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَمِنْهُ الرَّشَادُ إِلَى

صِرَاطِ السَّدَادِ بِحُرْمَةِ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ علیهم الصلوات اکملها والتسلیمات اتمها فصل چهارم

در بیان کلمات طیبات از ملهمات مخصوصه ابن فقیر که جامع بمعانی کثیره باشند و در بیان بعض حقایق از

اسرار کلمه لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و در بیان بعض آیات و احادیث

و اقوال کریمه بوضوح حقایق ادقه و این فصل هم بر دو نوع است نوع اول در بعض کلمات

ملهمه هاتفی و قلبی و روحی و سری اما اول کلمه چند و روزی بر طلاب حق اهل خلوص

طویت منصف الفطانه عرض نمایم تا نه باعث آگاهی و موجب اعتبار از کمال بی حقیقت پیدا نشود

آنچه که از حقایق کمالات قطبیت و غوثیت و غیرها در فصل اول این رساله وجایی

دیگر مرقوم گشته است غرض ازین تسوید آنست که چون از حقایق همچنان کمالات آن

مراتب عالیه برین فقیر احقر مکشوف شده‌اند و بعلوم بعضی خصایص آن مراتب ملهم فرموده‌اند

بفضل لاریبی خداوند سبحانه اتم احسانه همی تافت که سر همت فرود نیاید و بهیچ چیز نگرود

و دایما بعلم بالله که کما حقه باشند بجدت نظر یقینی با بیان اطلاق اقدس حضرت الله تعالی

رب العالمین با انکسار نفسی با فتقار ذاتی بقدر علم خود بعی در تخلیص ستری با وصف انتظار

جنّ تجلی منتظر میماند و وقوع این همت ازان بود که در هر حالتی علم ایمانی نور اعلم

وجدانی الحالت بنصب این احقر العباد و مبکر دالکاه تحقیق ستری بنحو متخیله از دریافت

مواجید و معارف ظلالی بنصب این بنده بظهور آمده و غلام همت آن بنده‌ام

که غیر از نشاه زجمله صورت و معنی بکلی آزاد است پس علم اصلی از حقیقت اسما و صفات

واجبی حضرت اقدس مطلق جل و علی و از حقیقت اشیا چنانچه در فصل ثانی و ثالث

این نسخه بوجه غریبه غیر مکرره مرقوم گشته است بکرمت نمودند و عنایت فرمودند

و بیان اطلاق اصلی چنانچه بالا در فصل دوم تحریر یافته است و چون حدیث مصطفوی

آمدست تَعَلَّمُوا مَا شِئْتُمْ فَلَنْ تُؤْجَرُوا حَتَّى تَعْمَلُوا درین کاغذ سیاه کردن

و قلم تراشیدن بتکلیف حسن ظاهری و باطنی باختیار نعقید مگر مهربانی صاحب حدیث

شفیعهم علیه و علی آله الصلوات والسلام والاجابت من الله سبحانه بمنه و فضله عم غفرانه

پس طالب حق را باید که سلامتی باطن را از سقم طبیعی نفسبت هوا بهت ها و نه خواهان

و ساعی باشند و مجادله و مکابره و هیچ نوعی از انواع نفسانی نپردازد و پس نفس خود را

دشمن پنداشته دایما سرکشی او را لکد کوبی مستحق طعن و تشنیع یگانه و بیگانه دانسته ندامت

باطنی در پیش دارد و پس از هیچ فردی گله مند یعنی آزرده باطن نشود تا که بر هر بنده

خداوند قادر مطلق غفار و قهار و رحمن و رحیم بر حق محل احتمال گمان نیک باید نه بد غنی

و بدخشنودی و بد دانی و بدگویی پریشان نشود که شاید بدان سبب آخر پشیمان گردد

۱۶۶

وهیچ بنده خدا را سبحانه بار کتاب رخص و مباحات و فضول بدان تا حد

مباح اصلاً و قطعاً بنظر ظاهر و باطن تجفز ننگرد و بحل نیات نیک محمول دارد و در خوبی

و بزرگی او نقصان نه پندارد زیرا که بر نفس خود بسیار تجربه کرده ام که اگر گاهی بر

احدی چنان نظر ظاهری یا باطنی کرده شد بعد از آن بتعجیل یا بتاخیر وقت خود را

بظاهر یا باطن قصداً یا بی قصد کم و بیش مرتکب بدان یافتم و از عمل حرمت با آن

افتاده دیدم اما الحمد لله که آن ارتکاب را بشامت آن نظر خود دریافته نادم و مستغفر

و تایب شدم سر این آیه پاره از سجاهم توان دریافت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ

بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ فهو الله

ولی الاجابت سبحانه و قوله علیه الصلوة والسلام بئس العبد عبد اتهم الصدق و قوله علیه

علی آله الصلوة والسلام اعمل للدنیا بقدر مقامک فیها واعمل للآخرة بقدر مقامک

فیها واعمل للمولی بقدر حاجتک الیه وقال جبریل خطابا که علیهما الصلوة والسلام

أَعْمَلْ لِلدُّنْيَا بِقَدْرِ مُقَامِكَ فِيهَا وَأَعْمَلْ لِلْآخِرَةِ بِقَدْرِ مُقَامِكَ فِيهَا

قال امیر المؤمنین امام حسن رضی الله تعالی عنه عَلَيْكُمْ بِحِفْظِ الْأَنْفَاسِ فَإِنَّ اللهَ مُطَّلِعٌ عَلَى الْأَنْفَاسِ

پس باید که مقتدی آن باشد که در هر آنی خود را از مردکان بداشته بعد از

صراط مستقیم بذکر الله تعالی بوجه احسن حقیقی باشد مقرر اولیاست رضی الله تعالی

عنهم اجمعین خود را نیش فرصت نه بیش دم نقد را باش پس قوله علیه الصلوة والسلام

قُلْ آمَنْتُ بِاللهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ چنانچه در جواب سایلی امر شده بود چون

درخواست کرد مرا نصیحتی کن که مختصر و کامل باشد بنصب عین فی جمیع الحالات معمول

دارد و این صفت و این عمل در هیچ بنده غیر از نظر متابعت قولی و فعلی آن سرور

عالم اعلم عالمیان شفیع المذنبین وسید المتحیرین میسر نگردد و نیست راه حق

بغیر از تبع آن هادی بحق ❊ تبع کان از تابعانش میشنند متفق ❊ واگرچه حصول این

متابعت

متابعت بس عالی مرتبه ایست که بکمال همت بصرت و همت صادقه منوط است
لیکن هر قدر که بتواند تقصیر نکند لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا واین فقیر
را چون موهبت و فضل الهی دستگیر بود اگرچه ناخوانده بیقوت مسکین امی
نادان بودم اما در هر باب که مشکلی پیش می آمد از تفاع جهل بعلم و نظر متابعت
آن اوضاع کریمه مصطفوی با الهام هاتفی و قابی کشف قلبی و روحی متعلق کشف
اسرار در آن اوضاع قولی و فعلی مجتبی بالقاء سری می شد و آخر چون برای
تحقیق زیرا که نفس کشفی و الهامی یا غیر منصوص فان هر چند که کشفی محفوظ از هیچ باشد
همیشه ظنی است بر اهل علم ظاهری رجوع میکردم همچنین از کتاب میگفتند بس کار
بجائی رسید که بعضی کلمات واجب العقیده که تقریر سلف بوجه اجمالیه در کتب قوم آمده بوده اند
بتفصیل حقایق بر آن کلمات بعلم جنانی تحقیقی که علما ... ننده است اگرچه از ارباب ظواهر بعض ازین
هرگز نشنیده باشند مشرف ساختند بطفیل متابعت شریعت و طریقت بتوسط جلی و خفی

جبینه الکریم ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ بِمَنِّهِ وَفَضْلِهِ وَاللّٰهُ ذُو

همچو من نا قابلی را در پذیرد آن کریم ❊ رو نسازد ازین ظهور تام باشد از کرم ❊

چه معذرت کرمت از من خجل عاصی ❊ مگر همان کرم تام عذر خواه بود ❊ بجیلهائی

چنین حال خود چه عرض کنم ❊ مگر ز شرم کرم خود عفو گناه بود ❊ چه سپاس مهرت آید

زمن خراب ناکس ❊ مگر این ادائی حالم بپاس در پذیری ❊ چه بعذر لطفت آید ز دل و زبان

ناقص ❊ مگر این نقوص نقشم تو بعذر بر گزیری ❊ اهل مولی هر که او شد نور نور

بنده خالص خاص باشد در حضور ❊ کیست نور النور کو خاص الخواص ❊ عالم حق الیقین بر

براختصاص ❊ اهل عقبی کو برا دانا و شد ❊ اهل دنیا کو زره گمراه شد ❊ کیست آگه هر که او

عاقل بود ❊ کیست کمره هر که او غافل بود ❊ کیست غافل هر که لهو و لعب راست ❊ لهو و لعب

او راست کو اهل هوست ❊ و آن هوا گمراه کن ناسی حدست ❊ کیست انعام که او انسان بود

کیست انسان کان سری رحمان بود ❊ ستر ظاهر ورکه کو بر حب حق ❊ حب حق در تابع محبوب حق

علیه و علی آله وصحبه وتبعه الصلوة والتسلیمات والتحیات والبرکات واهل آگاهی را

باید که هرچه درکتاب خلاصة المعارف مخالف مذاق ودر مدعا چه درباب سلوک

طریقت وچه درباب کشوف حقیقت این رساله که مسمی بنکات الاسرار است معلوم نمایند

این را معتبر بردارند که نسبت بدان تدقیقات تحقیقات این رساله صافی تراند وهمه فرزندان

وبرادران معنوی را باید که در عبادات و عادات عمل بعزیمت بنظر متابعت طریقت

مصطفوی بتکمیل فقر ظاهر وباطن وبه ترک هوا وترک لذات واستراحات جسمانیه

وروحانی وبه ترک حیلهانی نفسانی بمیلان طبعی وباخفای سلوک طریقت وباخفای معارف مواجید و

خود بیشتر بیشتر میکوشیده باشند وبمتابعت مشایخ درعزایم دانند نه در رخص خاصه بجهه

مقرر اولیاست علیهم الرحمه مگر آنکسی از شیخ کامل مکمل برخصی مامور صریح کردند واز

مرسومات ارباب ظواهر محترز باشند وبلباس اهل طریقت در مجلس ارباب ظواهر خصوص

در مجالس اغنیا کمتر روند واز مجالس اغنیا متنبه ومحترز باشند هرچند که از اغنیا بعضی کسان

اصلاح اثار نمایند و از مناجات اکثر اوقات مجتنب باشند مگر بضروری صحیحه تا مبتلا

به بدعت و حرمت نشوند و بصحبت صادق و مستدعی بخلوص و صدق باطن تخلیص شرعی باشند

خصوصا این برادران را افتخار منصب مشیر لازم است که بدون همتی و یا بدیگر غرور بابت

حقیقی یا بملهمات صحیحه صریحه مکرره بالباس اهل ظواهر یا بصحبت اهل ظواهر گرفتار باشند

باید دانست ظهور فقر بر چهار مرتبه است ظاهری و صوری و معنوی و حقیقی اما ظاهری و صوری

در مومن و غیر مومن مشترک الظهور است علی وجه النقص و الکمال و بالتعطیل و التبجیل لیکن اینقدر

تفاوت است که صوری در مومن غالب الظهور است من حیث کرامت ظاهری در غیر مومن که غالب

الظهور است من حیث ابتداء و مرتبه معنوی در مومن و غیر مومن مشترک الوقوعست علی وجه

کمال المطلق بلا تعطیل قط و حقیقی خاصه مومنین است اما من حیث ظهورات درجات متفاوته

الظهور است علی حیث درجاتهم بدانند ارباب دنیا و اصحاب اغنیا را لباس غنا من حیث جلال او قدرت

و اهل ارشاد را چه ارشاد علم جنانی و چه ارشاد علم لسانی لباس مشیخت بحد اعتدال کفایت

واهل فقر را لباس فقری شافی وکافی و وافیست وانکه روایت صحیح است نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن لباس الشهرتین یعنی لباس علی و منظر از حیث شان خود و لباس
پس اولی و محتقر از جهت حال خود یعنی ارباب دنیا و اصحاب اغنیا را لباس اهل فقر
پوشیدن و اصحاب فقر و ارباب فقری را بلباس اهل غنا کوشیدن منع است و اگر
بما سوی این طریق سدید که بحسب حال هر یکی در بیان آمد خواهش تحمل نماید اغلب الوقوع
آنست که بجهت تحمل مراد نفسی رعونت باشد پس بخوف هوا ملاحظه افراط و تفریط ضروری
بود والله ولی التوفیق لنا ولکم ومنه الرشاد وعلی صراط
السداد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا ونستغفره ونتوب
الیه ونؤمن به ونتوکل علیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او
اخطأنا واغفر لنا من کل ذنب اذنبته عمدا او خطأ سرا او علانیة
وتب علینا انک انت التواب الرحیم سبحان الله والحمد لله

وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۝ إِيَّاكَ نَعْبُدُ

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝ إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝ آمين آمين آمين

بمنه وفضله بحرمة حبيبه محمد وآله وصحبه وتبعه اجمعين الكريم

برحمتك يا ارحم الراحمين ۝ اللهم صل على محمد وعلى آل محمد

وعلى آله واصحابه واتباعه وسلم بكمال حبك واصابك بعدد كل معلوم

لك وارحم وبارك كذلك موصلة بكمال انعامك واحسانك وفضلك

وعلى جميع الأنبياء والمرسلين وملائكة المقربين وعباد الله الصالحين

على ذلك برحمتك يا ارحم الراحمين ويا اكرم الأكرمين اعلم ان هذه

نوع الاولى في كلمات الملهمات اوّل این مصرع الهام شد بر دیگی برده ظهور آمد ❊ و همدر آنوقت ظهور آنسرور رشد وحضرت علي کرم الله تعالی و جهه این مصراع مذکوره را از طرف این فقیر بخدمت آنحضرة علیه وعلی آله الصلوة والسلام گذرانید قبول نمودند واین مصراع ثاني همدر آن حالت بين النوم واليقظة تلقي شد که بافاقت آمدیم مصرع ازبس نزدیکي دور آمده ❊ باز تجلي برقي وبحمیر کردند در ازمان متغایره وملهم خفي مطلق میفرمودند که میگفتم لااله الاالله پس ترقي بخشیدند که درگرد این جنین نماندیم باز دو تجلي صوري یکزمان بتواتر بروي بعلت فرصت وقت بصورت امیرالمومنین امام حسن وامام حسین رضي الله تعالی عنهما وملهم خفي مطلق فرمودند که میگفتم لا اله الا الله پس ترقي بخشیدند که درگرد آن نماندیم باز وقتي الهام نا تعین کردند که ببین رب خودرا و تجلي بصورت این فقیر اما ببساري حسن نما وبي ریش نمودند واز خودي خود بمقتوني آن مارا از مامي ربودند وهمدران لفضل لاریبي ملهم شدیم که میگفتیم

لا اله الا الله پس از کرو آن رہائی بخشیدند و دیگر تجلیات و مامات متنوعہ بسیار که تعداد آنہا
تا کجا شمار یم باز بعد از مدت مدید ازان بعد از طی درجات کمالات عظیمہ از مرتبہ خاصہ و مرتبہ
اخص از ولایت مطلق در عین حین در آمد مسجد بنماز عصر الہام ناتفی کردند بدین رب خود را
و وصول حقیقت ایمان و یقین بحضور حضرت اقدس تعالی ہمگی سٹری بی دریافت بہیچ کم
و کیفی نصیب کردند الہام قلبی سه در بحر محیط غوطه خوردم جز باد ذکر بد رنگ کردم
باز الہام قلبی سه الم چو شیر گرفتست بیشه حیرت جو کنجه کنج بعشقت نشست جبرائی
ایضاً من لمعات قلبی و روحی و سری کلم الله ایضاً سبحان الله من اوجد الاشیاء
و ہو لا عینہا ای سبحان من ظهور شیونات صفاته بظهور الشهادی الوفاتی و ہو لا عینها
ایضاً اوست اوست ہمہ از وست ایضاً ہمہ ظهور اوست سبحانہ چہ غیب و چہ شہادہ
ہرچہ بر ہر کسی مشہود ست ہمہ شہادہ ہست از غیب بنفس غیب حی کہ علم بحت مطلق ہم اریں نفس
ہر شہادی و ہرچہ بروظاہر شود ہر ہمہ شہودی ہست از غیب اری بعلم نسبت غیب شہادہ را

بغیب شهودی است از غیب من حیث حقیقی که نفس غیب بدان سبب با جمیع کمالات ۱۷۱

غیبه نفسی غیب که آنرا این فقیر غیب الغیب گفته است در حدیث قدسی منطلق کنت کنزا مخفیا

یعنی که حقیقت خفائی نسبت مراتب مخفی که غیب و مراتب غیب الغیب اند بنفس مرتبه غیب

مطلق متقابل بظهور شهودی است که مقتضی الظهور بتخلیق خلق است که عبارت از بیدا[ئیش] است

وانکه بر مرآت بعضی از بیدائش آن نسبت بغیبت ظهور کرد این ظهور هم شهادی است

اما چون مفهوم مراتب غیب الغیب که لزومات قابلیات عینه اند بتقیید و نفس مراتب

غیب باطلاق بر مرآت نمایان مشهود میگردد پس از اطلاق غیبت اطلاق غیر[یت]

بر نسبت خلق بخالق هم من حیث حقیقة هم صحیح باشد چنانچه آن ارباب تحقیق که نا معرفت

اهل مرتبه خاصه از ولایت مطلق رسیده اند انحصار غیریت اهل ظاهر شریعت

بدان نسبت متعالیه پس این تحقیق از اهل ظاهر شریعت باشند که بعلم اهل کمالات

مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلق تعلق دارد حرفی بس است ای برادر این آن

بجا نیا پست که خارج صحبت است زیرا که حقیقت شریعت است ایضاً الله الله قل کل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا وما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک و توفیق درین که ملهم نموده در خلاصة المعارف مرقوم شده است بنظر تحقیق حیثیت کلمه عند چنانچه در ایة اولی تعلیما بالعلم و حکمت حقیقی تجنبه واقعی واقعه است ایضاً بنماز محمد نظر کن و ازین باب کشف الهام سری نموده تحقیق حقایق واکشوده هم باولویت وقت نماز و هم بجزء وقت برای مشغله امور دیگر سوای نماز مثلا نماز ظهر دو قسمت اول و یک قسمت آخر و بالجمله این اولویت وقت مثلا در عادات بیش از ادای ظهر اندک تر بکار دیگر مشغله باید نسبت بعد نماز علی هذا القیاس در اوقات هر پنج وقت نماز نظر باطن بجدت بصیرت الوهیت و رخصت و اوامر و نواهی و کراهیت دران اوقات من حیث نظر بنماز محمد باید داشت و در ادای قیام و قعود و رکوع و سجود با حسن ادا است و با ماندن حسن ادا

و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون

عبدیت و عبادة بدان نظر غور بسی کرده از متابعت العلم عالمیان باید آموخت

چنانچه پاره در خلاصة المعارف هم مفصلا مذکور شده است علیه و علی آله وصحبه

وتبعه الصلوة والسلام ایضاً علم اللدنی بعلم اللدنی ایضاً خارق العادات

بخارق العادات ایضاً هر که تکلف کند برای خلق مردم اورا بتهمت پیش آیند و

هر که بی تکلف باشند برای خلق خالق اورا در صدق آزمایند ایضاً مشهودیت حقیقت

بنظر صورت است بحسب تقاضای نفسی خود و موجودیت هر صورت بشهود حقیقت جود

بتقاضای این شهود این حقیقة ایضاً ظهور نفس صفت با وجود و توقع نفس و صفت مربوط

و وجود نفس و صفت با ظهور نفس صفت منوط است ایضاً العلم علمان علم الانسان وعلم

الجنان لآخر الحدیث و سر کمالات آنها ایضاً یا ایها المزمل قم اللیل الی قوله تعالی جمیلا

و سر کمالات آن آیات من حیث علم الطریقت قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولو

واسرار آن ایضاً اسرار حدیث الاعمال بالنیات الی اخر الحدیث و سر اینکه با وجود این شرط

صحیحه علی العموم محیط جمیع الاعمال است در بعضی امور نفس عمل بمنزله نفس نیت هم واقعست

لیکن فیضان نوری که موجود و نیت موجود نشود موقوف بر ظهور وجود نیت است چنانچه

باره آن تحقیق تمثیل پاکی ملائکه در خلاصة المعارف مرقوم گشته است **ایضًا** کشف علم

لدنی اصلی است و ظلی **ایضًا** کشف هر حقیقه اصلی است و ظلی چه از حقایق مراتب وجوبی

عینی چنانچه اسماء صفات واجبی و لوازم آن بغیب الغیب و چه از حقایق امکانی

چنانچه حقایق اشیاء حقیقه و قوع موجودیه شهودی اشیا بخلاف و ملابسها ده امکانی

از کونیت غیب بغیبی چون عارف بعرفان نفس خود بکماهی سر حقیقت انسانی عالم شود

بعلم لدنی بتوسط اصل ممکنات که نور محمدیست و بسیط اول است بحسب این لطیفه سری نفس

که این لطیفه جامعه بجمیع لطائف انسانی اند ماحی الوجود بوجود و آن نور بسیط است نور نفسی

بحضور نفیس عالم باشند این عالم ا لعارفست که از اهل محو کامل خواهد بود و این علم منوط است

بوصول کمالات مرتبه خاص الخواص که از ولایه مطلق بولایة انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات

مسمی است والا بخفا ظهوران توسط اولی بوسایط مراتب نور مراتب خود که عقل و خیال و
و قلبی و غیر آن بوده باشند بر مرآت مدرکه خود بوجه ظلال می باید هر عارفی که باشد
هر علمی و معرفتی را در حقیقت هر مرتبه که بوده باشد و آن کمی و نقص در وقوع ظهور نفس
علم لدنی و کشوف هر حقیقت از تخالف و نقص این مظاهر می آید زیرا که نفس این مظاهر
یعنی هر یکی ازین مظاهر مراتب سته را بهم مظهریة محل مخصوصه در بدن عارف واقعیت پس
این هر همه مراتب ای هر همه مراتب سته از مقتضیات هیجان انوار عنصری خواه ناخواه
قلة او کثرة منصبغ میشوند بخلاف نفس حقیقة انسانی که بوصف کلیت اصل جمیع مراتب
انسانیت بظهور شهودی در مرتبه اول فی حیث الخلافت و اصل وصف کلیت جمیع
حیوانیت بظهور شهودی در مرتبه ثانی و ثالث و غیر آن فی حیث الملائکة و بدان اعتبار
الانسان بشری و بدین اعتبار الانسان حیوان ناطق واقع است که جمیع مراتب روحی
و بدنی همه موجود بوده و نیستند پس قوت نور آن حقیقت جامعه که آن نفس حقیقت انسانیه

کفته شد بر قوة انوار این جمیع مراتب غالب باشد زیرا که بعد از خلقت اول که اصل
واصل جمیع ممکنات حقیقت انسانی الطف و انور و بمراتب و مرتبت تر و اوفق تر و اقرب
تر است فی الحقیقة نسبت بجمیع مراتب مدرکات عشره یعنی در مراتب شهود خلاصه مراتب شهود
درجات علا را در جمیع مخلوق علم نفس غیب واقع نیست الا بظهور عرفانی که غیر از ظهور
شهادی موجود نیست چه از صفات خالق تعالی که نفس غیب است و چه از ملزومات
صفات خالق سبحانه که نفس غیب الغیب است چنانچه از معنی حدیث قدسی صریح و هویدا ست
كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ و اکر آن بسر انسانی
یعنی حقیقت انسانی اکثر اوقات در اکثر افراد مظاهر خویش در ظهور خود مغلوب و مستتر و ضعیف
مینماید و وقوع این بوصف من حیث ظهور آن مراتب اعلی و لینه وی است بظهور عجم مراتب
ادنی و اخفائیه وی چنانچه مقتضیات عنصریات بوصف عرف معروف بشریتی کما شاء الله سبحانه
و آن انصباغ که بلطائف سته هم کفته شد یعنی ظهور نور لف خصوصیت آن هر یکی جدا او

کرد

کثرة بسبب آن بحجاب رو پوش مینماید پس بدین حیثیت هر ظهوری که باصالت
مخصوص بتقاضاء مراتب آن خصوصیت یعنی آن نور ذاتی آن هر یکی مقتضی بظهور است
مینماید پس کما هو بظهور نمیکند پس ازین باب در مکشوفاتی که بمرآت نور هر مرتبه
از لطائف سته چه خفی و چه اخفی ظاهر باشند غلطی واقعه میگردد و الا آن لطائف
بانفسها آنچنان هستند که درشان ازانها وارد است و فی اخفی آن باز باید دریافت
تشخیص نفس خود را بنور وجود اصل خود که اصل جمیع عالم است موجود و ظاهر یابد و
بنور اصل خود خود را و اصل خود دانا بود یعنی دانائی وی بدین حیثیت ظاهر بود اینچنین
کس نور دل خود را بمنزله صفا و نور سر نفس خود را که حقیقت انسانیت بمنزله ضیا
و نور آن اصل اصول را للنفس نور انانیت وی که ظهور اول نشاء وی همان نور عینیه
قدسیت تعالی شانه خواهد دانست بدانش خاص عرفانی پس اینچنین کس از افراد انسانی
هر چه از رب العالمین باید دریافت وی بی‌وسایط دیگر بتوسط آن اصل اصول

باشد فلاجرم یافت این سخن لطیف وصحیح بود زیراکه اصلی است وشخص نفس خود را

موجود وظاهر بواسطهٔ ظهور انوار مراتب خود نتواند دریافت پس اینچنین کسی هرچه

از رب العالمین بتوسط اصل نفس خود می‌آید چه از دانش مراتب قدسی واجبی

وچه از دانش مراتب کونی امکانی بتوسط مرتبه انوار مراتب خود می‌یابد و بنور انوار مراتب

نفس خود همه مراتب نفس خود که اصل عالمیانست ورب العالمین او دیگر هرچه از رب العالمین

باید بیابد نشناسد پس یافت این شخص مبرا از کسافت و تعم نباشد زیراکه فضلی است بهر فضلی که

بود واگر گفته شود که اگر بقدرت الله سبحانه مبرا باشند چه مانع گویم که اگر چه بچنین حیثیت احتمال

امکانی واقع است لیکن احتمال وقوعی واقع نیست زیراکه سنت واجبی قدسی از لاحین

آمده است وآن وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبۡدِيلًا نص قاطع است ای برادر این نیست

بیان کیفیت اطلاق اصلی وفضلی که در تفاوت مراتب ظهور علم لدنی وحقایق دیگر در صدر منطبق شده

است ایضا وحده لاشریک له ایضا هو الواحد بلا عدد یعنی که واحد مطلق

بنفسه مطلق است و واحد مقید بنفسه پس هرچه که واحد مقید است بلا عدد نباشد و واحد
مطلق از تعدد مبرا باشد و واحد مطلق بهر حیثیتی که متعدد مینماید این ظهور شهادی
بقیدی آن واحد مطلق است در مرآت افهام تام ات مرات تمامی محسوسات و از مراتب
خمسه و چه از مراتب عشره و که الی تقابل تعددی فهم پذیری در ماهیت واحد متعدد مینماید
یعنی که در مرتبهٔ سهو و ظلالی چون ظهور واحد بتعین ثانی و ثالث الی غیر ذلک فیا مظاهر
مفهومه واقعه نیست و این ظهور تشکیکی است پس تعدد در مظاهر واحد آمده نه در نفس واحد
و این ظهور اعتباری واحد است که بر نفس واحد و بر مراتب منده مجه ذات الی نفس واحد
تعدد واقع مینماید و الا فی الحقیقت واقع نیست زیرا که بظهور مراتب نفسی آن مطلق
که بدان مظاهر واقعه باشند آن مظاهر متعدد میگردند و مراتب مطلق هم بانفسها بجهان
مطلق اند بحدی که از اطلاق نام مراتب نیز مطلق و جزا بر اطلاق بباشند که کمالات
ای قابلیات ذاتی نفسی مطلق اند سبحان الله سبحان الواحد الاحد نفس واحد چه که بدین حیثیت

مرقومه مراتب واحد نیز مبرا از تعدادانکه ظهور حیثیت باری تعدد در مظاهر خود مینمایند

و خود همچنان بانفسها بر اطلاق اصرف آمد یعنی که غیب الغیب مثلا نفس واحد غیب است :

و مراتب اند ما جیه ای قابلیات نفسی ذات واحد غیب الغیب اند یعنی که زلی نظر مظاهر

هیچ تعینی از تعینات نفس واحد مطلق چه تعینات دیگر که باسامی ثانی و ثالث الی غیر ذلک

ظاهر شد و چه نفس تعین اوّل که باسم واحد ظاهر است معلوم و معروف نیست چه بغیب

شهادت و چونکه واحد مطلق را بر مظهری از مظاهر هم اوّلا ظهور تعین اولینهٔ خود که یکی

و یکتائی محض است از مرتبه واحدیت یعنی از مرتبه یکتائی صرف منند مجه ذات خویش بظهور

واقعی فی الواقع واقع باشد نفس شریک او معدوم و محل شرکت بر و از تیر علم مفقود

بود ای برادر همین حقیقت بتمادی ظهورات شهادی است از نفس مراتب غیب الغیب و چون

از چندی مدت نظر بحال خود و نظر بحال بعض مردم حیران بودم که مبادا بوجهی ازین نحو

بکسی آزرده خاطر کرده و خواهان هجرت بودم و بمراد الغیب خود حیران و بر این و به شهادت

هم بودم که ملهم شدم وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و ملهم شدم بعزلت جمیل و ۱۱۷۹

اکنون در عزم سفر بطواف حرمین شریفین سرعت کردم و راهی گشتم که ملهم شدم

بمعنی این آیهٔ کریمه نسبت بخود و بحسب حال خود قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ

مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ

عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ بر ناظران این

رسالهٔ نکات الاسرار و واقفان نکات اسرار عالیمقدار مخفی نماند که دران ایام نمک فرجام

که بصحبت بهجت آسائی خادمان این قطب الربانی و غوث الصمدانی صاحب ولایة الاصلیه

المقتبس من مشکات انوار النبوة مصدر علوم الغریبه و معارف العجیبه و اسرار اللطیفه

امام الدوران و خلیفة الزمان حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران رسیدم و استماع

حقایق و معارف و مکشوف و ملهمات ایشان نموده بشرف زیارت حرمین محترمین مشرف شدم

بشکر این نعمت عظمی بعضی از مکشوفات جدیده و ملهمات عدیده که آناً فآناً فایض بود

برای دوستان بعید و مسوده نموده بحضور موفور السرور آنحضرت صفائی

صحبت میدادم روزی فرمودند اگر این مسودات کلمات ملهمات را جمع نموده

داخل فصل ملهمات نکات الاسرار بسازی مناسب است بعد از انجام ایام حیات

ایشان که مرخ تاریخ سال کمال وصال ایشان از مطلع کلمه قطب دوران قند

ونیز از کلمه شیخ بکهکی بود طلوع مینماید حسب الامر آنحضرت لالی کلمات

ملهمات را از صدائف تسویدات در سلک تحریر آورده بدرر فرائد ملهمات

رساله شریفه بتوفیق الله سبحانه منتظم ساختم والله الموفق والمعین باید دانست

که شرح بعضی کلمات ملهمه و محل وقوع آنها در رساله جدیده مسمی بمناقب الطریقین

واضح شده است واکثری بواسطه دقت غموض معانی در بیان نیامده و این

ملهمات بر چهار نوع اند نوع اول بعضی از ملهمات وطنی و بری که بدستخط

شریف آنحضرت تسوید یافته بود بعینه نقل بر داشتم کما حرره قدس سره اعلم

اَنَّ بَعْضَ هٰذِهِ الْمُلْهِمَاتِ ملهم باللفظ والمعنى وبعضها ملهم بالمعنى فقط

ذوي الانسان سري ايضا الانسان سري وانا سره ايضا اِذَا

تَمَّ الْفَقْرُ هُوَ اللّٰهُ ايضا اِذَا أَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا لَا يَضُرُّهُ

ذَنْبٌ ايضا من عرف ربه لا يضره ذنب ايضا اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ

أٰدَمَ عَلٰى صُورَتِهِ ايضا سر معنى آية كريمة هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلٰى

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنٰى ايضا اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ

اِسْتَوٰى ايضا يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ايضا اذ الجمعة بالشبهة

من وسوسة الشيطان ايضا الشبهة في وُجُوبِ الجمعة في هذه الازمان

مِنْ وَسْوَسَةِ الشَّيْطَانِ لِأَنَّهُ يَكْفِي لِوُجُوبِهَا هٰذِهِ الشرائط

موجودة ولو انعدم بعض شرائطه المستحبة وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كه روايت

ظاهر هم اخبار كتب فقهيه همچنين يافته شد كه گفته اند انهم يوم الجمعه

يقيمون التطوع بالجماعة ويتركون الجماعة في الفرض فهذه فاسد وانه من حبايل

الشيطان لافساد علم الاسلام وهي الجمعة وهذا مذهب الاعتزال فعلى السني ان يعرض

عنه وقد جاء الآثار في هذا ان صلوة الجمعة فرض قايم الي يوم القيمة سواي كان السلطان

عادلا او جابرا واهل علم از مضمرات وتارتار خاني ونصاب وغير آن اين مقدمه را

مشروحا نقل ميكنند ايضًا الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا ذكر الله تعالى ايضًا انسرور

عالم عالميان در شان اهل اين معاني ومعارف مسطوره كه خاصه اهل كمالات مرتبه

خاص الخواص از ولايه مطلق اند كه اين مرتبه معروف بولايه انبياست فرموده

صلى الله تعالى عليه واله وسلم كه هركه از خلق ازين علم مطلع شود معنى اشارت كانبياء

بني اسرائيل بداند عليه وآله وصحبه وتبعه الصلوات المنها والتسليمات اميمنها بعدد كل معلوم

له سبحانه موصله بكمال احسانه وفضله وعلي جميع الانبياء والملايكه كذالك وابن

بلهمات ومثل اين بلهمات ديگر را پاره شرحي كه بالقاء سري معلوم نموده اند در كتاب

خلاصة المعارف مرقوم گشته است و سواد آن اگر باز مامور شدم می نویسم والا

اگر کسی از فرزندان و برادران که ازین فقیر نصحت تقریر یافته باشند بنویسند که

رخصت است اشتهی تحریر الشریف قدس سره العزیز بعضی از ملهمات طریق که در حیز

تحریر ان حضرت علیه الجنة والمغفرة نیامده است آنست که بجهة تنبیه خطره متوسلی نموده

طالب وجد و سماع بعد از نماز تهجد الهام واقعه شد بعضی از یاران متوسلان توازن

قبیل اند که اگر خواجه قطب الدین چشتی و شیخ نظام الدین دهلوی درین زمان بودی

صحبت ترا که اشته بمثل ایشان رفیق بعضی نمیدانند قدر صحبت ترا که درین زمانه بعلوم لدنیه

اصلیه و حقائق معارف جدیده شرعیه یگانه عصری و با فائضه برکات و انعامات

و ترمیت اولیه طلاب کمالات نادر الدهری ـــ خورشید نه محرم اگر کسی بنیابت

نوع دوم بعضی از ملهمات بحری اگر بعضی ملهمات این نوع را آن حضرت علیه الجنة

والمغفرة بتحقیقات خود تدقیقات اذفه تحریر نموده در اول فصل ثالث این رساله

داخل ساحة اند لیکن بکلمهٔ جنید درین دو بیت نیز اشارت مینمایند چنانچه بزرگان شرح اند

ایضاً اَلْهَمَنِي رَبِّي تَمَّ إِحْسَانُهُ وَانْكَشَفَنِي بِهٰذِ الْحَقِيقَةِ اي بمن بعرف

بِأَنَّ الْعَالَمَ مَوْهُومٌ فَقَدْ عرفانه وهميانه الي آخر ایضاً قَدْ الْهَمَنِي رَبِّي

بِلَا تَرْجُمَانٍ وَانْكَشَفَنِي بِوُضُوحِ الْأَوْضَحِ فِي حَقِيقَةِ الْخَلْقِ إِنَّ فِي

هٰذَا الْوُقُوعِ وَقَعَ ظُهُورُ الشَّاهِدِي بِقَابِلِيَّاتِ الْمَخْفِيَّةِ الْمُقْتَضِي الظهور

الْكَوْنِي الْإِمْكَانِي بِشُهُودِ الْمُصَدِّرِيَّةِ الْإِعْتِبَارِيَّةِ الْعِرْفَانِي إِلَى آخر

اَلْهَمَنِي رَبِّي كَذٰلِكَ مَنْ قَالَ مَاهِيَّاتُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَجْعُولَةٍ فَهُوَ يُخْطِئُ فِي

الْكَشْفِ وَالْقِيَاسِ إِلَى آخر انتهى تحريره قدس سره ایضاً قبل از نشستن جهار

بجهة اطمینان و امان بعد از ظهور پسر در عالمیان صلی الله علیه وسلم القای صریح واقع شد

لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ يَا وَلَدِي هٰذَا مِنْ وَارِدَاتِ الْمَشَايِخِ ایضاً در حلیه

بعد از تعجب حضرت ایشان علیه الجنة والغفران خلاصی مردمان از آن مهلکه و شکر

١٧٩

بر نجات ایشان نیم شب الهام واقع شد کیف تفلکون وانت فیهم واقعات

بحری باره در جلد ثانی رساله نتایج الحرمین بتفصیل مذکور گشته ست نوع سیوم

ملهمات یکی اکثرش بدستخط شریف مسوده یافته بود منها بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین ۝ الرحمن الرحیم ۝ مالک یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

الم ۝ ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون

در اثبات حقیقت این ملهمات کلام الله منها فی التوحید والنعت ومدح اهل

الکمال حمد و صلوة لاقامت امینی که مبتدعان صلوة هم سه رکعت صلوة است

منها در نعت النبی صلی الله علیه وسلم ظاهر الکمال باطن الجلال حقیقة الحال الملح اللسان

افصح البیان ابلغ الزمان فی المناجات یا رب الولید ولید فی کل حال

والرحم من ابو بهر فی تربیت علی کل حال منها اللهم صبی

الحمد لله والصلوة ... [illegible]

رجى وان تعطي له علم فليس فيه همت ان يعمل به حتى ترزقه التوفيق

الكامنة إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ حق العبدية اطاعت المولى

وحق الطاعت عبديت المطيع منها تعلموا ما شئتم فلن تؤجروا حتى

تعلموا أجرا جزيلا وتجارة لن تبور على حسب نيته منها

كذا في قوله عليه السلام خير الناس من ينفع الناس منها حقيقة

الخلق عند حقيقة الخالق ليس بشيء منها حقيقة الخالق شيء

لا كشيء منها حقيقة المخلوق عند حقيقة الخالق شيء ليس بشيء

منها كف النفس عند قصد النفس من العزائم الا بنية اظهار اجتهادي كانت

مخصوصة ببعض الخواص منها ذكر الغيبة غيبة الا بنية الصحة بوجه الاحسن

من لو قفها وهي مخصوصة ببعض الخواص منها درحالت انكسار نفس الهام واقعة

١٣٨٤٥

بدامن کمال الادب کما یودی منک وادبه واجب علی کل مؤمن أفلا

ینظرون د سیانی قول ابی بکر کما قال یا بنیتی کنت

منشا در فرق میان ادب و حیا بهم شدند الادب امر فعلی والحیا

امر حالی منشا در نماز مبتدی را رکوع نافع است و متوسط را قیام

لایق و منتهی را سجود سزاوار است منشا چون بیان قدر علم بیدا کرد

که مومن باید بود دیگر عدم علم حجت نمیشود منشا دنیا حجت انچه از خدا

باز دارد و باز دارنده باز دارنده است از سلامتی ایمان منشا علی نور

جبل فی تعریف اهل الکمال داناترین مردمان کیست انکه معنت او با خلق

برای خدا باشد بعلم بالله با خلق من الله هوا علی الناس و افضل منشا

علی هذا الجبل در قبولیت دعا در حق مخلصان اجابت للمخلصین الصادقین

منشا در قبولیت دعا در غار جبل ثور و ملتزم مکرم اجابت باجابت الواسعه

منها ما الزمزم شفاء الصادقين منها العتاق الحرمات كما الشيخ
في المسكرات منها برنا داني در نادانان كه بعد از جهل و نجاسب مالكي از
فرائض بعض بل برداره ومن لم يستيقظ من نومه حتى الموت جميعا در معني خالصا
مخلصا في قول النبي صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا
بلا شرك وكفر دخل الجنة منها في جبل مولد امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه
قطع از مصافحه بو قطع از مصافحه مثبت منها في التذيذب اهل هذا الامام
من الله تعالى ام من قبل رسوله صلى الله عليه وسلم قطع از مصافحه بو قطع
از مصافحه رسول مثبت منها بعد از طواف وداع در حين تشبث بملتزم
مكرم عفرت لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر نوع چهارم ملهمات مدني و
در بستن از ذو الحليفه بسوي مسجد قبا هذا طوافك لدارنا منها در مسجد بنات نجار
بعد از تكبير تحريمه قل انا اول المؤمنين منها بعد از فراغ نماز انت اول

المؤمنین منها. در مسجد قبا هذا طوافک من بیتی تقدس و تعالی منها

و همین مسجد هذا طوافک لبیتی عز و جل منها در مواجهه روضهٔ سرور عالم

صلی الله علیه و سلم هذاء ملائکه همچنین برگزیدگان کم آمده اند منها

در تهجد کاه نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام یا ولدی انت جوارنا

منها فی هذه المسجد المتهجد در رکعت ثانی طیبک الله لک من المعاصی

در اثناء نماز در محراب مخصوص امامت سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة

والتسلیمات و قریب ستون حرس امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه واقعه شد

أَنْتُمْ فِي جَوَابِ نَاجَيْتُمَا كُنْتُمْ منها و همین جا در مرتبه علو شان حضرت

پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از چند روز از حضرت حق جل و علا واقعه شد

لوف نبی قدره الّا انا منها و نیز جانب راس شریف قریب ستون

راس در جواب التماس استغفار حق بعضی عرفاء اهل توحید وحدت وجودی معلوم و مشهود

صلی الله علیه وآله وسلم صاحب الحال معذور ومقلد مغرور منها ونیز حضرت
سن البر الانفاق الی بعد العصر واقع شد گویی کامل کمل که بر خود یقین نهد
کمالات اولیا داشته باشند تا بوجود صوری خویش بمدینه طیبه برسند این
یقین او ظن است و پندار است محض منها در اعتکاف رمضان واقع شد هر که
امروز از تلذذات دنیوی کوته دست کند به نفحات اخروی بازماند منها
در حق میر منصور هو من اهل السعادت منها در محراب مسجد قبلتین این قطعه
زمین را تأثیر است هر که در اینجا نماز گذارد از برکات قبلتین بهره مند گردد
در مسجد روضة الجنة بدین مضمون الهام شد هر که توسل گیرد بتو یا ترغیب کند
بر توسل تو از آمرزندگان است با او را بیامرزم بایدم دانست که بعضی ملهمات
در زیارت مزارات و سایر اوقات واقعه میشد بجهة موانع فی الحال
نمیشد لاجرم کلمه ملهمه بحضور صاف فراموش میگشت چون عبارت ملهمه بعینه

محفوظ نبود بنابران از انها مسطور نگشت رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً

اللهم صل وسلم وبارک علی سیدنا وشفیعنا محمد بقدر معلومک وبعدد
کل ذرة الف الف مرة علی آله وصحبه وصل وسلم وبارک کذلک وصل علی
جمیع الانبیاء والمرسلین وملایکة المقربین وعباد الله الصالحین فی کل
آن وفی کل حین الی ابد الابدین امین یارب العالمین تمت بعونه
وحسن توفیقه تمت تمام شد کتاب نکات تصنیف حضرت پیر دستگیر
تاج المشایخ والاولیا مخدوم الاتقیا شیخ آدم قدس الله سره العزیز
بحسب الفرمودهٔ اقبال وسعادت پیوند بخت بلند مقبول اله برگزیدهٔ
محمد رسول الله ملک محمد خان تحریر یافت کاتبه احقر الناس سید دلدار
بتاریخ دهم شوال سنه ۹۸

[illegible]

حکیم غلام محی الدین و احمد الدین پیران فیض بخش

حکیم شیخ فیض بخش و حاجی کرام الهی پیر الهٰ احمد علوی

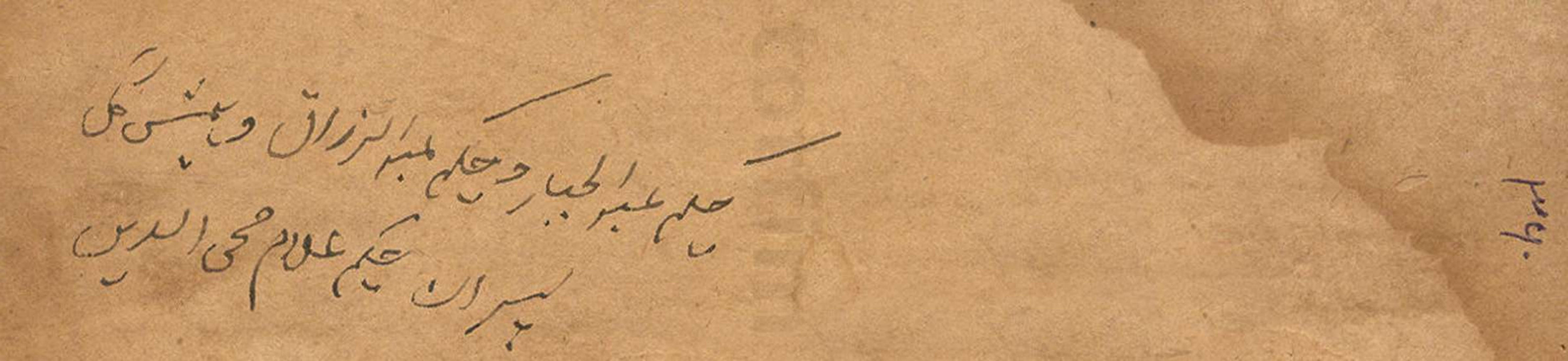
حکیم عبد الجبار و الد حکیم غلام محی الدین ابن حکیم شیخ فیض بخش

ابن حکیم احمد علوی چشتی ابن شیخ زین الدین ابن سید آدم پیر دستگیر

[illegible]

المعروف به بنور جلد

[illegible]



ما حکیم عبد الجبار و حکیم عبد الرزاق و بخشی گل

پسران حکیم علاء محی الدین

ترکیب سکندری ... اکر تا دو ماه یکون مرضی البلغم ...
رطل ... اکر ٣ ماه یکون مرضی البلغمیه ...
واکر ... ماه یکون مرضی السودا ... واکر ...
یکون ... اولادی مبتلا ... اکر تا دو ... یکون
ضعف ... میعوم ... ملحق ... ...
ماکان ... اسم ترکیب ... [illegible]

بلیله	هلیله	...	...	زنجبیل	...
٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک
سعد	...	...	زنجبیل	سورنجان	پیلپل دراز
٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک
...	...	...	...	سیماب	...
٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک	٣ سنک

[illegible]

رکعت

پیند خرد داودی

دیدار

دیر روزی

Ahd